

روابط ایران و آمریکا

۱۹۴۲ - ۱۹۶۰



گوهر اسکندریان

ترجمه گارون سارکسیان

روابط ایران و آمریکا

۱۹۶۰ - ۱۹۴۲

7-80
h2

روابط ایران و آمریکا



۱۹۴۲ - ۱۹۶۰

گوهر اسکندریان
ترجمه کارون سارکسیان

3169

اسکندریان، گوهر (Gohar Manveli). Iskandaryan, G
روابط ایران و آمریکا از ۱۹۴۲ - ۱۹۶۰ / گوهر اسکندریان: ترجمه گارون
سرکسیان - تهران، نشر ثالث: ۱۳۹۶.
ص. ۲۷۰

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۵-۲۰۳-۰ ISBN 978-600-405-203-0

ایران - روابط خارجی - ایالات متحده - مقاله‌ها و خطابه‌ها
Iran-Foreign relations-United States-addresses, essays,
lectures

ایالات متحده - روابط خارجی - ایران - مقاله‌ها و خطابه‌ها
United States-Foreign relations-Iran-addresses, essays,
lectures

ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷
Iran - history - Pahlavi, 1941-1978

سارکسیان، گارون، ۱۳۳۵ - مترجم.
۴۶ ر الف / DSR ۱۶۵۴
۲۲۷/۵۵۰۷۳

فهرست

- مقدمه مؤلف ۷
- فصل اول: روابط ایران و آمریکا از ۱۹۴۲-۱۹۵۰ ۱۱
- روابط ایران و آمریکا در طول جنگ جهانی دوم و نخستین سال‌های پس از
جنگ ۱۱
- مسئله آذربایجان و موضع ایالات متحد ۳۵
- فصل دوم: روابط ایران و آمریکا از ۱۹۵۰-۱۹۵۳ ۵۹
- کمک‌های مالی آمریکا به ایران، مهم‌ترین عامل روابط ایران و آمریکا ۵۹
- موضع ایالات متحد در جدال نفتی انگلیس و ایران ۷۷
- نگاهی به تاریخچه اکتشاف نفت و اهمیت آن ۷۷
- پیکار برای نفت ۱۹۵۴-۱۹۴۶ ۸۵
- فصل سوم: روابط ایران و آمریکا از ۱۹۵۳-۱۹۶۰ ۱۳۳
- عملیات آژاکس در ایران، اوت ۱۹۵۳ ۱۳۳



دفتر مرکزی: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / ب ۱۵۰ / طبقه چهارم

فروشگاه: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / ب ۱۴۸

توزیع: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / ب ۱۵۰ / طبقه همکف

تلفن گویا: ۷-۰۲۴۳۷۳۷۳-۸۸۳۲۵۳۷۳ - ۲۴۳۷۳۷۳-۸۸۳۰۵۰۰ - ۸۸۳۱۰۵۰۰ - ۸۸۳۱۰۷۰۰ - ۸۸۳۱۰۶۶۶

سایت اینترنتی: www.salesspublication.com

پست الکترونیکی: salesspub@gmail.com - info@salesspublication.com

روابط ایران و آمریکا: از ۱۹۴۲ - ۱۹۶۰

- گوهر اسکندریان • ترجمه گارون سارکسیان • ناشر: نشر ثالث
- مجموعه تاریخ ایران و جهان و خاطرات سیاسی
- چاپ اول: ۱۳۹۷ / ۷۷۰ نسخه
- لیتوگرافی: ثالث • چاپ: سازمان چاپ احمدی • صحافی: مینو
- کلیه حقوق محفوظ و متعلق به نشر ثالث است
- شابک ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۵-۲۰۳-۰ ISBN 978-600-405-203-0

۱۸۷ عضویت ایران در سازمان‌های تأسیس شده ایالات متحد
۲۱۶ موافقتنامه نظامی ایران و آمریکا در ۱۹۵۹
۲۳۹ سخن پایانی
۲۵۹ منابع

مقدمه مؤلف

برای درک تحولات خاور نزدیک و میانه، نخست باید تاریخ، دین، جهان‌بینی مردم و سنن کشورهای بزرگ آن منطقه را مطالعه کرد. کشورهای منطقه نیز به سهم خود بر تحولات خاور نزدیک و میانه اثرگذارند، اما کشورهایی چون ایران، ترکیه و گاه عراق در این کار نقشی اساسی دارند.

پس از ملی شدن نفت ایران در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) قدرت اقتصادی و نظامی ایران به حدی رسید که مدعی نقش ساماندهی امور منطقه شد. طبیعتاً این به کام قدرت‌های بزرگ خوش نمی‌آمد، زیرا احتمال آن وجود داشت که از تعاملات آن منطقه غنی از انرژی بیرون بمانند.

اما ایران برای رسیدن به چنین قدرتی تا اندازه‌ای نیز مدیون همکاری با متحد سابق خود، ایالات متحد آمریکا، بود. گواه آن این است که بازسازی اقتصاد، صنعت و ارتش ایران در دوران پس از جنگ جهانی دوم نیاز به سرمایه‌گذاری بزرگی داشت. این کار عمدتاً توسط ایالات متحد به صورت کمک‌های مالی، نظامی و اقتصادی انجام شد. مستشارانی نیز برای سر و سامان دادن به این امور به ایران فرستاده شدند. بدیهی

است که ایالات متحد، در وهله نخست، برای منافع منطقه‌ای خود چنین می‌کرد.

امروز نیز ایران در کانون توجه جهانیان قرار دارد. برای دانستن این‌که چرا روابط ایران و آمریکا چنین پیچیده و پرتنش شده است، باید نگاهی به تاریخ روابط آنان انداخت. از این نظر این پژوهش ارزش خاصی دارد. پژوهش در روابط ایران و آمریکا ما را یاری می‌کند از اوضاع کنونی و دورنمای تثبیت صلح در منطقه ارزیابی درستی داشته باشیم.

در باره سیاست ایالات متحد آمریکا در خاور نزدیک و میانه پژوهش‌های بسیاری وجود دارد، اما در مورد روابط آمریکا با ایران، آن هم در پرتو تازه، پژوهش خاصی نشده است. این کتاب نخستین تجربه در پژوهش روابط ایران و آمریکا در حوزه شرق‌شناسی به زبان ارمنی است و شامل دوره‌ای است که از ۱۹۴۲ با ورود نیروهای آمریکایی به ایران آغاز و با انقلاب سفید سال ۱۹۶۰ پایان می‌یابد.

در این اثر تفسیر نوینی از نقش سیاست آمریکا در ایران، و دستاوردها و زیان‌های ناشی از آن ارائه و سیاست خارجی واشنگتن و تهران در پیوندی تنگاتنگ با تعاملات منطقه‌ای تحلیل می‌شود.

ارزش دیگر این اثر آن است که از خاطرات شخصی و آثار دولتمردان و شخصیت‌های برجسته دو کشور استفاده شده است که به ما امکان می‌دهد تاریخچه روابط ایران و آمریکا را با نگاهی نو بنگریم و از الگوهای قالبی ادبیات شوروی دوری بجوییم. نخست باید از مهم‌ترین آثار و خاطراتی که برای نوشتن این اثر استفاده شده نام برد، که عبارتند از: سخنرانی‌ها و آثار محمدرضا شاه پهلوی، اشرف پهلوی، آرتور میلسپو، آلن دالس، گرمیت روزولت، آنتونی ایدن، و نیز برنامه عملیاتی آژاکس که اخیراً پرده از آن برداشته شد و شماری اسناد دیگر.

عملیات سازمان سیا موسوم به آژاکس بر اساس اسناد جدید ارائه می‌شود. از عضویت ایران در پیمان بغداد و عقد پیمان نظامی با ایالات متحد که ناشی از منافع ایران بود تفسیر تازه‌ای داده می‌شود.

با استفاده از این فرصت مراتب قدردانی عمیق خود را از همکارانم در انستیتوی شرق‌شناسی به خاطر یاری و همکاری صمیمانه‌شان اعلام می‌دارم. به خصوص از رئیس گروه، پروفیسور واهان بایبوردیان، تاریخ‌شناس و ایران‌شناس برجسته، برای ارائه نظرات علمی ارزشمند در طول انجام این تحقیق سپاسگزارم.

گوهر اسکندریان

فصل اول

روابط ایران و آمریکا از ۱۹۴۲-۱۹۵۰

روابط ایران و آمریکا در طول جنگ جهانی دوم و نخستین سال‌های پس از جنگ

جنگ جهانی دوم دنیا را به سه گروه تقسیم کرد: گروه نخست کشورهای همدل با آلمان فاشیستی بودند که به گونه‌ای در جنگ شرکت داشتند. گروه دوم کشورهای عضو پیمان هیتلری بودند که با فاشیسم، بزرگ‌ترین بلای سده بیستم میلادی، مبارزه می‌کردند - باید گفت که شمار کشورهای گروه دوم بسیار بیش‌تر از گروه اول بود - کشورهای گروه سوم سیاست بی‌طرفانه‌ای در پیش گرفته بودند. ایران جزو این گروه بود، اما آلمان می‌کوشید ایران را در دیدرس خود نگاه دارد. آلمان‌ها به خوبی می‌دانستند نیروی دریایی انگلیس و نیروهای زمینی و هوایی متفقین سوخت خود را از نفت ایران تأمین می‌کنند و کوشش می‌کردند که یگانه راه رساندن کمک متفقین را به روس‌ها از میان بردارند.^۱

۱. مأموریت برای وطنم، محمدرضا پهلوی، تهران، ۱۳۴۰، ص ۸۵

اگرچه محمد سعید، سفیر ایران در شوروی، در تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱ (۵ تیر ۱۳۲۰) اعلام کرد «دولت ایران بی‌طرفی کامل اختیار خواهد کرد»، سیاست درپیش‌گرفته رضاشاه برای دول متفق چندان قابل اعتماد نبود. در این رابطه اتحاد شوروی و بریتانیای کبیر یادداشت‌های فراوانی به رضاشاه پهلوی فرستادند و خواستار اخراج آلمانی‌های مستقر در کشور شدند.

پس از حمله آلمان به اتحاد شوروی، دولت شوروی سه بار در ۲۶ ژوئن، ۱۹ ژوئیه و ۱۶ اوت ۱۹۴۱ به دولت ایران در مورد فعالیت‌های آلمان در کشور اخطار داد. دولت شوروی در ۲۶ ژوئن به شاه ایران اعلام کرد که شوروی اطلاعات موثقی از تدارکات آلمانی‌ها برای کودتا در ایران در دست دارد.^۱ بریتانیای کبیر نیز مانند اتحاد شوروی خواستار اخراج آلمانی‌ها از ایران بود. تهران از اقداماتی که می‌توانست به فعالیت جاسوسان آلمانی در کشور پایان دهد، خودداری کرد.

در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (۳ شهریور ۱۳۲۰) دولت شوروی بار دیگر به دولت ایران یادداشتی فرستاد که در آن آمده بود: «جاسوسان آلمانی که در بیش از پنجاه مؤسسه مهم مستقرند به هر نحو ممکن در ایران بی‌نظمی و شورش بر پا می‌کنند، زندگی صلح‌آمیز مردم را به خطر می‌اندازند، ایران را ضد شوروی تحریک می‌کنند و آن را به جنگ با شوروی سوق می‌دهند.»^۲

رضاشاه پهلوی نتوانست از یادداشت‌های اعتراض‌آمیز متفقین نتیجه لازم را بگیرد. علت اصلی این بود که آلمان در کنار دو نیروی سنتی

1. Внешняя политика Советского Союза в период Отечественной войны (Документы и материалы июня 1941г.-31 декабря 1943г.), том I, 1946, с. 130.
2. Внешняя политика Советского Союза в период Отечественной войны, том I, с. 156.
3. Внешняя политика Советского Союза в период Отечественной войны, том I, с. 154.

انگلیس و روس، برای ایران یک «نیروی سوم» بود. شاه به هدفمند بودن روابط اقتصادی و سیاسی استوار با آلمان اعتقاد داشت. رضاشاه با وجود یادداشت‌های پیاپی و تهدیدات مستقیم انگلیس و شوروی پای عقب نگذاشت.

اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر به حربه‌ای دیگر متوسل شدند. اتحاد جماهیر شوروی با استفاده از ماده ۶ پیمان ایران و شوروی سال ۱۹۲۱، در ۲۶ اوت ۱۹۴۱ (۴ شهریور ۱۳۲۰) نیروهایش را از سمت شمال وارد ایران کرد. نیروهای انگلیس نیز به موازات این عمل شوروی از سمت جنوب وارد کشور شدند و در وهله نخست ناوگان ایران در خرمشهر را نابود کردند. پیش از آن، رضاشاه یادداشتی به فرانکلین روزولت، رئیس‌جمهور ایالات متحد آمریکا، فرستاد و خواستار ممانعت از تجاوز شوروی و انگلیس شده بود. کوردل هال، وزیر امور خارجه آمریکا، درخواست شاه ایران را قاطعانه رد کرد.^۱ رضاشاه پهلوی که چاره دیگری نداشت برای نجات ایران از خطر سلطه نیروهای شوروی و بریتانیا در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱ (۲۵ شهریور ۱۳۲۰) به سود پسر بیست و دو ساله‌اش، شاپور محمد، استعفا داد. او با نام محمدرضا پهلوی بر تخت نشست. او پیش از آن از سوی مجلس ایران ولیعهد قانونی اعلام شده بود.^۲ شاه سابق به ناچار از کشور خارج شد.^۳

1. Richard W. Cottam, *Iran and the United States. A Cold War Case Study*, Pittsburgh, 1988, p. 62.

2. Richard F. Nyrop, *Iran: A Country Study*, Washington, 1978, p. 55.

۳. رضاشاه با ناو بریتانیایی که از بندر عباس به سوی هندوستان می‌رفت از کشور خارج شد. انگلیسی‌ها در بمبئی به او اجازه پیاده شدن ندادند و ناخدا نیز درخواست رضاشاه برای رفتن به ژاپن را نپذیرفت، لذا ناگزیر به سوی جزیره موریس حرکت کردند. رضاشاه با حالی بیمار در بهار سال ۱۹۴۲ به بندر زوهانسبورگ در آفریقای جنوبی منتقل شد و در ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۴ در ۶۶ سالگی درگذشت.

محمدرضا شاه پهلوی پس از تاجگذاری، در ۸ اکتبر ۱۹۴۱ (۱۶ مهر ۱۳۲۰) به نمایندگی آمریکا در تهران پیشنهاد عقد پیمان داد. اما آمریکایی‌ها قادر به عقد قرارداد یکجانبه با ایران، بدون در نظر داشتن دیگر اعضای ائتلاف ضد هیتلری، نبودند. با این حال، آن‌ها به هر نحو در تلاش تقویت موقعیت خود در ایران و به دست آوردن «آوازه‌ای نیک» بودند.

پس از حمله آلمان به اتحاد شوروی اوضاع ایران و خاور نزدیک به یکباره به سود کشورهای عضو ائتلاف ضد هیتلری دگرگون شد. پس از ورود نیروهای ائتلاف ضد هیتلری به شماری از کشورها، ایادی آلمان از آن‌جا اخراج شدند. ایران و عربستان سعودی نیز جزو این کشورها بودند. در نتیجه، راه هندوستان به روی آلمانی‌ها بسته شد. شکست لشکر فیلد مارشال رومل در شمال آفریقا نیز به آرزوهای برلین برای نزدیک شدن به کرانه‌های نیل پایان داد!

بدین‌سان کشورهای قدرتمند از همان آغاز جنگ بی‌طرفی واقعی ایران را رعایت نکردند. سپس ارسال کمک به اتحاد شوروی مطرح شد. راه‌های زیادی برای کمک‌رسانی وجود داشت، اما ایران بهترین راه تشخیص داده شد.^۲

۱. Беляев И., "США и Ближний Восток", США: Региональные проблемы внешней политики, Москва, 1971, с. 149.

۲. راه نخست از ولادی وستوک می‌گذشت، اما این راه در کنترل مستقیم ناوگان دریایی ژاپن بود. راه دوم از اقیانوس منجمد شمالی می‌گذشت، اما ناوهای حامل مهمات جنگی که به سوی مورمانسک می‌رفتند به آسانی هدف زیردریایی‌های آلمانی مستقر در سواحل نروژ قرار می‌گرفتند. راه سوم دریای مدیترانه و دریای سیاه بود، اما کشتیرانی در دریای مدیترانه برای متفقین روز به روز خطرناک‌تر می‌شد، زیرا ترکیه تنگه‌های بسفر و داردانل را بسته بود. متفقین به اجبار راه ایران را برگزیدند، به ویژه که از خلیج فارس تا دریای مازندران خط‌آهن وجود داشت.

دوران حکومت محمدرضا شاه با اوضاع پیچیده و دشوار ایران آغاز شد. کشور در اشغال نظامی نیروهای شوروی و انگلیس بود. اوضاع سیاسی بی‌ثبات بود و خزانه، خالی. در چنین شرایطی طبیعتاً نیاز به کمک‌های مالی و اقتصادی خارجی احساس می‌شد؛ چیزی که در آن شرایط تنها ایالات متحد می‌توانست در اختیار ایران قرار دهد. ایالات متحد در اواخر سال ۱۹۴۲ با آگاهی قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر ایران، و موافقت بریتانیای کبیر نیرویی سی‌هزارنفره وارد ایران کرد؛ هدف آن تأمین امنیت انتقال محموله‌های نظامی از راه «لندلیز»^۱ به اتحاد شوروی بود. وزارت امور خارجه آمریکا اعلام کرد که بر اساس قراردادی که در ۶ اکتبر ۱۹۴۲ (۱۴ مهر ۱۳۲۱) میان ایالات متحد، انگلیس و اتحاد شوروی به امضا رسیده است تجهیزات نظامی، مهمات و مواد خام به اتحاد شوروی ارسال می‌کنند.^۲ فرماندهی خلیج فارس از سال ۱۹۴۲ تا پایان جنگ بیش از ۳/۵ میلیون تن محموله در چارچوب برنامه «لندلیز» از راه ایران منتقل کرد. بر اساس دیگر داده‌ها، متفقین در طول سال‌های جنگ حدود پنج میلیون تن مهمات و کالا از راه ایران به اتحاد شوروی ارسال کردند و قول دادند که به موازات آن نیز در طول دوران جنگ و پس از جنگ کمک‌های اقتصادی در اختیار دولت ایران قرار دهند.^۳ کنت پولاک، مورخ آمریکایی، کمک‌های ارسالی به اتحاد شوروی در

۱. لندلیز برنامه تأمین تسلیحات و مهمات و خواربار کشورهای متحد با ایالات متحد بر ضد هیتلر در طول جنگ جهانی دوم بود. برنامه لندلیز در ۱۱ مارس ۱۹۴۱ در کنگره آمریکا به تصویب رسید.

۲. Внешняя политика Советского Союза в период Отечественной войны, том I, 1946, с. 313.

۳. Richard F. Nyrop, *Iran: A Country Study*, Washington, 1978, p. 55-56.

چارچوب برنامه «لندلیز» را در کتابش به تفصیل آورده است.^۱ باید گفت که راه مهم ایران برای انتقال کمک به اتحاد شوروی در طول جنگ دومین راه از پنج راه ممکن شمرده می‌شد.^۲

محمد رضا شاه پهلوی به انتقال کمک از طریق کشورش اهمیت می‌داد و اعتقاد داشت اگر متفقین آن مقدار کمک را از راه ایران به اتحاد شوروی ارسال نمی‌کردند حمله آلمان در ۱۹۴۲ احتمالاً به پیروزی می‌انجامید و ایران به اشغال آنان درمی‌آمد. با این حال، اگرچه قصد نداریم از ارزش واقعی این کمک‌ها بکاهیم، باید بگوییم که پیروزی اتحاد شوروی به ارسال کمک‌های ایالات متحد بستگی نداشت.

بریتانیای کبیر در آوریل ۱۹۴۱ «مرکز تدارکات خاورمیانه» را راه‌اندازی کرد و آمریکا نیز در مه ۱۹۴۲ به عضویت آن درآمد. از طریق این مرکز کل اقتصاد کشورهای خاور نزدیک و میانه در کنترل انگلیس و آمریکا قرار گرفت. این سازمان توانست اقتصاد مصر، سودان، طرابلس (لیبی)، سومالی، اریتره، اتیوپی، عدن، عربستان سعودی، ماورای اردن، فلسطین، سوریه، لبنان، عراق، ایران، قبرس، جزایر مالت و ترکیه را زیر نفوذ خود

۱. ایالات متحد و بریتانیا نزدیک به ۱۸ میلیارد دلار تجهیزات ارسال کردند. تنها آمریکا تعداد ۱۲۵۰۰ تانک، ۳۸۰ هزار کامیون باربری، ۳۵ هزار نفربر، ۸ هزار تراکتور، ۲۲ هزار هواپیما، ۱۵ میلیون جفت کفش، ۶۲ میلیون یارد مربع پشم، ۱۰۷ میلیون یارد مربع پنبه، ۳۴ میلیون یونیفرم، ۴/۲ میلیون تن مواد غذایی، ۹۵۶ هزار میل کابل تلفن، ۳۵ هزار دستگاه رادیو و ۳۸۰ هزار تلفن صحرائی. دوسوم کامیون‌های باری اتحاد شوروی در پایان جنگ آمریکایی بود. متفقین برای تعیین راه ایران برای کمک‌رسانی به شوروی مدتی وقت صرف کردند. در سال ۱۹۴۳ میزان ۴۳ درصد حجم کمک‌ها به اتحاد شوروی بر اساس برنامه لندلیز از خاک ایران می‌گذشت.

Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle, The conflict between Iran and America*, New York, 2004, p. 40.

2. J.C.Hurewitz, *Diplomacy in the Near and Middle East. A Documentary Record: 1914-1956*, volume II, New York, 1972, p. 238.

درآورد.^۳ اداره اقتصاد کشورهای خاور نزدیک و میانه را این مرکز به دست گرفته بود و تلاش می‌کرد این کشورها را زیر سلطه سیاسی خود درآورد.

در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ (۹ بهمن ۱۳۲۰) یک «پیمان سه‌جانبه» با هدف خارج کردن ایران از بی‌طرفی و قانونی کردن حضور نیروهای بریتانیایی، میان بریتانیای کبیر، اتحاد شوروی و ایران منعقد شد. در ماده چهار این پیمان آمده بود متفقین می‌توانند نیروهای زمینی، دریایی و هوایی مورد نیازشان را در ایران نگاه دارند. تأکید شده بود که حضور نیروهای آنان در ایران هرگز به منزله اشغال نظامی نخواهد بود. متفقین قول دادند که تمامیت ارضی و استقلال سیاسی ایران را پاس دارند. بر اساس ماده ۵ طرفین ملزم بودند که شش ماه پس از پایان جنگ نیروهایشان را از ایران خارج کنند و متعهد می‌شدند که به رفع مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ یاری رسانند. ایران نیز موظف می‌شد که اوضاع مساعدی برای تسهیل انتقال کمک‌های نظامی به اتحاد شوروی از راه ایران فراهم آورد. ایران همزمان با آن با آلمان، ایتالیا و ژاپن قطع رابطه کرد و در ۹ سپتامبر ۱۹۴۳ (۱۷ شهریور ۱۳۲۲) به آلمان اعلان جنگ داد.^۴

ایالات متحده آمریکا با استفاده از وضعیت به وجود آمده باز هم موقعیتش را در ایران به نحو محسوسی تقویت کرد.

از سال ۱۹۴۲ هیئت مستشاران آمریکایی به رهبری ژنرال کلارنس ریدلی فعالیت چشمگیری در ارتش ایران آغاز کرد. چندی بعد ژنرال

۱. نبرد برای نفت، هاکوب تریان، ایروان، ۱۹۵۷م، ص ۱۷۱ (به ارمنی).

2. Внешняя политика Советского Союза в период Отечественной войны, том I, c. 217-221, The Tri-Partite Treaty of Alliance, January 29, 1942: Millspaugh Arthur C., *Americans in Persia*, New York, 1976, p. 276-279.)

رابرت گرو جانشین وی شد و از سال ۱۹۴۲ ژاندارمری ایران توسط ژنرال نورمن شوارتسکف، سپس سرهنگ جیمز پیرس بازسازی و تجهیز شد.^۱

در دوران جنگ جهانی دوم نفوذ آمریکایی‌ها در ایران تشدید شد. تهران با توجه به اوضاع اجتماعی و اقتصادی وخیم کشور برای بهبود نسبی اوضاع از واشنگتن تقاضای کمک کرد. نخست‌وزیر ایران احمد قوام السلطنه در تابستان ۱۹۴۲ تقاضا کرد گروهی از مستشاران مالی آمریکایی به ریاست آرتور میلسپو را که با کشور و مشکلات آن به خوبی آشنا بود به ایران بفرستند. میلسپو همراه مستشارانش در ۱۹۴۲ (دی ۱۳۲۱) وارد تهران شد.

ایالات متحد آمریکا در کنار اعطای کمک‌های مالی و اقتصادی می‌کوشید برای دفاع از منافع خود در ایران اتباعش را در رأس مقام‌های حساس دولتی قرار دهد. برای مثال، در سال ۱۹۴۲ سرهنگ (بعدهاً ژنرال) نورمن شوارتسکف مأمور بازسازی ژاندارمری ایران (معروف به جنمیش^۲) شد. بر اساس ماده ۲۰ قرارداد ۱۹۴۳ میان ایران و آمریکا، وظیفه جنمیش سرپرستی نیروهای انتظامی داخلی شامل ۲۵۰۰۰ نفر بود. جنمیش مستقیماً زیر نظر وزارت کشور ایران قرار داشت.^۳ ژنرال کلارنس ریدلی در استخدام ارتش ایران بود (با همین هدف در سال ۱۹۴۷ آرمیش^۴ [هیئت نظامی ارتش] تأسیس شد). ماکس وستون تورنبرگ، مشاور وزارت امور خارجه آمریکا در ۱۹۴۴-۱۹۴۹، در ایران

1. Donald N. Wilber, *Iran: Past and Present*, Princeton, New Jersey, 1950, p. 157, p. 163.
2. US Military Mission with the Imperial Iranian Gendarmerie.
3. James F. Goode, *The United States and Iran, 1946-51, The Diplomacy of Neglect*, p. 24.
4. US Military Mission with the Imperial Iranian Army. James F. Goode, *The United States and Iran, 1946-51, The Diplomacy of Neglect*, p. 24.

به عنوان مدیر امور نفتی به فعالیت پرداخت؛ تیمرمن امور شهزبانی را بر عهده داشت و مشاور وزارت کشور ایران بود. شریدان مشاور خوراک و تدارکات بود؛ گرشام به مدیریت کل گمرک ایران و مشاور امور تجارت خارجی ایران، لکائونت به سرپرستی خزانه‌داری کل، و پیکسلین به ریاست کل درآمدهای داخلی گماشته شدند. ساماندهی قیمت‌ها، تولیدات و خدمات در دست مستشاران آمریکایی بود.^۱ کنترل مالیه، امور بانکی، عملکرد دولت و تجارت به هنگام بروز جنگ و اعلان حالت فوق‌العاده از دیگر اختیارات میلسپو بود.^۲ طبیعتاً این اتباع آمریکایی غیر از انجام وظایف خود در دوران فعالیتشان در جهت گسترش روابط ایران و آمریکا و کاهش نفوذ بریتانیا و شوروی در کشور نیز تلاش می‌کردند.

در ۸ آوریل ۱۹۴۳ (۱۸ فروردین ۱۳۲۲)، قرارداد تجاری ایران و آمریکا با تلاش قوام‌السلطنه در واشنگتن به امضا رسید. با این قرارداد شرایط مساعدی برای واردات کالاهای آمریکایی به کشور و صادرات کالاهای ایرانی به ایالات متحد فراهم شد و نرخ گمرکی کاهش یافت. از ایران عمدتاً فرش و کالاهای کشاورزی صادر می‌شد. باید گفت در سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۴۳م، آمریکا هر سال سه میلیون دلار فرش از ایران خریداری می‌کرد.^۳ ایران غیر از فرش، کالاهایی چون پوست گوسفند، بره، بز و حیوانات وحشی، صمغ گیاهی، حنای طبیعی، پشم، پنبه، چرم، برنج، گندم، قالی‌های دستباف، خشکبار و کشمش، خاویار، نفت و فراورده‌های نفتی صادر می‌کرد.

1. Samih K. Farsoun and Mehrdad Mashayekhi, *Iran: Political Culture in The Islamic Republic*, London & New York, 1992, p. 238. Политическая экспансия американского империализма в Иране, Политика США на Ближнем и Среднем Востоке (США и страны СЕНТО), Москва, 1960, с. 168.
2. Keddie Nikki R., *Modern Iran: roots and results of revolution*, New Haven & London, 2003, p. 107.
3. Donald N. Wilber, *Iran: Past and Present*, p. 139.

واردات نیز درصد بالایی را تشکیل می‌داد. کالاهای آمریکایی از نخستین سال‌های جنگ جهانی دوم بازار ایران را قبضه کردند. حجم واردات کالاهای آمریکایی در سال ۱۹۴۰ در مقایسه با سال پیش ۱/۵ برابر افزایش یافت. سهم ایالات متحد در حجم تجارت خارجی ایران در سال‌های ۱۹۴۴-۱۹۴۵م به ۲۳/۳ درصد رسید و آمریکا جایگاه دوم را پس از هندوستان (۳۰ درصد) به دست آورد.^۱

به نوشته مطبوعات ایران، هدف تهران از قرارداد ۸ آوریل ۱۹۴۳ رساندن ایالات متحد به جایگاه ممتاز آلمان در سال‌های پیش از جنگ بود. شمار مستشاران آمریکایی در سال ۱۹۴۳ به هفتاد و پنج نفر رسید؛ آن‌ها خود را در کشوری تحت اشغالشان احساس می‌کردند. اسکار ویلارد، خبرنگار آمریکایی، در سال ۱۹۴۳ در ماهنامه آمریکن مرکوری به سیاست ایالات متحد در ایران می‌پردازد و می‌نویسد: «ما از ایران حمایت کرده‌ایم و چنان ساکت و آرام به آن رسیده‌ایم که حتی تا این اواخر تعداد اندکی آمریکایی می‌دانستند که هزاران شهروند ما و منابع مالی فراوان و در پی آن‌ها یک ارتش کامل با نام 'فرماندهی خلیج فارس' به آن‌جا منتقل شده است.»^۲ خرمشهر، بندر عباس و بندر شاهرور در کنترل فرماندهی خلیج فارس قرار داشت.^۳

محافل حکومتی آمریکا در طول جنگ جهانی دوم نسبت به ایران علائق خاصی نشان می‌دادند. کوردل هال، وزیر امور خارجه آمریکا، در این باره می‌گوید که هیچ‌یک از کشورهای خاور نزدیک و میانه به اندازه ایران مورد توجه محافل حکومتی آمریکا نبوده است.

آمریکا در پاییز ۱۹۴۲ دو هیئت به ایران فرستاد: یک هیئت نظامی برای بازسازی ارتش و یک هیئت انتظامی برای کمک به ژاندارمری ایران. مجلس شورای ملی در مارس ۱۹۴۳ درخواست وامی چهار و نیم میلیون دلاری از ایالات متحد برای خرید سلاح و مهمات مورد نیاز ارتش و ژاندارمری را تصویب کرد.

یکی از جهات اصلی فعالیت آمریکایی‌ها کنترل نیروهای مسلح کشور بود، که آن را هم برای اعمال فشار مستقیم بر دولت و هم برای افزایش توان رزمی ارتش ایران به عنوان یک متحد بالقوه به کار می‌گرفتند.

در سال ۱۹۴۳، بنا به تصمیم سران دولت‌های متفق برای بررسی برخی امور، از جمله گشودن جبهه دوم در اروپا، چگونگی ساختار حکومت‌های پس از جنگ و امنیت مردم، کنفرانسی در تهران برگزار شد. کنفرانس تهران از ۲۸ نوامبر (۶ آذر ۱۳۲۲) تا اول دسامبر ۱۹۴۳ (۹ آذر ۱۳۲۲) برگزار شد و تئودور روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا، وینستون چرچیل، نخست‌وزیر بریتانیای کبیر، و یوزف استالین، نخست‌وزیر اتحاد شوروی، در این کنفرانس اعلام کردند: «کشورهای ما در دوران صلح‌آمیز پس از جنگ، مانند دوران جنگ فعالیت یکپارچه‌ای خواهند داشت.»^۱ در کنفرانس تهران بیانیه‌ای در باره ایران از سوی سه دولت نیز صادر شد. «ایالات متحد، اتحاد شوروی و بریتانیای کبیر کمک‌های ایران ضد دشمن مشترک در خلال جنگ، به خصوص تسهیلاتی را که برای انتقال محموله به اتحاد شوروی به وجود آوردند را تأیید می‌کنند. این سه کشور درک می‌کنند که جنگ، دشواری‌های اقتصادی خاصی برای ایران به وجود آورده است، بنابراین می‌پذیرند که از این پس نیز در حد امکان

1. The Tehran Conference, November 28–December 1, 1943, Senate, A Decade of American Foreign Policy, Basic Documents, 1941–1949, Washington, 1950, p. 23.

1. Орлов Е.А., Россия и Иран в XX веке, Иран: Ислам и власть, с. 199.

2. Орлов Е.А., Россия и Иран в XX веке, с. 199–200.

3. The Encyclopaedia of Islam, Volume IV, Leiden, 1978, p. 41.

کمک‌های اقتصادی به دولت ایران تخصیص دهند.^۱ به گفته لنکسوفسکی صدور بیانیه مشترک در باره ایران به پیشنهاد روزولت صورت گرفت! گویا ایالات متحد می‌خواست با این پیشنهاد بر رفتار [آتی] خود با ایران تأکید کند. در این حین، هم روزولت و هم چرچیل، که در خاک ایران مهمان همپیمان خویش بودند، لزومی به رفتن پیش شاه و ملاقات با او ندیدند، بلکه او را نزد خود به سفارتخانه دعوت کردند. از میان رهبران آن سه ابرقدرت، تنها استالین بود که با رعایت آداب دیپلماتیک، که حتی تعجب شاه را برانگیخت، خود به ملاقات محمدرضا پهلوی رفت. استالین و محمدرضا شاه در کنار دیگر مسائل به بررسی موضوع تخصیص کمک‌های اقتصادی و نظامی ممکن به ایران پرداختند. استالین با توجه به حجم کمک‌ها و جهت همیشگی آن‌ها گفت: «شما تا پنجاه سال آینده خیالتان راحت باشد.»^۲ او به ایران پیشنهاد تخصیص گردان تانک و هواپیمای جنگی داد. دو هفته بعد سفیر اتحاد شوروی شروط خود را به طرف ایرانی ارائه کرد. شرط آنان اداره این واحد نظامی زیر نظر افسران شوروی بود. شاه که بیش‌تر متمایل به آمریکا بود و از برقراری چنین روابطی با اتحاد شوروی اجتناب می‌ورزید، این شرط را نپذیرفت.

فرماندهی آمریکایی در سال ۱۹۴۳ بر آن شد تا پایگاه نظامی هوایی

1. Декларация трех держав об Иране, Внешняя политика Советского Союза в период Отечественной войны том I, 1946, п. 426-427. Declaration Regarding Iran-December 1, 1943, Constitutions, Electoral laws, Treaties of states in the Near and Middle East, by Helen Miller Davis, London, 1953, p. 148.

2. George Lenczowski, *The Middle East In World Affairs*, New York, 1956, p. 180.

3. Pahlavi Mohammad Reza, *The Shah of Iran, Answer to History*, New York, 1980, p.72.

در ترجمه ارجاعات مربوط به این کتاب از ترجمه فارسی آن با مشخصات زیر استفاده شده است: پاسخ به تاریخ، محمدرضا پهلوی، ترجمه دکتر حسن ابوترابیان، تهران، ۱۳۷۱.

ثابت و نیرومندی در خاور نزدیک تأسیس کند. اگرچه آمریکایی‌ها در سال‌های جنگ در آبادان برای خود فرودگاه ساخته بودند، اما می‌دانستند که نمی‌توانند آن را مدتی طولانی در اختیار داشته باشند؛ لذا در عربستان سعودی (در طهران)، در حوزه خلیج فارس، جایی که مرکز آرامکو در آن بود، یک پایگاه نظامی هوایی ساختند.^۱

روزولت، رئیس‌جمهور ایالات متحد، در سال ۱۹۴۳ دکتربین به اصطلاح «حمایت» را تدوین کرد. این سیاست در سال‌های پس از جنگ از سوی همه رؤسای جمهور بعدی ادامه یافت. هدف آن ایجاد اهرم‌هایی برای نفوذ شدید در حوزه منافع حیاتی آمریکا به لطف کمک‌های انجام‌شده بود. بی‌گمان ایران در حوزه منافع حیاتی آمریکا جای داشت و این نه تنها به سبب منابع نفتی و طبیعی، که موقعیت استراتژیکی خود بود.

ایالات متحد نسبت به ذخایر نفت ایران نیز ادعاهای بسیاری داشت. در تابستان ۱۹۴۴ دو کارشناس نفت از آمریکا به ایران آمدند: هربرت هوور (پسر) و آ. کورتیس.^۲ این‌ها از واشنگتن رسماً دستور داشتند که با ایران بر سر نفت به توافق برسند.

همسایه شمالی ایران نیز چنین ادعایی مطرح می‌کرد. سرگی کفترادزه، معاون وزیر امور خارجه شوروی، در ۲۴ اکتبر ۱۹۴۴ طی نطقی در سفارت شوروی در ایران به موضوع امتیاز مورد انتظارش از ایران پرداخت. اتحاد شوروی تلاش می‌کرد در مناطق شمالی ایران مانند آذربایجان، گیلان، مازندران، بخشی از سمنان، شمال خراسان و قوچان

۱. همان، تریان، ص ۲۰۸.

۲. خون و نفت، خاطرات یک شاهزاده ایرانی، منوچهر و رخسان فرمانفرمایان، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۹۴.

امتیازی به دست آورد. دولت ایران مجاز بود که بر فعالیت امتیازداران نظارت فنی داشته باشد. پس از پایان موعده امتیاز، همه تأسیسات امتیازداران به ایران تعلق می‌یافت. همچنین طرف شوروی قول می‌داد که مهندسان، تکنیسین‌ها و کارشناسان مختلف صنعت نفت از میان اتباع ایرانی تربیت کند. تأمین سلامتی و امور درمانی کارکنان و مستخدمان طرح و خانواده‌های آنان بر عهده امتیازداران بود.^۱

اما دولت ایران از مجلس خواست که واگذاری امتیاز به اتحاد شوروی را به پایان جنگ موکول کند؛ این به معنی رد پیشنهاد بود.

در ۲ نوامبر ۱۹۴۴ (۱۱ آبان ۱۳۲۳) طرح پیشنهادی یکی از نمایندگان به نام محمد مصدق به تصویب مجلس ایران رسید. بر اساس این طرح هیچ نخست‌وزیر یا وزیری نمی‌توانست صلاحیت مذاکره یا امضای قرارداد امتیاز نفت را داشته باشد.^۲

ایران و ترکیه در سال‌های پس از جنگ به کانون‌های اصلی سیاست آمریکا در خاورمیانه تبدیل شدند. بر خلاف ترکیه که در سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۴۶م از ایالات متحد ۱۰۲/۹ میلیون دلار کمک نظامی دریافت کرده بود، ایران چنین کمک بزرگی دریافت نکرد.

آنچه زمینه مساعدی برای تثبیت سلطه آمریکا فراهم آورد، وخامت شدید اوضاع اقتصادی ایران پس از جنگ و کاهش حجم تولیدات کشور

بود. قیمت کالاها در سال ۱۹۴۴ به یازده برابر قیمت‌های سال ۱۹۳۷ رسید.^۳

در عین حال، هم محافظه‌کاران و هم اصلاح‌طلبان از عملکرد میلسپو در ایران ناراضی بودند. مسئله اصلی آن‌ها دخالت در منافع ایشان، افزایش قیمت‌ها و صنعت ورشکسته بود. میلسپو در اواخر ۱۹۴۴ [ابوالحسن ابتهاج] رئیس بانک ملی را از کار برکنار کرد و این به افزایش ناراضی ایرانی‌ها انجامید و آن‌ها خواستار استعفای هیئت شدند، زیرا معتقد بودند که عملکرد این هیئت نتیجه ناچیزی داشته است. میلسپو می‌کوشید تحولات مهمی به وجود آورد و این تنها با انجام اصلاحات و جذب اصلاح‌طلبان ایرانی در مدیریت برنامه میسر بود، اما میلسپو چنین نکرد.

آمریکایی‌ها از سال ۱۹۴۵ برنامه کمک‌رسانی را، که در مراحل اولیه محدود به ارسال فراوان غلات، بذر و مواد غذایی بود، آغاز کردند. این کمک‌ها در مراحل بعدی، عرصه‌های دیگری چون ارسال سلاح و تجهیزات را نیز در بر گرفت. ایران در دوران پس از جنگ شمار قابل توجهی کشتی اژدرافکن، مین‌گذار و مین‌یاب از آمریکا دریافت کرد و بریتانیا نیز اسکادران اژدرافکن به ایران داد.^۴

ایالات متحد یکی از نادر دولت‌هایی بود که پس از جنگ جهانی دوم نظام اقتصادی و مالی مستحکمی داشت. ذخیره طلای آمریکا در فورس-^۵

1. Белинков С.Е., Что происходит в Иране, Стенограмма публичной лекции, прочитанной 13 февраля 1947 года в Лекционном зале в Москве. С.З. Мамедова Н. М., Кооперативное движение в современном Иране, Иран (сборник статей), Москва, 1971, с. 143.

2. Keddie Nikki R., Modern Iran: roots and results of revolution, p. 107-108.

3. Lenczowski George, Iran Under The Pahlavis, California, 1978, p. 423.

1. Внешняя политика Советского Союза в период Отечественной войны (Документы и материалы 1 января-31 декабря 1944г.), том II, 1946, с.275

2. Внешняя политика Советского Союза в период Отечественной войны, том II, с.276,

3. Iranian Law Prohibiting the Grant of Oil Concessions to Foreigners and its Effect, Law Adopted by the Majlis, 2 December 1944. J.C.Hurewitz, Diplomacy in the Near and Middle East. A Documentary Record: 1914-1956, volume II, New York, 1972, p. 241.

4. Марунов Ю.В. Пощверия Б.М., Политическое подчинение Турции интересам американского империализма, Политика США на Ближнем и Среднем Востоке (США и страны СЕНТО), Москва, 1960, с. 81.

نوکس و دو خزانه دیگر به حدود بیست و سه میلیارد دلار رسیده بود. ایالات متحد با این پشتوانه بود که توانست برنامه کمک‌های خویش را اجرا کند.

هری ترومن از حزب دموکرات که در آوریل ۱۹۴۵ پس از مرگ روزولت به ریاست جمهوری رسید، سیاست «حمایتی» همتای پیشین خود را ادامه داد.

در دوران پس از جنگ هیئت‌های نظامی و گروه‌های مستشاری آمریکایی در سی و چهار کشور آسیایی و آفریقایی فعالیت گسترده‌ای آغاز کردند. شمار اعضای این هیئت‌ها در برخی مراکز به ۱۵۰۰ نفر نیز می‌رسید.

شورای ملی تجارت خارجی آمریکا، که شرکت‌های پیشرو آمریکایی عضو آن بودند، در ۱۹۴۶ با صدور یادداشتی از دولت خواستار «رفع موانع» و گشودن دروازه‌های خاورمیانه به روی تجارت آمریکا شد.

اوایل ۱۹۴۶ قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر ایران، اجرای برنامه هفت‌ساله عمرانی کشور را آغاز کرد. اما اجرای این برنامه به سبب کمبود کارشناس ماهر و منابع مالی بسیار دشوار بود. ایران برای حل این مشکل بار دیگر از ایالات متحد درخواست کمک کرد. دو شرکت آمریکایی «موریسون-نودسون» و «اورسیز کنسالتنس» به عنوان مشاوران اجرای برنامه هفت‌ساله به ایران دعوت شدند. شرکت «اورسیز کنسالتنس» یکی از شرکت‌های تابع «استاندارد اوپل نیوجرسی» بود.

نمایندگان «موریسون-نودسون» اواخر سال ۱۹۴۶ به ایران آمدند و در

ژوئیه ۱۹۴۷ برنامه خود را به بررسی گذاشتند. هدف این برنامه توسعه تدریجی کشاورزی و صنعت بود. آن‌ها دو برنامه پیشنهاد کردند: اجرای برنامه نخست به ۵۰۰ میلیون دلار و برنامه دوم به ۲۵۰ میلیون دلار نیاز داشت. دولت ایران در نوامبر ۱۹۴۷ هیئت عالی برنامه را تأسیس کرد.

آن شرکت در فوریه ۱۹۴۷ وعده داد که برای اجرای برنامه هفت‌ساله توسعه اقتصادی کشور به دولت ایران کمک کند. بانک جهانی به این منظور وامی به مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار به دولت ایران اختصاص داد. هدف برنامه هفت‌ساله (۱۹۴۹-۱۹۵۵) که از سوی مستشاران آمریکایی طراحی شده بود، اشتغال‌زایی برای بخش بزرگی از جمعیت بی‌کار شهری و روستایی بود. تأمین مالی این طرح از محل اعتبارات «قرارداد الحاقی» شرکت نفت ایران و انگلیس انجام می‌شد. در همان سال یک گروه جدید کارشناسان آمریکایی به ایران آمد. قوام‌السلطنه در ۸ ژانویه ۱۹۴۷ اعلام کرد: «مهندسان آمریکایی برنامه هفت‌ساله نوسازی حمل و نقل، خطوط ارتباطی، کشاورزی، صنعت و مؤسسات اجتماعی ایران را آماده می‌کنند». تقسیم اعتبارات به ترتیب زیر بود: ۲۸/۶ درصد برای بهبود رفاه اجتماعی، ۲۵ درصد برای کشاورزی، ۲۳/۷ درصد برای حمل و نقل و ارتباطات، ۱۴/۳ درصد برای صنایع و معادن، ۴/۸ درصد برای توسعه تأسیسات نفتی و ۳/۶ درصد برای مخابرات. بخش بزرگی از این بودجه به آموزش و بهداشت تخصیص یافت. در چارچوب این برنامه کانال‌های آبرسانی، حدود ده سد و نیروگاه برق آبی ساخته شد. در زمینه صنعت گام‌هایی جهت توسعه ذوب آهن، نساجی، سیمان و محصولات شیمیایی، آجرسازی و [اکتشاف و بهره‌برداری] معادن برداشته شد. احداث بیش از ۳۰۰۰ کیلومتر جاده جدید؛ مرمت ۶۷۰۰ کیلومتر جاده

۱. سیاست خارجی ایالات متحد آمریکا، درس‌ها و واقعات (دهه‌های ۶۰-۷۰)، آندره گرومیکو، ایروان، ۱۹۸۱، ص ۴۲ (به ارمنی).

ایالات متحد در سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ وام‌هایی به مبلغ ۳/۳ میلیون دلار و ۲۲/۵ میلیون دلار به ایران اعطا کرد. این مبلغ کمی نبود، اما انتظار ایرانی‌ها بیش از آن بود. واشنگتن انتظارات ایشان را برآورده نکرد. ایالات متحد در ژوئن ۱۹۴۷ مبلغ ۲۵ میلیون دلار برای خرید تجهیزات نظامی به ایران اختصاص داد. در فوریه ۱۹۴۸ مجلس ایران میزان خریدها را محدود کرد و با دریافت ده میلیون دلار وام از آمریکا موافقت کرد. برای رساندن همه آن‌ها از آمریکا به ایران نیاز به شانزده میلیون دلار دیگر بود. بنابراین کل مبلغ وام به ۲۶ میلیون دلار رسید. بازپرداخت وام در مدت دوازده سال از سال ۱۹۵۰ و با پرداخت سالانه دو و سه هشتم درصد بهره انجام می‌شد. محموله در مارس ۱۹۴۹ به ایران رسید. ارتش و ژاندارمری ایران از آن زمان به بعد متناوباً سلاح و مهمات آمریکایی دریافت کردند.

در ۶ اکتبر ۱۹۴۷ (۱۳ مهر ۱۳۲۶)، موافقتنامه نظامی ایران و آمریکا را محمود جم؛ وزیر جنگ، و جرج آلن؛ سفیر آمریکا در ایران، امضا کردند. این امر به ایالات متحد امکان داد که در شکل‌گیری نیروهای مسلح ایران نقش اساسی داشته باشد. آمریکایی‌ها برای بالا بردن توان جنگی ارتش ایران به همکاری مستقیم با وزارت جنگ و کادر ارتش ایران پرداختند. ایران بر اساس ماده ۲۴ این موافقتنامه موظف بود، بدون موافقت آمریکا از هیچ کشور دیگری، مستشار نظامی دعوت نکند. قرار شد هیئت نظامی جدید آمریکایی به ایران فرستاده شود، و این به افزایش کنترل مستشاران

موجود؛ کشیدن خط آهن از پایتخت به تبریز و از مشهد به یزد، به توسعه ارتباطات و تجارت در کشور کمک می‌کرد. وضع بندرهای ما در کناره خلیج فارس و دریای خزر باید بهتر شود؛ فرودگاه‌های جدید ساخته شود؛ و شبکه‌های پستی و تلگرافی و تلفنی گسترش یابد. کل اعتبارات این برنامه بیست و یک میلیارد ریال بود که پنج میلیارد ریال آن برای احداث فرودگاه‌ها، بندرها و راه‌های استراتژیک در نظر گرفته شده بود، در حالی که برای صنعت که در ایران وضع نامساعدی داشت تنها سه میلیارد ریال تخصیص می‌یافت. فرض بر این بود که برنامه هفت‌ساله با دریافت وامی از آمریکا به مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار، برابر با حدود هشت میلیارد ریال، تأمین مالی شود. باقیمانده مبلغ از خزانه ایران تأمین می‌شد. پیش‌بینی هزینه این برنامه در طول هفت سال مبلغ ۶۵۰ میلیون دلار بود. غیر از آن، دولت ایران سالانه شش میلیون دلار به اعضای هیئت‌های آمریکایی مجری طرح پرداخت می‌کرد.

چند شرکت نفتی، به خصوص کنسرسیوم «استاندارد اویل نیوجرسی» و «اورسیز کنسالتنس» تعدادی مستشار اقتصادی برای اجرای برنامه هفت‌ساله توسعه اقتصادی به تهران فرستادند.

اما درک علل اصلی آمدن آن‌ها دشوار نیست. چنان‌که می‌دانیم ایالات متحد دیرزمانی در تلاش بود که همچون بریتانیای کبیر در نفت ایران سهمیم باشد. اکنون چنین چیزی برای تولیدکنندگان نفت آمریکایی ممکن گشته بود.

برنامه هفت‌ساله عمرانی کشور را به سطح بالاتری ارتقا داد و قرار بود ادامه پیدا کند و ضامن پیشرفت کشور شود.

1. Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle*, p. 49.
2. Hurewitz J. C., *Middle East Politics*. The Military Dimension, New York, 1969, p. 279. Hossein Amirsadeghi, *Twentieth-Century Iran*, London, 1977, p. 65. Lenczowski G., *The Middle East In World Affairs*, New York, 1956, p. 188. Lewis V. Thomas, Richard N. Frye, *The United States and Turkey and Iran*, Massachusetts, 1952, p. 251.
3. Башкиров А.В., *Экспансия английских и американских империалистов в Иране (1941-19553 гг.)*, М, 1954, с. 110.

1. Mohammad Reza Pahlavi, *The Shah of Iran, Answer to History*, New York, 1980, p. 81-82.
2. Самыловский И.В., *Экспансия американского империализма на Ближнем и Среднем Востоке* с.70.
3. *Новое Время*, N3, M, 1980, с. 28.

نظامی آمریکایی بر ارتش ایران می‌انجامید. بر اساس این موافقتنامه شمار کارکنان آمریکایی در ایران افزایش می‌یافت و تنها آمریکا مجاز به داشتن مستشاران افسر در ارتش ایران می‌بود.^۱ هیئت نظامی آمریکایی نیز متعهد می‌شد برنامه ستاد کل ارتش ایران را طراحی و تدوین کند، امور سازماندهی واحدهای ارتش را به کمال برساند و نظامیان را آموزش دهد. اعضای هیئت نظامی آمریکا مجاز بودند به همه مؤسسات نظامی ایران سرکشی و اسناد آن‌ها را مطالعه کنند. آن‌ها مجاز بودند: «به واحدهای دلخواه ارتش سر بزنند و در اداره امور نظارت کنند و افسران ایرانی باید کاملاً همکاری کنند و همه طرح‌ها، اسناد و مدارک، گزارش‌ها و نوشته‌ها را ارائه دهند.»^۲ این را به راستی می‌توان پیروزی سیاست ایالات متحد دانست.

موافقتنامه نظامی آمریکا و ایران که در ۶ اکتبر ۱۹۴۷ (۱۳ مهر ۱۳۲۶) به امضا رسید و همچنین موافقتنامه‌های میان هیئت نظامی آمریکا و ژاندارمری ایران مورخه ۲۷ نوامبر ۱۹۴۳ (۵ آذر ۱۳۲۲) هر ساله با مبادله یادداشت میان دولت‌های ایران و آمریکا تمدید می‌شد.

روابط ایران و آمریکا به سطح جدیدی ارتقا یافت. سال ۱۹۴۷ گروهی از ژنرال‌های معروف، دیپلمات‌ها و افسران بلندپایه آمریکایی به ریاست ژنرال آرنولد، فرمانده کل سابق نیروهای هوایی، به ایران آمدند. ژنرال جابز، فرمانده کل نیروهای نظامی آمریکا در خاور نزدیک، و مایپار، رئیس بخش خاورمیانه وزارت خارجه آمریکا، نیز به ایران آمدند.

1. Внешняя политика Советского Союза, Документы и материалы, январь-июнь 1948 года, ч. Первая, Госполитиздат, 1950, с. 178-181.

2. Peter Avery, Modern Iran, London, 1965, p 399-400. Кокочина В. А., "Некоторые проблемы американо-иранских отношений в 60-70 гг.", Развивающиеся страны. Политика и идеология, Москва, 1985., с. 136. Туганова О.Э., Политика США и Англии на Ближнем и Среднем Востоке, с. 27. Боронов Р., Нефть и политика США на Ближнем и Среднем Востоке, М, 1977, с. 221.

بر اساس پیمان پیش‌گفته میان ایران و آمریکا، تهران مکلف بود که تنها از ایالات متحد جنگ‌افزار خریداری کند. بدین‌سان واشنگتن برای فروش جنگ‌افزارهای تولیدی خود به ایران کمک نظامی می‌کرد. انتظار آمریکا از این کار چنین بود:

۱. بازگشت سرمایه خود ۲. فروش تولیدات نظامی انبارشده ۳. اعزام «کارشناسان» نظامی آمریکایی برای آموزش کاربرد سلاح‌های مدرن آمریکایی به ایرانیان ۴. تبدیل ایران به متحد مسلح که بتواند از منافع خود و ایالات متحد در منطقه دفاع کند ۵. وابسته کردن یکی از بزرگ‌ترین کشورهای خاورمیانه، یعنی ایران ۶. کاهش نفوذ انگلیس ۷. افزایش احتمال تصاحب «طلای سیاه» ایران ۸. جلوگیری از پیشروی احتمالی اتحاد شوروی در منطقه ۹. سرانجام این‌که آمریکا در نظر مردم ایران به «خیرخواهی» تبدیل شود که آماده نجات کشور از «خطر کمونیسم» است.

در ۳۱ ژانویه ۱۹۴۸ (۱۰ بهمن ۱۳۲۶) سادچیکوف، سفیر شوروی در ایران، در باره عقد این پیمان نظامی به دولت ایران یادداشت اعتراضی فرستاد. تأکید اصلی آن‌ها بر این بود که آمریکا می‌کوشد خاک ایران را به پایگاه نظامی تبدیل کند با این کار مرزهای اتحاد شوروی تهدید می‌شود، چیزی که با مفاد پیمان ایران و شوروی مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ (۷ اسفند ۱۲۹۹) تناقض دارد.^۱ طرف ایرانی در پاسخ به آن، همه تردیدها در مورد اداره ارتش ایران توسط افسران آمریکایی را رد کرد. اتحاد شوروی از این پاسخ قانع نشد و در ۲۴ مارس یادداشت مشابهی به دولت ایران ارسال کرد.

هدف دکترین ترومن به حداکثر رساندن نفوذ آمریکا در کشورهای

1. Правда-2.02.1948, 4.04.1948.

خاور نزدیک بود. بنابراین ایالات متحد حمایت نظامی از ایران را افزایش داد. همان‌گونه که محمدرضا پهلوی می‌نویسد، تهران سرانجام در اوایل ۱۹۴۸ «برای تضمین امنیت کشور، دریافت تسلیحات سبک را از ایالات متحد آمریکا آغاز کرد»^۱.

تجارت میان دو کشور نیز رو به افزایش داشت. صادرات آمریکا به ایران در ۱۹۴۸ به مبلغ ۴۳۶۵۰۰۰۰ دلار و واردات آن از ایران ۲۶۵۰۷۰۰۰ دلار بود.^۲

گسترش بی‌سابقه روابط ایران و آمریکا اتحاد شوروی را سخت نگران می‌کرد. شوروی از سیاست ایران ناخشنود بود و می‌کوشید وضعیت موجود را بهبود بخشد. در ۴ فوریه ۱۹۴۹ (۱۵ بهمن ۱۳۲۷) علیه محمدرضا شاه پهلوی سوءقصد انجام شد.^۳ ایران دولت شوروی را در این کار متهم کرد و تنش میان دو کشور بیش از پیش تشدید شد.

کنگره آمریکا در ۶ اکتبر ۱۹۴۹ یک برنامه کمک نظامی متقابل تصویب کرد. بر اساس آن صندوق مخصوصی برای تخصیص ۲۷/۶ میلیون دلار کمک نظامی به ایران، فیلیپین و کره تأسیس شد. ایران ده میلیون دلار دریافت می‌کرد. این مبلغ برای ایران چنان ناچیز بود که نمی‌توانست نه نیازهای اقتصادی و نه نظامی را برآورده کند. این در حالی بود که ایران انتظار داشت وامی به مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار از بانک جهانی ترمیم و توسعه، و مبلغی وام یا کمک نیز از ایالات متحد دریافت کند.^۴

محمدرضا پهلوی در نوامبر ۱۹۴۹ به واشنگتن رفت. شاه در ضیافت

شامی که در ۲۱ نوامبر به افتخار وی برگزار شده بود اعلام کرد: «ایران برای افزایش حجم تولیدات و ارتقای سطح زندگی مردم نیازمند همکاری با ایالات متحد در باره امنیت ملی، و توسعه اقتصادی و اجتماعی است.» سپس با تأکید بر اهمیت دفاعی ایران «برای برنامه‌ریزی استراتژیکی مشترک» از ایالات متحد خواستار کمک به ایران شد، زیرا «ایران به سبب کمبود وسایل دفاعی از بقای خود مطمئن نیست.» «نیازی به اثبات نیست که دفاع از ایران اهمیت بزرگی در برنامه‌ریزی استراتژیکی کل خاورمیانه دارد.»^۱

در طول مذاکرات واشنگتن توافق شد که به ایران کمک‌های نظامی، فنی و اقتصادی مکملی داده شود. در اطلاعیه رسمی مشترک ایران و آمریکا که کاخ سفید در ۲۹ دسامبر ۱۹۴۹ منتشر کرد، دولت آمریکا پایبندی خود به سیاست «تمامیت ارضی و حفظ استقلال ایران» و حمایت از دریافت اعتبار مورد نیاز ایران برای برنامه هفت‌ساله از بانک جهانی ترمیم و توسعه، همچنین تخصیص «انواع حمایت‌ها و کمک فنی» برای توسعه اقتصادی ایران را اعلام کرد. ایالات متحد موظف شد که کمک‌های نظامی ضروری را به ایران تخصیص دهد.^۲

زمانی که بر اساس دکترین ترومن قرار شد که به یونان و ترکیه کمک‌های نظامی و اقتصادی اختصاص دهند، ایران را نیز بی‌نصیب نگذاشتند؛ اما کمک‌های تخصیص‌یافته به ایران در مقایسه با آن دو ناچیز بود.

رشد پرشتاب روابط ایران و آمریکا شوروی را سخت نگران می‌کرد. سفارت شوروی در ایران در ۱۴ مه ۱۹۵۰ (۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۹)

1. Mohammad Reza Pahlavi, *Answer to History*, p. 81.

2. Donald N. Wilber, *Iran: Past and Present*, p. 136.

۳. سوءقصد از سوی خبرنگار روزنامه پرچم اسلام صورت گرفت.

4. Lenczowski G., *The Middle East in World Affairs*, New York, 1956, p. 188.

1. *New York Times*, 22.XI.1949.

2. Орлов Е.А., *Внешняя политика Ирана после второй мировой войны*, с. 66.

یادداشت اعتراض دیگری به دولت ایران فرستاد و اعلام کرد که با کمک خارجی‌ها و در وهله نخست آمریکایی‌ها، در نواحی شمالی ایران مانند خراسان، گرگان، مازندران و گیلان در نزدیکی مرزهای اتحاد شوروی عملیات نقشه‌برداری و عکس‌برداری هوایی انجام می‌شود.^۱ شوروی‌ها معتقد بودند که این عملیات باید فقط به دست کارشناسان ایرانی انجام شود. دولت ایران اعتراض اتحاد شوروی را بی‌پاسخ گذاشت.

در ۲۳ مه ۱۹۵۰ (۲ خرداد ۱۳۲۹) موافقتنامه نظامی ایران و آمریکا «در باره کمک‌های دفاعی دوجانبه» در واشنگتن به امضا رسید. مقدار عظیمی سلاح آمریکایی وارد کشور شد و فعالیت هیئت نظامی آمریکایی گسترش یافت. عملیات اکتشافی نفت در مناطق شمالی ایران در همسایگی اتحاد شوروی، به رهبری کارشناسان آمریکایی رو به افزایش گذاشت.

بدین‌سان واشنگتن با تخصیص کمک‌های گوناگون به ایران منافع خود را پی می‌گرفت. هدف کمک‌های نظامی آمریکا فروش جنگ‌افزارهای ساخت خود بود. آمریکا با این کار می‌خواست به موازات جبران مخارج خود کارشناسانش را برای آموزش کاربرد این سلاح‌ها به ایران بفرستد. ایران بدین‌گونه وابسته می‌شد، زیرا در صورت خرابی این سلاح‌ها تأمین لوازم یدکی آن‌ها تنها از آمریکا میسر بود. هدف کمک‌های اقتصادی توسعه شاخه‌های جدید اقتصادی در کشور و به لطف آن ایجاد شغل‌های جدید و از این راه افزایش اعتبار ایالات متحد بود. به هر حال، کمک‌های آمریکا، لاقلاً در آن دوره، موجب پیشرفت اقتصاد و توان نیروهای مسلح ایران شد.

1. Внешняя политика Советского Союза, Документы и материалы, январь-скабрь 1950 года, Госполитиздат, 1953, с. 168-169.

مسئله آذربایجان و موضع ایالات متحد

اتحاد شوروی در سال‌های جنگ جهانی دوم در تلاشی جدی برای صدور «کمونیسم» به ایران بود. «حزب توده ایران»^۱ که گرایش کمونیستی داشت در سال ۱۹۴۱ با اشاره مسکو در ایران تشکیل شد. «در استان‌های شمالی ایران روس‌ها از همکاری با مأموران کشوری ما امتناع داشتند و این نواحی را کاملاً تحت تسلط نظامی و سیاسی و اقتصادی خویش درآورده بودند و منطقه روس‌ها تقریباً کشور جداگانه‌ای شده بود. چنان که وقایع بعد نشان داد نقشه روس‌ها این بود که قسمت مهمی از این نواحی را به همین شکل نگاه دارند»^۲. سازمان نظامی حزب توده که عمدتاً «سازمان افسران» نامیده می‌شد در سال ۱۹۴۴ در ایران تشکیل شد.^۳

در واقع، هدف نهایی اتحاد شوروی این بود که آذربایجان را کاملاً تابع خود کند و نفت آن بخش از ایران را در اختیار گیرد.

محمد ساعد، سفیر سابق ایران در مسکو، در مارس ۱۹۴۴ به نخست‌وزیری ایران منصوب شد. به نوشته منوچهر فرمانفرمایان مقامات شوروی در مدت خدمت ساعد به او مراجعه کرده بودند که رئیس‌جمهوری ایران شود. در آن زمان چنین موجودیتی می‌بایست به کمک نیروهای روسی تحقق می‌یافت. ساعد که می‌دید مجارستان دیگری در شرف وقوع است، پیشنهاد آن‌ها را رد کرده بود.^۴

۱. اغلب اعضای گروه مارکسیستی ۵۳ نفر که از سوی رضاشاه دستگیر شده بودند، پس از آزادی از زندان، در اکتبر ۱۹۴۱ حزب توده را تأسیس کردند.

۲. مأموریت برای وطن، محمدرضا پهلوی، ص ۹۸.

3. Maziar Behrooz, *Rebels With a Cause, The Failure of the Left in Iran*, London-New York, 2000, p. 12.

۴. خون و نفت، منوچهر و رخسان فرمانفرمایان، ص ۲۰۰.

جالب این‌که بریتانیای کبیر تا سال ۱۹۴۴ به ایران پیشنهاد می‌کرد به استقبال روس‌ها برود و بکوشد تا با روس‌ها به توافق برسد. اما موضع ایالات متحد چیز دیگری بود. لندن بی. موریس سفیر آمریکا اعلام کرد که اگر ایران نمی‌خواهد امتیاز نفت را به اتحاد شوروی دهد، این حق ایران است.^۱ او وانمود می‌کرد که آمریکا با سیاست بریتانیای کبیر موافق نیست و به موازات آن واشنگتن قول کمک به ایران را می‌داد.

هری ترومن، رئیس‌جمهور ایالات متحد، زمانی به دشواری و جدیت مسئله ایران پی برد که استالین در ژوئیه-اوت ۱۹۴۵ حین کنفرانس پوتسدام پیشنهاد چیچرین مبنی بر خروج زودهنگام نیروهای متفقین از ایران را رد کرد.^۲

جعفر پیشه‌وری در باکو پس از دریافت دستور از میرجعفر باقروف، دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان، در سپتامبر ۱۹۴۵ (شهریور ۱۳۲۴) «فرقه دموکرات آذربایجان» را در آذربایجان ایران تأسیس کرد.^۳ این فرقه از مسکو (توسط بریا) و باکو (توسط میرجعفر باقروف) دستور می‌گرفت. هدف نهایی این جنبش الحاق [استان] آذربایجان به آذربایجان شوروی بود.^۴ این فرقه خصلتاً مانند حزب توده بود که فعالیت آن در گذشته نه‌چندان دور در آذربایجان ممنوع شده بود. سازمان نظامی حزب توده در زمان فعالیت آن استان ضد حکومت تهران به افسران آذربایجان یاری می‌داد.^۵

در آن زمان نفوذ روزافزون اتحاد شوروی در ایران مشهود بود. گواه

1. Элвелл-Саттон Л., Иранская нефть, М., 1956, с. 147.
 2. George Lenczowski, American Presidents and The Middle East, London, 1990, p. 10.
 3. Maziar Behrooz, *Rebels With a Cause, The Failure of the Left in Iran*, p. 26.
 ۴. ایران امروز، واهان بایوردیان، ایروان، ۱۹۹۹، ص ۱۴۲ (به ارمنی).
 5. Maziar Behrooz, *Rebels With a Cause, The Failure of the Left in Iran*, London-New York, 2000, p. 13.

روشن آن این بود که در ۱۹۴۵ نه نفر از حزب توده به نمایندگی مجلس انتخاب شدند. مورخان می‌نویسند: «در سراسر تاریخ مجلس نخستین بار بود که گروهی از نمایندگان چنین متحد فعالیت می‌کردند.»^۱ در کل، حزب توده به شورشیان آذربایجان آشکارا کمک می‌کرد.

در ۲۲ سپتامبر ۱۹۴۵ (۳۱ شهریور ۱۳۲۴)، مردم آذربایجان در تبریز دست به تظاهرات زدند و نسبت به اوضاع «تحمّل‌ناپذیر» خود اعتراض کردند. قابل تصور است که این تظاهرات از سوی شوروی برانگیخته شده بود. آن‌ها بدون آن‌که منتظر پاسخ دولت مرکزی شوند، به شورای وزرای خارجه سه دولت متفق که در لندن برگزار می‌شد روی آوردند. محافل حکومتی کشور طبیعتاً مخالف اعطای خودمختاری ملی به آذربایجان بودند و مردم آذربایجان نیز این را خوب می‌فهمیدند.

در این زمان تبلیغات رسمی اتحاد شوروی شدت بیش‌تری یافت. آن‌ها از دولت ایران خواستند که با فرهنگ ترکی آذربایجان و حق آموزش و سوادآموزی به زبان ترکی برخورد محترمانه داشته باشد.^۲ بدین‌سان «مسئله ایران» زاده شد.

در ۳ نوامبر ۱۹۴۵ (۱۲ آبان ۱۳۲۴)، ابراهیم حکیمی به نخست‌وزیری گماشته شد. کابینه وی خودمختاری ملی آذربایجان را که در دسامبر ۱۹۴۵ پذیرفته شده بود غیرقانونی اعلام کرد.^۳ جعفر پیشه‌وری به ریاست دولت خودمختار آذربایجان رسیده بود. جنبش کردها نیز به موازات جنبش آذربایجان در نواحی شمالی کردستان ایران آغاز شد.

مسئله کردها در ایران همیشه موضوع روز بوده و یکی از مواد دستور

1. Joseph M. Upton, *The History of Modern Iran*, Massachusetts, 1965, p. 96.
 2. Cottam W., *Iran and the United States. A Cold War Case Study*, Pittsburgh, 1988, p. 66.
 3. Орлов Е.А., Внешняя политика Ирана после второй мировой войны, с. 37.

جلسه سیاست داخلی را تشکیل می‌داده است. اما به خصوص در سال‌های جنگ جهانی دوم که نیروهای شوروی در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (۳ شهریور ۱۳۲۰) از شمال به ایران حمله کردند تشدید شد. با دخالت مستقیم آن‌ها بود که در مناطق شمالی کشور به اصطلاح جنبش‌های «دموکراتیک» آذربایجان و کردستان دامن زده شد.

کردهای ایران تا اندازه‌ای به اتحاد شوروی امید بسته بودند و گمان می‌کردند که شوروی‌ها از جنبش کردها حمایت خواهند کرد. در پاییز سال ۱۹۴۱ که سی فعال معروف کردستان ایران به باکو دعوت شدند هیجان کردها بیش‌تر شد. میرجعفر باقروف، دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان شوروی، آنان را به حضور پذیرفت.

در اوایل سال ۱۹۴۲ دولت ایران از فرماندهی ارتش شوروی تقاضا کرد تا برای برقراری نظم و قانون در مناطق کردنشین به آن‌جا سپاه بفرستند، اما تقاضای آن‌ها پذیرفته نشد. این برخورد اتحاد شوروی متفقین را بسیار نگران کرد. در ۱۰ ژانویه ۱۹۴۲ ریچارد میوره، رئیس بخش خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا، با نگرانی اظهار کرد که کردها سلاح‌های ایرانی بسیاری مصادره کرده و دست به حمله می‌زنند و این تهدید بزرگی است. باید آن‌ها را تحت کنترل قرار داد تا امنیت انتقال بار در راه‌آهن سراسری ایران که طول آن ۱۳۹۴ کیلومتر است تأمین شود.^۱

در ۶ ژوئیه ۱۹۴۵ (۱۵ تیر ۱۳۲۴) در نشست هیئت سیاسی حزب کمونیست در مسکو «مسئله آذربایجان» به بررسی ویژه گذاشته شد. قرار شد که موضوع «از راه دموکراتیک» حل و فصل شود، و این به معنی

برانگیختن «جنبش ملی توده‌ای» در آذربایجان بود. مسئولیت اجرای این برنامه بر عهده مولوتوف، بریا، میرجعفر باقروف و مالکوف گذاشته شد.^۲ قرار شد برنامه مشابهی نیز در شمال غرب کردستان اجرا شود. قاضی محمد و دیگر چهره‌های معروف کرد در سال ۱۹۴۵ بارها به تبریز، مهم‌ترین مرکز زیر سلطه اتحاد شوروی، دعوت شدند. آن‌ها در پاییز ۱۹۴۵ دومین بار به باکو رفتند. بر اساس برخی اطلاعات، باقروف بنا به دستور شوروی گفته بود اگرچه مسئله کردها در دستور کار قرار دارد، توصیه می‌شود فعلاً در جهت خودمختاری آذربایجان مبارزه کنند.^۳ قاضی محمد این پیشنهاد را قاطعانه رد کرده بود.

در دسامبر ۱۹۴۵ (آذر ۱۳۲۴)، جمهوری دموکراتیک کردستان به رهبری قاضی محمد^۴ در مهاباد تشکیل شد.^۵

دولت ایران به درستی می‌دانست که جنبش‌های خودمختاری آذربایجان و کردستان از سوی اتحاد شوروی برانگیخته شده است. گواه روشن آن این بود که هرگاه دولت ایران برای ساماندهی امور داخلی خود ارتش می‌فرستاد با مقاومت نیروهای نظامی شوروی روبرو می‌شد. در این رابطه، کابینه حکیمی در ۱۷ نوامبر ۱۹۴۵ (۲۶ آبان ۱۳۲۴) با ارسال یادداشتی به دولت شوروی آن‌ها را به دخالت در امور داخلی ایران متهم کرد. در پی آن، دو یادداشت دیگر در ۲۲ و ۲۳ نوامبر فرستاده

۱. تاریخ ایران، واهان بایوردیان، ایروان، ۲۰۰۵، ص ۶۴۱ (به ارمنی).

۲. Kinnane Derk. The Kurds and Kurdistan, L., 1964, p. 50.

۳. قاضی محمد از طایفه معروف کرد بود که قضات مهاباد به طور سنتی از آن طایفه گماشته می‌شدند. قاضی محمد پس از مرگ عمویش قاضی علی به این مقام گمارده شد. به موازات آن وظایف شهرداری مهاباد را نیز بر عهده داشت.

۴. سیاست خارجی ایران دو دوره پهلوی (۱۳۰۰-۱۳۵۷)، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، ۱۳۷۳،

شد و دولت ایران درخواست کرد که فوراً امکاناتی فراهم آورند تا واحدهای پیاده و ژاندارمری ایران بدون مانع وارد آذربایجان شوند. دولت شوروی در واکنش به این یادداشت‌های اعتراض‌آمیز اعلام کرد می‌کوشد «از بروز مشکلات ناخواسته برای دولت‌های ایران و شوروی» که با حضور نیروهای جدید شوروی در مناطق شمالی ایران به وجود خواهد آمد اجتناب ورزد. و نیز آورده بود که مسکو ورود نیروهای مکمل تازه پیاده و ژاندارمری به این مناطق را در این برهه زمانی مناسب نمی‌بیند، زیرا این اقدام «در شمال ایران موجب بی‌نظمی شده، احتمال خونریزی نیز می‌رود»؛ بدین سبب اتحاد شوروی مجبور خواهد شد برای برقراری نظم و قانون و تأمین امنیت پادگان‌های شوروی نیروهای بیش‌تری وارد ایران کند!

این اقدام دولت شوروی دخالت در امور داخلی ایران بود و بر روابط ایران و شوروی تأثیر منفی می‌گذاشت.

سیاست اتحاد شوروی برای ایالات متحد فرصتی پدید آورد تا دست به اقدامات قاطعانه زند.

دولت آمریکا در ۲۴ نوامبر ۱۹۴۵ (۳ آذر ۱۳۲۴) طی یادداشتی که توسط سفیر خود در مسکو به دولت شوروی فرستاد، درخواست کرد که نیروهای شوروی، انگلیس و آمریکا برای بهبود اوضاع کشور، پیش از موعد مقرر خاک ایران را ترک کنند. در این یادداشت پیشنهاد شده بود که موعد خروج نیروهای متفقین از ۲ مارس ۱۹۴۶ (۱۱ اسفند ۱۳۲۴) به اول ژانویه همان سال جلو کشیده شود. دولت شوروی در پاسخ به این یادداشت در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۵ (۸ آذر ۱۳۲۴) اعلام کرد که «دلایل

محکمی برای تغییر موعد مقرر خروج نیروهای متفقین که بر اساس قرارداد میان اتحاد شوروی، بریتانیای کبیر و ایران به تاریخ ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ (۹ بهمن ۱۳۲۰) تعیین شده است وجود ندارد.» شوروی همچنین تأکید داشت که وجود نیروهای آمریکایی در ایران غیرقانونی است و ایالات متحد حق ندارد برای پیشبرد سیاست خارجی اتحاد شوروی تعیین تکلیف کند. استناد شوروی به این واقعیت بود که آمریکا بر خلاف اتحاد شوروی و انگلیس برای حضور نیروهایش در ایران هیچ‌گونه مجوز و قراردادی با ایران ندارد.

آمریکا ضمن ناخشنودی از پاسخ اتحاد شوروی پیشنهاد تازه‌ای مطرح کرد. در نشست مشورتی وزرای امور خارجه سه کشور در روزهای ۱۴-۲۶ دسامبر ۱۹۴۵ در مسکو پیشنهاد شد که هیئت مخصوصی متشکل از نمایندگان آمریکا، انگلیس و شوروی برای حل «مسئله ایران» تشکیل شود. ارنست بوین، وزیر امور خارجه انگلیس، مبتکر تشکیل این هیئت بود؛ جیمز بیرنز، وزیر امور خارجه آمریکا، نیز کاملاً از آن حمایت کرد. اتحاد شوروی این پیشنهاد را قاطعانه رد کرد!

ترومن از نتیجه کنفرانس وزرای امور خارجه در مسکو در دسامبر ۱۹۴۵ بسیار ناراضی بود. او می‌گفت: «ایران در طول جنگ متحد ما بود. ایران در طول جنگ متحد روسیه نیز بود. ایران یک دالان آزاد در اختیار ما گذاشته بود. میلیون‌ها تن مهمات و تجهیزات از خلیج فارس و از طریق خاک ایران به دریای خزر منتقل شده است. اگر ایالات متحد این تجهیزات را ارسال نمی‌کرد، روسیه شکست مفتضحانه‌ای می‌خورد. اما حالا روسیه شورش برمی‌انگیزد و نیروهایش را در خاک کشور دوست و

1. Орлов Е.А., Внешняя политика Ирана после второй мировой войны, с. 41.
2. Ibid.

1. Правда, 1.XII.1945.

متحد نگاه می‌دارد... تنها زبانی که آن‌ها می‌فهمند این است که چند تا لشکر داری؟ به نظرم ما نباید کوتاه بیاییم. من از لجبازی‌های اتحاد شوروی خسته شده‌ام.»^۱

اتحاد شوروی با وارونه جلوه دادن واقعیات اعلام کرد که علت بروز مسئله آذربایجان عدم اجرای اصلاحات لازم در ایران بوده است. اما نخست‌وزیر ابراهیم حکیمی در ۱۸ دسامبر ۱۹۴۵ (۲۷ آذر ۱۳۲۴) در مجلس اعلام کرد که وقایع آذربایجان «هیچ ربطی به اصلاحات ندارد» و ادامه داد که «این جنبش با کمک خارجی به وجود آمده است. دولت ایران هیچ‌گاه دولت آذربایجان را که تمامیت کشور را به خطر می‌اندازد به رسمیت نخواهد شناخت».^۲

«فرقهٔ دموکرات آذربایجان» در دسامبر ۱۹۴۵ با برپایی شورشی علنی مسئولان قانونی استان را برکنار کرد. دولت تهران و نخست‌وزیر حکیمی پس از ارسال یادداشت اعتراض به شورای امنیت سازمان ملل استعفا داد. دولت ایران می‌دانست که با روند کنونی رویدادها آذربایجان را از دست خواهد داد. قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر جدید، برای کاهش تنش موجود در کشور در دسامبر ۱۹۴۵ با سیاستی استادانه اعلام کرد: «علت بروز وقایع آذربایجان عدم اجرای اصلاحات عمومی در ایران پس از سقوط رضاشاه و عدم تأمین حقوق مردم بر اساس قانون اساسی است».^۳

آمریکا و انگلیس پس از جنگ جهانی دوم با رعایت مصوبات کنفرانس تهران نیروهای خود را از ایران خارج کردند. نخست آمریکا در ۳۱ دسامبر ۱۹۴۵ (۱۰ دی ۱۳۲۴) نیروهایش را خارج کرد. خروج بریتانیایی‌ها نسبتاً کندتر بود (آن‌ها می‌خواستند ببینند که روس‌ها چه کار

می‌کنند). بریتانیایی‌ها اعلام کردند که خروج نیروها در اول مارس ۱۹۴۶ (۱۰ اسفند ۱۳۲۴) به پایان خواهد رسید. اگرچه شوروی نیز پیمان فوق را امضا کرده بود، اما مسکو به تعهدات خود عمل نکرد. این موضوع به اعتراض مردم و محافل گوناگون دولت ایران انجامید. شاه می‌نویسد: «به نظر من تمام ایرانیان تصور می‌کردند که استالین مفاد عهدنامه و اعلامیه را محترم شمرده و به قولی که داده است وفادار خواهد ماند. روز یازدهم اسفند ۱۳۲۴ مصادف با آخرین روزی بود که دورهٔ شش‌ماههٔ پس از اختتام جنگ سپری می‌گشت و در آن روز باید نیروهای متفقین کاملاً ایران را تخلیه کرده باشند و تا آن روز نیروهای انگلیسی و آمریکایی نیز کلاً از خاک ما بیرون رفته بودند. ولی با کمال تعجب و نگرانی دیدیم استالین به قول مؤکد خود وفا نکرد و نه تنها نیروی خود را از کشور ما خارج نکرد، بلکه رویه‌ای را پیش گرفته است که جهان آزاد را به تکان و هیجان انداخته است».^۱

اتحاد شوروی برای پذیرش درخواست‌های ایران و انگلیس، به خصوص آمریکا، آن هم بدون دریافت چیزی در مقابل آن، چندان شتاب نمی‌کرد. ترومن نگران آن بود که بحران ایران از یک بحران محلی به مسئلهٔ مهم منطقه‌ای ارتقا یابد. به نظر او وقایع ایران از سه عنصر تشکیل شده بود: نخست امنیت ترکیه، دوم کنترل بر ذخایر نفتی ایران و سوم «بی‌اعتنایی سرد روس‌ها به حقوق ملت‌های کوچک و تعهدات رسمی خود».^۲ و این ترومن را بیش‌تر نگران می‌کرد.

اوضاع روز به روز متشنج‌تر و خطرناک‌تر می‌شد. در ۳ مارس ۱۹۴۶ (۱۲ اسفند ۱۳۲۴) نیروهای شوروی از تبریز حرکت کردند و با سه

۱. مأموریت برای وطنم، محمدرضا پهلوی، ص ۱۴۷.

2. George Lenczowski, *American Presidents and The Middle East*, London, 1990, p. 12.

1. Lenczowski G., *American Presidents and The Middle East*, London, 1990, p. 11.
2. Абдуразаков Б. Происки английского и американского империализма в Иране (1941-1947 гг.), Ташкент, 1959, с. 85.
3. Белинков С.Е., Что происходит в Иране, с. 17.

ستون به سوی تهران و مرز عراق و ترکیه پیش رفتند. در طول هفته بعد تانک‌های جدیدی از شوروی به ایران فرستاده شد که آن‌ها نیز از سه راه پیش‌گفته حرکت کردند. به گفته رابرت روسو^۱ معاون کنسولی آمریکا در تبریز در نیمه‌شب چهارم مارس تعداد چهار و شش تانک از نوع T-34 وارد تبریز شد. ستون سربازان و مهمات از تبریز در سه جهت مرز ترکیه و عراق و تهران حرکت کرد.^۲

نیروهای شوروی در ایران، به خصوص در آذربایجان، خود را واقعاً در کشوری اشغال‌کرده احساس می‌کردند. در نخستین نشست عمومی سازمان ملل در ۱۹ ژانویه ۱۹۴۶ (۲۹ دی ۱۳۲۴)، تقی‌زاده، رئیس هیئت ایرانی، از اتحاد شوروی به خاطر دخالت در امور داخلی ایران و انصراف دولت شوروی از مذاکره در باره این موضوع شکایت کرد.

در اوایل ۱۹۴۶، انگلیس و آمریکا نسبت به اتحاد شوروی «دکترین نوبینی» تدوین کردند که در نطق چرچیل در فولتون در ۵ مارس ۱۹۴۶ (۱۴ اسفند ۱۳۲۴) بازتاب یافت. ترومن کاملاً با این نطق موافق بود. بدین‌سان اصطلاح «جنگ سرد» نخستین بار در نطق چرچیل ظاهر شد. عملکرد اتحاد شوروی در سه صحنه جهانی، یعنی اروپای شرقی، یونان و ایران، امید جهانیان را به داشتن دنیایی صلح‌آمیز در دوران پس از جنگ از بین برد.^۳

افکار محمدرضا شاه در آن دوران نیز قابل ذکر است. او می‌نویسد: «تصور می‌کنم مورخان آینده گیتی تصدیق کنند که جنگ سرد در واقع و

نفس‌الامر از ایران آغاز شد. اگر چه علائم آن در نقاط دیگر گیتی نیز به چشم می‌خورد، نخستین بار آثار این طرز جنگ به طور آشکار در کشور ایران نمایان گردید.»^۱ لنکسوسکی مورخ نیز با شاه هم‌عقیده بود و اعتقاد داشت که حرکت نیروهای شوروی به سوی آذربایجان «نخستین باد سرد جنگ سرد بود».^۲

آمریکا می‌دانست هدف نیروهای شوروی از ماندن در مناطق شمالی ایران تثبیت نفوذ دائمی بر آن و پیشروی بیش‌تر به سوی کشورهای عربی و هندوستان است. رئیس‌جمهور ترومن به ارتش آمریکا آماده‌باش داد تا در صورت لزوم در ایران به عملیات نظامی بپردازند.^۳ افزون بر این، ایالات متحد مستقیماً تهدید کرد که از سلاح اتمی بر ضد شوروی استفاده خواهد کرد. بر اساس خاطرات سناتور هنری جکسون، ترومن سفیر اتحاد شوروی، آندره گرومیکو، را به کاخ سفید دعوت کرد و گفت اگر نیروهای شوروی فوراً از ایران خارج نشوند، آمریکا ضد شوروی از سلاح اتمی استفاده خواهد کرد.^۴

نظر ترومن، رئیس‌جمهور آمریکا، در مورد این مسئله نیز جالب است. او می‌نویسد: «اتحاد شوروی سرسختانه به سیاست اشغال‌گرانه خود ادامه می‌داد تا آن‌که من شخصاً سعی کردم استالین مطلع شود که به فرماندهان نیروهای نظامی خود دستور داده‌ام نیروهای زمینی، دریایی و هوایی را به حال آماده‌باش درآورند. از آن پس بود که استالین کاری کرد که من می‌دانستم خواهد کرد. او نیروها را خارج کرد.»^۵

۱. مأموریت برای وطنم، محمدرضا پهلوی، ص ۱۵۱.

2. Lenczowski G., *Iran Under The Pahlavis*, p. 396.

3. Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle*, p. 46.

4. Арабаджян З.А., Давление США на СССР и достижение договоренностей о выводе советских войск из Ирана после Второй Мировой войны, Иран: ислам и власть, Москва, 2001, с 208.

5. George Lenczowski, *American Presidents and The Middle East*, London, 1990, p.13.

۱. رابرت روسو در ۱۹۴۵-۱۹۴۶ قائم‌مقام کنسولگری آمریکا در تبریز بود و تا ماه ژانویه

۱۹۴۷ رئیس بخش سیاسی سفارت آمریکا در تهران بود.

2. Robert Rossow, Jr., "The Battle of Azerbaijan, 1946" *The Middle East Journal*, 1956, N 1, p. 20.

3. Cottam Richard W., *Iran and the United States, A Cold War Case Study*, Pittsburgh, 1988, p. 79.

فعالیت آمریکا در این رابطه چنان شدت گرفت که دولت ایران مردد ماند آیا به شورای امنیت شکایت کند یا خیر. «ایالات متحد در یادداشتی خطاب به دولت ایران درخواست کرد که ظرف بیست و چهار ساعت در باره ارجاع مسئله ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد تصمیم بگیرند، در غیر این صورت خود دولت آمریکا این موضوع را در دستور کار شورای امنیت قرار می‌دهد.»^۱ جرج آلن، سفیر آمریکا، در طول سال بعد با گروه‌های ملی‌گرای ایران تماسی دائمی داشت.

در ۱۳ ژانویه ۱۹۴۶ (۲۳ دی ۱۳۲۴) با کمک مؤثر اتحاد شوروی، میان قوام‌السلطنه نخست‌وزیر ایران و پیشه‌وری رهبر حقیقی آذربایجان قراردادی در مورد اعطای خودمختاری محلی به آذربایجان به امضا رسید. نخست‌وزیر برای فرونشاندن هیجان کمونیست‌ها قانون کار جدیدی تصویب کرد. به موازات آن، در ۱۷ ژانویه ۱۹۴۶ (۲۷ دی ۱۳۲۴) در نخستین نشست شورای امنیت شکایت ایران به بررسی گذاشته شد.

در ۲۸ ژانویه ۱۹۴۶ (۸ بهمن ۱۳۲۴)، ویشینسکی طی نطقی در شورای امنیت سازمان ملل متحد با رد همه شکایت‌ها از اتحاد شوروی، سیاست خارجی شوروی را تشریح و تبرئه کرد و دولت ایران را به بازی دوگانه متهم کرد. او از ایران به سبب اتخاذ سیاست ضد شوروی و به خطر انداختن امنیت آذربایجان شوروی انتقاد کرد. با این همه، ویشینسکی معتقد بود که اختلافات بین دو کشور همسایه می‌تواند، و باید، با مذاکرات دوجانبه حل و فصل شود. او از شورای امنیت خواست که به بررسی موضوع ایران پایان دهد، چراکه اتحاد شوروی آماده ادامه مذاکره با ایران است.^۲

شورای امنیت در ۳۰ ژانویه ۱۹۴۶ (۱۰ بهمن ۱۳۲۴) چنین تصمیم گرفت: «این شورا در جلسات روزهای ۲۸ و ۳۰ ژانویه با استماع درخواست‌های نمایندگان اتحاد شوروی و ایران و با مطالعه اسناد و مدارکی که هیئت‌های شوروی و ایران ارائه کرده‌اند و در حین بحث به آن استناد می‌کردند، اظهار می‌دارد که دو طرف نیز برای حل و فصل مسئله از طریق مذاکره اعلام آمادگی کرده‌اند و مذاکرات در آینده نزدیک آغاز خواهد شد. شورای امنیت از طرفین خواست که نتیجه به دست آمده از مذاکرات را به اطلاع شورا برسانند. شورا اجازه دارد هرگاه بخواهد از روند مذاکرات جویا شود.»^۱

قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر ایران، که بی‌گمان دیپلماتی بسیار ماهر بود، برای مذاکره با مقامات بلندپایه شوروی در باره «مسئله ایران» در ۱۸ فوریه ۱۹۴۶ (۲۹ بهمن ۱۳۲۴) به مسکو رفت. قوام به آن‌ها اطمینان داد که در صورت خروج نیروهای شوروی از ایران امتیازاتی به مسکو واگذار خواهد شد. او قول داد که لایحه تأسیس شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را از تصویب مجلس ایران بگذراند و امتیاز اکتشاف و استخراج نفت مناطق شمالی ایران را به آن شرکت واگذارد. البته قوام با این کار قانون مصوبه دسامبر ۱۹۴۴ مجلس را نقض می‌کرد. بر اساس این قانون تنها مجلس مجاز به واگذاری امتیاز بود. این بدان معنی بود که این قرارداد در صورت لزوم می‌توانست فسخ شود، زیرا ناقض مصوبات مجلس، یعنی نهاد قانونگذار کشور بود. به نظر ما قوام‌السلطنه این گام را آگاهانه و در شرایطی که ضرورت مبرم ایجاب می‌کرد، برداشته بود.

قوام وعده داد که جمهوری آذربایجان را به رسمیت بشناسد، شکایت

1. E. A. Орлов, Внешняя политика Ирана..., с. 48.

2. Внешняя политика Советского Союза, Документы и материалы, январь-декабрь 1946 года, Госполитгиздат, 1952, с. 553-557.

ایران را از سازمان ملل پس گیرد و در کابینه خود سه پست وزارت به اعضای حزب توده (ایرج اسکندری، کشاورز و یزدی) اختصاص دهد. او با این کار از سویی میان کمونیست‌ها دودستگی می‌انداخت و از سوی دیگر آن‌ها را به خاطر شرکت در «مبارزه ضد دموکراتیک» تحقیر می‌کرد. حزب توده در سال ۱۹۴۶ حدود ۱۵۰۰۰۰ عضو داشت و بزرگ‌ترین و مؤثرترین سازمان سیاسی ایران بود و بسیار خطرناک می‌نمود.

در ۱۸ مارس ۱۹۴۶م (۲۷ اسفند ۱۳۲۴)، سفیر ایران در آمریکا به شورای امنیت اطلاع داد که اختلافات میان ایران و شوروی می‌تواند صلح و امنیت جهان را به خطر اندازد. خروج نیروهای شوروی از ایران از روز ۲۴ مارس آغاز شد، با این حال، شورای امنیت در روز ۲۶ مارس در پاسخ به بیانیه‌ی سفیر ایران درخواست دولت ایران را به بررسی گذاشت.

مدتی پس از سفر قوام‌السلطنه به مسکو، اشرف پهلوی، خواهر همزاد شاه، نیز به مسکو سفر کرد. دربار ایران از سفر قوام به مسکو نگران بود و شاه می‌خواست خواهرش بداند که توافق نخست‌وزیر با رهبران شوروی بر سر چه مسائلی بوده است. در آوریل ۱۹۴۶، درست زمانی که موضوع خروج نیروهای شوروی در دست بررسی بود، اشرف از سوی صلیب سرخ به شوروی دعوت شد. هدف رسمی این دعوت دیدار از بیمارستان‌ها و آشنایی با نظام بهداشتی و درمانی شوروی بود، اما بی‌گمان هدف اصلی این نبود. [هدف اصلی] در واقع دیدار با استالین و بررسی موضوع روابط دوجانبه و تمامیت ارضی ایران بود.

اشرف با استالین دیدار کرد و کوشید او را متقاعد کند که به حمایت از جمهوری آذربایجان پایان دهد. اشرف پهلوی می‌نویسد: «من کوشیدم استالین را متقاعد کنم که این دولت پوشالی، بر روابط میان دو ملت ما

در سال‌های آینده آسیب خواهد رساند. اضافه کردم که در درازمدت، دوستی و اعتماد ایران برای اتحاد شوروی ارزش بیش‌تری خواهد داشت، زیرا ما علاقه‌مندیم در گسترش پیوندها و علایق اقتصادی با همسایه شمالی خود همکاری کنیم.^۱

او در ادامه می‌نویسد: «استالین چند بار به شکایت ما به سازمان ملل اشاره غیرمستقیم کرد و این استدلال را پیش کشید که مناقشات میان کشورهای ما، باید از طریق تفاهم و مذاکرات متقابل حل و فصل شود، بی‌آن‌که قدرت خارجی یا سازمانی در آن مداخله کند.»^۲ او از ایران خواست که به امید کمک‌های آمریکا با اتحاد شوروی ستیز نکند و به روشنی تفهیم کرد که نه از آمریکا و نه از بریتانیای کبیر ترسی ندارد.

در ۲۶ مارس ۱۹۴۶ (۶ فروردین ۱۳۲۵)، نماینده اتحاد شوروی در شورای امنیت سازمان ملل خواستار خارج کردن «مسئله ایران» از دستور کار شد، زیرا بر اساس توافق با دولت ایران از ۲۴ مارس عملیات خروج کامل نیروهای شوروی از ایران آغاز شده بود. پیش‌بینی می‌شد که این عملیات ظرف پنج-شش هفته به پایان برسد. بنابراین نماینده شوروی معتقد بود که شورای امنیت دلیلی برای بررسی «مسئله ایران» ندارد.

مذاکرات قوام که در مسکو آغاز شده بود در تهران ادامه یافت و در ۴ آوریل ۱۹۴۶ (۱۵ فروردین ۱۳۲۵) با صدور بیانیه مشترک ایران و شوروی به پایان رسید. طرفین در این بیانیه به موفقیت‌هایی که در مسائل اساسی روابط دوجانبه به دست آمده بود اشاره می‌کردند. سرانجام شوروی در ۱۴ آوریل اعلام کرد که خروج نیروها در نهم مه (۱۹)

1. Pahlavi Ashraf. *Faces in a Mirror, Memoirs from Exile*, New York, 1980, p. 86.

برای ترجمه قسمت‌های مربوطه از ترجمه فارسی این کتاب با مشخصات زیر استفاده شده است:

اشرف پهلوی، چهره‌هایی در یک آینه، برگردان هرمز عبداللهی، نشر فرزانه روز، تهران، ۱۳۷۷.

2. Pahlavi Ashraf. *Faces in a Mirror, Memoirs from Exile*, p. 87.

1. Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle*, p. 46.

اردیبهشت) به پایان خواهد رسید. دو طرف با امضای موافقتنامه‌ای پیرامون سه مسئله اساسی به توافق رسیدند:

۱. خروج نیروهای شوروی از ایران
۲. تأسیس شرکت مختلط نفت ایران و شوروی^۱
۳. حل و فصل مسئله آذربایجان^۲

در قرارداد آمده بود: «از ۲۴ مارس همان سال تا انقضای هفت ماه برای تصویب به مجلس پانزدهم پیشنهاد خواهد شد.» در مورد آذربایجان نیز آمده بود «چون این مسئله امر داخلی ایران است ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای اصلاحات بر طبق قوانین موجود و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد.»^۳

پس از امضای قرارداد میان قوام و سادچیکوف، سفیر شوروی در ایران، اتحاد شوروی موظف شد همه نیروهای خود را از آذربایجان خارج کند و مسئله آذربایجان را به عنوان مسئله داخلی ایران تلقی کند. ایالات متحد حق اتحاد شوروی برای تأسیس شرکت نفتی مشترک با ایران را می‌پذیرفت، اما قوام موظف می‌شد با آذربایجان روابط صلح‌آمیز برقرار کند و موافقتنامه تأسیس شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را امضا کند.

۱. در این موافقتنامه برخی نکات تازه دیده می‌شد. مدت فعالیت شرکت ۵۰ سال تعیین شد. در ۲۵ سال نخست ۵۱ درصد سهام متعلق به اتحاد شوروی و ۴۹ درصد آن متعلق به ایران بود. در ۲۵ سال بعدی میزان سهام به نسبت مساوی ۵۰-۵۰ تقسیم می‌شد. در موافقتنامه از پرداخت‌های آن شرکت چیزی قید نشده بود، اما درآمد به طور مساوی به نسبت سهام طرفین تقسیم می‌شد. در پایان موعد مقرر طرف ایرانی می‌توانست آن را تمدید کند یا سهام اتحاد شوروی را بخرد. ن.ک:

Внешняя политика Советского Союза, Документы и материалы, январь-декабрь 1946 года, Госполитиздат, 1952, с. 114-115:

۲. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، همان، ص ۱۱۵.

3. Внешняя политика Советского Союза, Документы и материалы, январь-декабрь 1946 года, Госполитиздат, 1952, с. 113.

با وجود توافق به دست آمده در ۴ آوریل ۱۹۴۶ (۱۵ فروردین ۱۳۲۵)، شورای امنیت با صدور قطعنامه‌ای موعده «بازنگری شکایت ایران» را تا ششم مه به تعویق انداخت. «به دولت‌های ایران و اتحاد شوروی پیشنهاد شد که از عملیات خروج نیروهای شوروی از ایران به شورای امنیت گزارش داده شود». این بار دیگر نوبت شکایت اتحاد شوروی بود که با استناد به قرارداد ایران و شوروی در ۴ آوریل ۱۹۴۶ خواستار پایان دادن به رسیدگی به «مسئله ایران» در شورای امنیت شد. روشن بود که رسیدگی به این مسئله به سود ایالات متحد، رقیب اتحاد شوروی، بود و آمریکا به هر نحو می‌کوشید پرونده ایران را هر چه پیش‌تر در شورای امنیت نگاه دارد و از این طریق بر مسکو فشار وارد آورد.

به گزارش خبرگزاری یونایتد پرس، قوام در ۵ آوریل ۱۹۴۶ (۱۶ فروردین ۱۳۲۵) در مورد قرارداد امضا شده با اتحاد شوروی گفته بود که با توجه به قرارداد ایران و شوروی، و نیز خروج نیروهای شوروی از ایران رسیدگی به «مسئله ایران» در سازمان ملل در ۶ مه ۱۹۴۶ ضرورتی ندارد. اما در ۹ آوریل (۲۰ فروردین) حسین علاء که در آن زمان سفیر ایران در آمریکا و در عین حال نماینده ایران در سازمان ملل بود با ارسال نامه‌هایی به اعضای شورای امنیت اعلام کرد دستور یافته است که «اعلام کند موضع دولت ایران چنان که در نشست ۴ آوریل شورای امنیت اعلام شده، تغییر نکرده است». یعنی دولت ایران خواستار رسیدگی آن پرونده در شورای امنیت است.

دولت قوام در ۱۵ آوریل ۱۹۴۶ (۲۶ فروردین ۱۳۲۵) با ارسال نامه‌ای به ریاست شورای امنیت شکایت خود را از شورای امنیت پس گرفت. اما شورای امنیت درخواست دولت‌های شوروی و ایران مبنی بر ختم

رسیدگی به «مسئله ایران» را رد کرد. آن‌ها به اطلاعیه حسین علاء مورخه ۱۴ آوریل استناد می‌کردند که بر اساس آن دولت ایران به او اختیار داده بود که توافق‌های به دست آمده با اتحاد شوروی را اعلام نماید، اما از سوی دیگر دولت ایران به او اجازه مداخله در امور شورای امنیت را نداده است.

قوام در ۲۲ آوریل ۱۹۴۶ (۲ اردیبهشت ۱۳۲۵) با صدور بیانیه‌ای «اصلاحات دموکراتیک» آذربایجان را به رسمیت شناخت. همچنین وعده داد که در باره خودمختاری آذربایجان و افزایش اختیارات آن، آموزش به زبان آذربایجانی در کنار زبان فارسی، افزایش تعداد نمایندگان آذربایجان در مجلس و غیره تغییراتی در قانون اساسی ایران بدهد. قوام در ۲۸ آوریل ۱۹۴۶ (۸ اردیبهشت ۱۳۲۵) هیئت آذربایجانی به رهبری پیشه‌وری را برای مذاکره در باره این مسائل به تهران دعوت کرد. سادچیکوف وساطت میان آن‌ها را بر عهده گرفت.

اما حسین علاء در ۶ مه ۱۹۴۶ (۱۶ اردیبهشت ۱۳۲۵) در شورای امنیت اعلام کرد که دولت ایران در وضعیتی نیست که بر عملیات و زمانبندی خروج نیروهای شوروی نظارت کند. او در نامه مورخه ۲۰ مه به ریاست شورای امنیت نوشت که دخالت اتحاد شوروی در امور داخلی ایران همچنان ادامه دارد. به همین علت انجام تحقیق درخواست شده در باره میزان پیشرفت عملیات خروج نیروهای شوروی میسر نیست.

با تلاش حسین علاء شورای امنیت تلگراف مورخه ۲۱ مه قوام را پذیرفت. نخست‌وزیر ایران به شورا اطلاع داد که هیئت مخصوص دولت ایران «در طول یک ماه نقاط مختلف آذربایجان را به دقت بازرسی کرده است و هیچ اثری از واحدهای نظامی شوروی و هیچ‌گونه ملزومات

و وسایل حمل و نقل پیدا نکرده است. ساکنان محل اطمینان داده‌اند که نیروهای شوروی به راستی در ۶ مه ۱۹۴۶ (۱۶ اردیبهشت ۱۳۲۵) از آذربایجان خارج شده‌اند». نمایندگان آمریکا و انگلیس تلگراف قوام را ناکافی دانستند و پیشنهاد کردند که رسیدگی به «مسئله ایران» به تعویق افتد.^۱

سرانجام در ۹ مه ۱۹۴۶ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۵) کل نیروهای شوروی از ایران خارج شدند. تنها در محدوده راه‌آهن سراسری ایران و فرودگاه استان خراسان کادرهای شوروی باقی ماندند.

در همان زمان دولت قوام السلطنه با امضای موافقتنامه‌ای با نمایندگان «دولت دموکراتیک آذربایجان»، «مجلس ملی آذربایجان» را به رسمیت شناخت و به آن دولت اختیاراتی اعطا کرد. به کردستان شمالی نیز چنین اختیاراتی داده شد.^۲

گام بعدی ایالات متحد پس از خروج نیروهای شوروی از ایران اخلاف در تأسیس شرکت مختلط نفت ایران و شوروی بود. مارشال، وزیر امور خارجه آمریکا، اعلام کرد که «در صورت بروز پیامدهای نامساعد در پی رد واگذاری امتیاز نفت به روسیه» ایالات متحد کمک کامل به ایران را تضمین می‌کند.^۳ سفیر ایالات متحد، جرج آلن، نیز بارها به این مورد اشاره کرده بود. جرج آلن در مصاحبه‌ای مطبوعاتی گفته بود: «ایران در پذیرفتن یا رد پیشنهاد روسیه آزاد است، اما اگر رد کند کاملاً می‌تواند به کمک‌های ایالات متحد امیدوار باشد.»^۴

در ۱۲ اوت ۱۹۴۶ (۲۱ مرداد ۱۳۲۵)، سادچیکوف، سفیر شوروی،

1. Орлов Е.А., Внешняя политика Ирана после второй мировой войны, с. 51.

۲. ایران امروز، واهان بایوردیان، ایروان، ۱۹۹۹، ص ۱۴۳ (به ارمنی).

3. Орлов Е.А., Внешняя политика Ирана после второй мировой войны, с. 60.

4. The Middle East Journal, 1956, N 1, p. 32.

متن موافقتنامه نفتی را برای امضا به قوام داد. قوام از امضای موافقتنامه تا طرح آن در مجلس خودداری کرد. سفیر آمریکا در ۱۱ سپتامبر (۲۰ شهریور ۱۳۲۵) با صدور بیانیه‌ای از حقوق ملت ایران دفاع کرد و از آنان خواست که نفت خود را به صلاحدید خود اداره کنند.

اتحاد شوروی که هنوز امیدهای خود را از دست نداده بود، در ۱۷ اوت ۱۹۴۶ (۲۶ مرداد ۱۳۲۵) کوشید تا ایران را که تمایل شدیدی به مشارکت در فعالیت‌های سازمان ملل داشت در عرصه بین‌المللی یاری دهد. ایران تأکید داشت که با احتساب مشارکت وی در مبارزه با دشمن مشترک به او نیز اجازه شرکت در رسیدگی به پیمان‌های صلح و برنامه‌های مربوط به همپیمانان سابق آلمان داده شود. ویشینسکی، رئیس هیئت شوروی، درخواست ایران را قانونی شمرد و تقاضا کرد با درخواست تهران موافقت شود و ایران نیز در کنار دیگر دولت‌های متفق در فعالیت‌های کنفرانس شرکت کند.^۱

بلافاصله پس از خروج نیروهای شوروی از ایران قوام با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد که برای حفظ نظم و قانون هنگام انتخابات مجلس به همه استان‌های ایران از جمله آذربایجان نیروی نظامی می‌فرستد. جرج آلن، سفیر ایالات متحد، نیز در ۲۷ نوامبر ۱۹۴۶ (۶ آذر ۱۳۲۵) اظهار کرد که دولت ایران در ارسال نیرو به همه استان‌های کشور اختیار تام دارد. «ما تصمیم دولت ایران را مبنی بر اعزام نیروهای امنیتی به همه مناطق ایران، به هنگام انتخابات، عادی و طبیعی می‌دانیم.»^۲

قوام تا آن زمان حزب جدیدی تأسیس کرده بود و آن را آگاهانه با نام همان فرقه موجود در آذربایجان، «حزب دموکرات» نامیده بود. پس

از آن در نواحی جنوب ایران در اعتراض به دولت مرکزی در باره تشدید روزافزون سلطه نیروهای شوروی و حزب توده شورش‌هایی درگرفت. قوام که در آن هنگام خود را بس قدرتمند احساس می‌کرد از این فرصت برای تغییر کامل سیاستش استفاده کرد. او در اواخر نوامبر دستور داد که برای به اصطلاح کنترل انتخابات آتی آذربایجان به آن‌جا نیروی نظامی بفرستند. نیروهای دولتی، زنجان را تصرف کردند و آذربایجان را بدون جنگ پس گرفتند و حدود صد تن از رهبران حزب توده را در تهران دستگیر کردند.^۱ نیروهای دولتی و ژاندارمری به فرماندهی ژنرال نورمن سوارتسکوف در چهارم دسامبر با ۴۰ تانک و ۱۵۰ طیاره و توپخانه و خمپاره‌های سنگین، که آمریکا به ارتش ایران داده بود، وارد آذربایجان و کردستان شدند.^۲ تهران بیست گردان وارد آذربایجان کرد. به موازات آن، وزیران چپگرا از دولت اخراج شدند. بدین‌سان استان آذربایجان بار دیگر در کنترل تهران قرار گرفت.

انتخابات مجلس [پانزدهم] مدتی طولانی به تعویق افتاد و سرانجام در ژانویه ۱۹۴۷ برگزار شد. حزب توده در انتخابات شرکت نکرد.

شاه می‌نویسد: «دولت شوروی هنوز امیدوار بود که مجلس ایران طرح قوام را تصویب کند. اما مجلس جدید در ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۷ (۳ مهر ۱۳۲۶) به اتفاق آرا آن قرارداد را لغو کرد.»^۳

نمایندگان رسمی آمریکا قوام را آشکارا به لغو موافقتنامه ایران و شوروی مورخه ۴ آوریل ۱۹۴۶ (۱۵ فروردین ۱۳۲۵) تحریک می‌کردند

1. *The Middle East Journal*, 1956, N 1, p. 28.

2. Международные отношения на Ближнем и Среднем Востоке после Второй мировой войны, Орлов Е.А., Внешняя политика Ирана после второй мировой войны, М, 1974, с. 95.

3. *Ibid*, p. 248.

1. Внешняя политика Советского Союза, 1946, с. 294-295.

2. Avery P., *Modern Iran*, London, 1965, p. 397, *The Middle East Journal*, 1956, N 1, p. 29.

و در صورت بروز خطرات احتمالی از سوی اتحاد شوروی وعده حمایت کامل می‌دادند.

قوام‌السلطنه در ۲۲ نوامبر ۱۹۴۷ (۳۰ آبان ۱۳۲۶) با ایراد نطقی در مجلس خواستار عدم تصویب موافقتنامه ایران و شوروی شد. نخست‌وزیر گفت: «در هنگام امضای این موافقتنامه گمان می‌کردم که به سود کشور است... اما حالا به نظر من به سود کشور نیست.»^۱ همچنین گفت که موافقتنامه را تحت فشار امضا کرده است. مجلس در ۲۲ اکتبر با رأی ۱۰۲ موافق و ۲ رأی مخالف به عدم تصویب قرارداد رأی داد.^۲

در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ (۲۰ آذر ۱۳۲۵)، نیروهای ایران به سوی تبریز حرکت کردند. اندکی بعد معلوم شد که هم تبریز و هم مهاباد هیچ مقاومتی در برابر دولت ایران نشان نداده‌اند.^۳ تبریز در ۱۲ دسامبر (۲۱ آذر) و مهاباد در هفدهم دسامبر (۲۶ آذر) تصرف شد.

سرتیپ هاشمی، فرمانده نیروهای اعزامی، بلافاصله پس از تصرف تبریز، موافقتنامه ۱۳ ژوئن ۱۹۴۶ (۲۳ خرداد ۱۳۲۵) میان دولت ایران و آذربایجان را ملغای اعلام کرد.

جرج آلن، سفیر آمریکا، مأموریت خود را بسیار ماهرانه انجام داد. او آمادگی ایالات متحد برای کمک به ایران را به اطلاع دولت می‌رساند و از آنان می‌خواست حاکمیت دولت مرکزی را در استان‌های مرزی برقرار کنند. بی‌گمان نباید تأثیرات کمک آمریکا را در آن برهه تاریخی ناچیز شمرد. سرهنگ نورمن شوارتسکف نوشت که در این مرحله کمک به دولت ایران مهم است. «شوارتسکف همه مناطقی را که در آن احتمال

شورش وجود داشت پیوسته مطالعه می‌کرد. کمک او به دولت ایران برای حفظ حاکمیت در آذربایجان و دیگر نواحی شمالی نیز چیزی از آن کم نداشت.»^۱

مورخان و سیاستمداران آمریکایی، از جمله رئیس‌جمهور ترومن، طبق معمول بر این عقیده‌اند که تنها «اولتیماتوم» ترومن در ۱۹۴۶ بود که روس‌ها را مجبور به خروج نیروهایشان از ایران کرد. از سوی دیگر، محققان ایرانی نظریه دیگری مطرح می‌کنند که اهمیت شرکت آمریکا را به حداقل می‌رساند و برای دیپلماسی درخشان قوام جایگاه خاصی قائل است. به نظر ما هر دو عامل نیز مؤثر بودند. نمی‌توان این را نیز از نظر دور داشت که شوروی تازه از جنگ بیرون آمده بود و نمی‌خواست با هیچ‌یک از حکومت‌های نیرومند مشکل تازه‌ای داشته باشد.

اما در باره پیشه‌وری و شماری از رهبران فرقه دموکرات آذربایجان باید گفت که آن‌ها به آذربایجان شوروی پناهنده شدند و کسانی که در کشور مانده بودند به مرگ محکوم شدند. رهبران فرقه به باکو رفتند و در خدمت باقروف و حزب کمونیست آذربایجان شوروی قرار گرفتند.^۲ پیشه‌وری از رادیو باکو مرتباً خطاب به مردم آذربایجان قول می‌داد که برمی‌گردد. باید گفت که دولت ایران بارها با ارسال یادداشت به دولت شوروی تقاضا کرد که پناهندگان سیاسی را راه ندهد و از آنان حمایت نکند. ایران، شوروی را متهم می‌کرد که پناهندگان سیاسی برای حمله به خاک ایران در قلمرو آن کشور دسته‌هایی تشکیل می‌دهند و از ایستگاه رادیویی مخفی در آن منطقه نیز استفاده می‌کنند. با حادث شدن مسئله،

1. Keddie Nikki R., *Modern Iran: roots and results of revolution*, New Haven & London, 2003, p. 164.
2. Maziar Behrooz, *Rebels With a Cause, The Failure of the Left in Iran*, London-New York, 2000, p. 29.

1. Новое Время, 1947, N 48, с. 13.
2. *The Middle East Journal*, 1956, N 1, p. 32., «The Middle East and North Africa» 1964-65, p. 184.
3. Барзани Масуд, Мустафа Барзани и курдское освободительное движение (1931-1961), Санкт-Петербург, 2005, с. 138.

موضوع به گونه‌ای دیگر حل و فصل شد. پیشه‌وری در یک حادثه راندگی کشته شد^۱ و فعالیت پناهندگان سیاسی ایرانی در قلمرو اتحاد شوروی این‌گونه پایان یافت. قاضی محمد و بسیاری از طرفدارانش نیز اعدام شدند و جنبش کردها بدون رهبر ماند. بسیاری از اعضای حزب دموکرات کردستان از کشور گریختند.

در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۷ (۱۸ آذر ۱۳۲۶) قوام از مجلس رأی عدم اعتماد نگرفت و از مقام نخست‌وزیری برکنار شد. حکیمی در ۲۸ دسامبر اعضای جدید دولت را به شاه معرفی کرد. در سه سال بعدی در ایران پنج دولت عوض شد. تغییرات دائمی دولت و دیگر مسائل، به رقابت انگلیس و آمریکا و نیز شوروی و برخورد منافع آنان بستگی داشت.

در پی رویدادهای بالا و جهت آمریکا نزد مردم ایران بالا رفت، زیرا اتحاد شوروی برای ایران خطرناک می‌نمود و انگلیس نیز به سبب سیاست در پیش گرفته خود بی‌اعتبار شده بود. سیاست ایالات متحد نسبت به ایران مقبولیت بیش‌تری داشت. علاوه بر آن، در هنگام بحران آذربایجان، آمریکا به ایران کمک‌های محسوسی نشان داد. همچنین کارشناسان آمریکایی که در آن برهه زمانی در کشور مشغول کار بودند به هر نحو می‌کوشیدند و جهت آمریکا را بالا ببرند. ایالات متحد در آینده از این موضوع برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود استفاده بسیار کرد.

فصل دوم

روابط ایران و آمریکا از ۱۹۵۰-۱۹۵۳

کمک‌های مالی آمریکا به ایران، مهم‌ترین عامل روابط ایران و آمریکا

در دهه ۱۹۵۰ ایالات متحد برای پیشبرد سیاست خارجی خود بیش‌تر به تخصیص کمک روی می‌آورد و در کوتاه‌مدت نتایج مثبت هم می‌گرفت. در ژوئن ۱۹۵۰ کنگره آمریکا لایحه به اصطلاح «کمک» به کشورهای توسعه‌نیافته را به تصویب رساند. در اواخر ۱۹۵۰ انجمنی مشورتی برای تدوین برنامه کمک تأسیس شد و نلسون راکفلر به ریاست آن گماشته شد. در ۱۹۵۲-۱۹۵۳ و ۱۹۵۰-۱۹۵۱ مبلغ ۳۳۷ میلیون دلار با تصویب کنگره اختصاص داده شد. آمریکا بر آن بود که بر اساس «اصل چهار دکترین ترومن» به ایران، افغانستان، مصر، عراق، اسرائیل، اردن، لبنان و عربستان سعودی کمک کند. ترکیه بر اساس «طرح مارشال» از آمریکا کمک دریافت کرد!

البته ایالات متحد در دوران پس از جنگ عمدتاً به کشورهای کمک می‌کرد که تقویت آن‌ها برای پیشگیری از پیشروی احتمالی اتحاد شوروی لازم بود، نه به کشورهای که در طول جنگ با او همپیمان بودند. این کمک‌ها به ایران در مقایسه با ترکیه و یونان ناچیز بود. بیانیه رسمی مسکو در این باره جالب بود که می‌گفت: «عشق تازه آمریکا به ترکیه با عقد پیمان مخفی میان آن‌ها ابراز شد و بر اساس آن، ترک‌ها مجاز به الحاق آذربایجان ترکی‌زبان به خاک خود شدند.»^۱

اما مؤلفان آمریکایی در این باره چنین توضیح می‌دادند: «ترکیه در زمینه سیاسی ثبات بیش‌تری دارد و سیاست غرب‌گرایی نیز پیش‌گرفته است.»^۲

در سال ۱۹۵۰، سپهد علی رزم‌آرا که تا آن زمان مدتی طولانی رئیس ستاد ارتش بود به نخست‌وزیری گماشته شد. او امیدوار بود که با جلب اعتماد ایالات متحد کمک‌های اقتصادی لازم برای برنامه هفت ساله را دریافت کند. نیویورک تایمز در آن زمان نوشت: «رزم‌آرا تنها کسی است که می‌تواند ایران را از بی‌ثباتی سیاسی و ورشکستگی اقتصادی نجات دهد.»^۳

ایالات متحد در سال ۱۹۵۰ برنامه کمک نظامی خود را آغاز کرد و گروهی کمکی مستشاران نظامی که پیش‌تر با نام اختصاری ماگ معروف است تشکیل داد.^۴ با سیاستی که ایران در پیش گرفته بود و با دریافت کمک‌های آمریکا، شمار نظامیان ارتش ایران دو برابر شد. در سال ۱۹۴۶ شمار آن‌ها ۶۵۰۰۰ نفر بود، اما پنج سال بعد به ۱۲۳۰۰۰ نفر رسید که

1. Goode James F., *The United States and Iran*, p. 33.
2. Thomas Lewis V., Frye Richard N., *The United States and Turkey and Iran*, p. 143-146.
3. *New York Times*, 28 June 1950.
4. Military Assistance Advisory Group. Richard F. Nyrop, *Iran: A Country Study*, Washington, 1978, p. 414-415.

۸۰۰۰ نفر آن افسر بودند. شمار نیروی هوایی نیز از ۱۴۰۰ به ۳۳۰۰ نفر، و نیروی دریایی از ۴۴۰ به ۱۲۰۰ نفر رسید.^۱

ایالات متحد با اجرای برنامه کمک‌های دفاعی به کشورهای عضو ناتو در خاور نزدیک و میانه (ترکیه و یونان)، از کشورهای ایران، کره و فیلیپین نیز پشتیبانی سیاسی می‌کرد. کمک ایالات متحد به ایران بیش از آن‌که جنبه نظامی داشته باشد، انگیزه سیاسی داشت.^۲ مبلغ ۲۷ میلیون و ۶۴۰ هزار دلار به ایران، کره و فیلیپین تخصیص داده شد. قرارداد [کمک مالی] در ۲۳ مارس ۱۹۵۰ (۳ فروردین ۱۳۲۹) بسته شد و ایران در ردیف ۱۳ یعنی آخرین ردیف قرار گرفت.

ایران از نخستین کشورها بود که «اصل چهار دکترین ترومن» از سوی آمریکا در مورد آن اجرا شد. موافقتنامه‌ای که در ۱۹ اکتبر ۱۹۵۰ (۲۷ مهر ۱۳۲۹) در تهران میان هنری گری، سفیر آمریکا در ایران، و رزم‌آرای نخست‌وزیر امضا شد به امور عمومی اجرای «اصل چهار» مربوط بود و به صورت یک تفاهم‌نامه «همکاری فنی با هدف بهبود امور کشاورزی» تدوین شد.

هدف این کمک‌ها که بر اساس موافقتنامه مذکور برای پیشرفت کشاورزی ایران تخصیص یافت ارتقای سطح زندگی مردم و قدرت تولید کشاورزان بود. آمریکا برای تحقق این اهداف در ۱۹۵۰ مبلغ ۵۰۰۰۰۰ دلار تخصیص داد، و ایران تأمین زمین، نیروی کار، تجهیزات و سالانه ۳/۲ میلیون ریال برای مخارج جاری را عهده‌دار شد. دولت

1. Hurewitz J.C., *Middle East Politics: The Military Dimension*, New York, 1969, p. 281.
2. Goode James F., *The United States and Iran, 1946-51, The Diplomacy of Neglect*, New York, 1989, p. 36. Lenczowski G., *The Middle East In World Affairs*, New York, 1956, p. 188.

همچنین: تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، غلامرضا نجاتی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۵۱۱.

آمریکا بر اساس ماده چهار موافقتنامه برای ساماندهی کمک‌ها در زمینه‌های آموزشی، بهداشتی و کشاورزی و برای سرپرستی امور فنی و اداری در مراکز نمونه، کارشناسانی منصوب کرد. تجهیزات و ادوات فنی‌ای که در ایران وجود نداشت نیز در اختیار این مراکز قرار داده می‌شد. بدین سان هفت مرکز از «ده مرکز نمونه اصلاح‌شده» قرار بود در آذربایجان نزدیک مرزهای اتحاد شوروی تأسیس شود. مقرر شد که آن‌جا راه‌های شوسه و مؤسسات نظامی مختلف ساخته شود.^۱

بدیهی است که این میزان کمک برای انجام امور اقتصادی و اجتماعی کشور کافی نبود. علاوه بر آن، هم دولت ایران و هم دیگر کشورهای خاور نزدیک و میانه که از ایالات متحد کمک دریافت می‌کردند اجازه نداشتند که این مبالغ را صرف برآوردن دیگر نیازهای کشور کنند. تشخیص این کار تنها با آمریکایی‌ها بود. تعیین شیوه خرج کردن وجوه صندوق بر عهده هیئت‌های آمریکایی بود که برای این کار تشکیل می‌شدند. این صندوق نه تنها از وجوه «اصل چهار دکترین ترومن»، بلکه از وجوه کشورهای دریافت‌کننده کمک تشکیل شده بود. در نوزدهم اکتبر، یک ماه پس از دریافت وجوه اندک در چهارچوب اصل چهار، بانک واردات و صادرات برای تحقق برنامه هفت‌ساله مبلغ بیست و پنج میلیون دلار به ایران تخصیص داد (اما به تصویب نرسید). و اما تلاش‌ها برای دریافت وام ۲۵۰ میلیون دلاری مورد انتظار از بانک جهانی فرجام موفقیت‌آمیزی نداشتند!

بر اساس قرارداد کمک ۱۹ اکتبر ۱۹۵۰ (۲۷ مهر ۱۳۲۹)، دولت ایران سالانه ۳/۲ میلیون ریال برای به اصطلاح هزینه‌های عملیاتی «هیئت فنی»

1. Орлов Е.А., Внешняя политика Ирана после второй мировой войны, с. 67.
2. Thomas Lewis V., Frye Richard N., *The United States and Turkey and Iran*, Massachusetts, 1952, p. 250-251.

پرداخت می‌کرد. هیئت‌های اقتصادی آمریکایی مجاز بودند نه تنها از وجوه دریافتی از آمریکا، که از بودجه کشور مربوط نیز خرج کنند. این سیاست در همه کشورهای خاور نزدیک و میانه که کمک دریافت می‌کردند به کار گرفته می‌شد. کارکنان هیئت آمریکایی از پرداخت عوارض گمرکی و مالیات معاف بودند و این زیان بزرگی به خزانه ایران وارد می‌کرد. بی‌گمان کارکنان این هیئت‌ها به فعالیت‌های جاسوسی نیز می‌پرداختند. در هیئت‌هایی که در سال ۱۹۵۲ در منطقه مشغول به کار بودند حدود ۹۸۰ کارشناس آمریکایی حضور داشتند که البته از مصونیت دیپلماتیک نیز برخوردار بودند.

کشورهای کمک‌گیرنده موظف بودند از اقتصاد و نیروهای مسلح خود گزارش بدهند، از ملی کردن شرکت‌های خصوصی آمریکایی اجتناب ورزند، و شرایط مناسبی برای سرمایه‌گذاری خصوصی آمریکا فراهم آورند. با این حال، وجوه کمکی می‌بایست فقط صرف خرید کالا از آمریکا شود.^۲

کمک‌های ایالات متحد به ایران تنها به شکل نقدی نبود. در اواخر سال ۱۹۵۰ شرکت ساختمانی «آبیک هاوزینگ کورپورشن» برنامه ساخت ۲۰۰ ویلای تفریحی در حومه تهران را اجرا کرد و برای ساخت ۱۱۴ دستگاه ویلا در آبادان نیز با شرکت ملی نفت ایران قرارداد بست.^۳

۱. میزان کمک‌های آمریکا به عراق در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۲، ۲/۱ میلیون دلار بود، در حالی که عراق مبلغ ۱۶/۶ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرده بود. آمریکا به مصر ۳/۴ میلیون دلار تخصیص داده بود، اما مصر ۴/۳ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرده بود. برای کمک به ایران مبلغ ۴۳/۷ میلیون دلار پیش‌بینی شده بود، اما ایران ۱۶/۲ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرده بود. ن.ک: Самыловский И.В., Экспансия американского империализма на Ближнем и Среднем Востоке, с. 67-68.
2. Боронов Р., Нефть и политика США на Ближнем и Среднем Востоке, Москва, 1977, с. 131.
3. Расади А., Иностранный капитал в Иране после Второй мировой войны, Москва, 1972, с. 85.

کارکنان هیئت آمریکایی در ظرف سه سال، ۳۴ حلقه چاه برای آبیاری حفر کردند.

با این حال، محمدرضا شاه پهلوی از میزان کم کمک‌های آمریکا ناراضی بود و آن را ناکافی می‌دانست. او در ۲۹ نوامبر ۱۹۵۰ (۸ آذر ۱۳۲۹) (در دیگر منابع ۲۷ نوامبر) در مصاحبه با خبرنگاری رویتر گفت که آمریکایی‌ها از دوستی مردم ایران نسبت به آمریکا چندان قدردانی نکردند و کمک‌های آمریکا نتایج عملی نداده‌اند و هنوز جنبه تبلیغی دارند. این «کمک‌ها» به صورت زیر انجام شده است. ایران در طول دو سال و نیم برای نگاهداری مستشاران آمریکایی ۳/۵ میلیون دلار خرج کرده است و در عوض آن فقط سلاح‌های کهنه و مستهلک گرفته است! شاه از عملکرد نخست‌وزیر رزم‌آرا نیز راضی نبود. شاه می‌نویسد: «رزم‌آرا نخستین قرارداد کوچک دریافت کمک را با ایالات متحد امضا کرد. آن زیاد نبود، کمی مبلغ اصل چهار بود و کمی هم وام بانک صادرات و واردات که با آن نمی‌توانستیم نیازهای اجرای برنامه‌ها را برآورده کنیم.»^۱ (منظور برنامه هفت‌ساله توسعه است. گ.ا). به راستی که اجرای برخی برنامه‌ها به سبب نبود وجوه کافی لغو شد.

در دوره زمامداری رزم‌آرا نفوذ آمریکا در ایران اندکی کاهش یافت. رزم‌آرا «سیاست موازنه» را پیش گرفته بود و می‌کوشید به ابرقدرت‌ها اجازه ندهد که در کشور موقعیت برتر به دست آورند. او از اعزام ارتش به کره برای کمک به آمریکا در جنگ خودداری کرد. با گذشت زمان رزم‌آرا رفتار سازش‌ناپذیری با آمریکا در پیش گرفت. او فعالیت «رادیو آمریکا» در تهران را ممنوع کرد.^۲ رزم‌آرا پس از رسیدن به قدرت از

کارشناسان آمریکایی خواست که کشور را ترک کنند. همچنین، افسران ایرانی را که برای گذراندن دوره‌های آموزشی به آمریکا اعزام شده بودند به کشور فراخواند. و سرانجام به گریدی، سفیر ایالات متحد در تهران، گفت که ایران دیگر نیازی به کمک آمریکا ندارد.^۱ در ۴ نوامبر ۱۹۵۰ (۱۳ آبان ۱۳۲۹)، دولت رزم‌آرا در تهران با نماینده شوروی یک قرارداد بازرگانی امضا کرد. در دهم نوامبر نیز مذاکرات مربوط به امور مرزی آغاز شد و در دسامبر ۱۹۵۰ دولت‌های شوروی و ایران بر سر برخی مسائل مورد اختلاف به توافق رسیدند. رزم‌آرا محدودیت‌های تحمیل‌شده بر حزب توده را اندکی کاهش داد.^۲ پژوهشگران بر این عقیده‌اند که این بازی نخست‌وزیر ایران بسیار خطرناک بود. علاوه بر آن، او مخالف ملی شدن صنعت نفت ایران بود و اعتقاد داشت که ایران برای استخراج و تصفیه نفت فاقد کارشناسان خبره مورد نیاز است.

در نیمه‌های فوریه ۱۹۵۱، کمیسیون نفت مجلس پیش‌نویس طرح مصدق را تصویب کرد و خواستار ملی شدن صنعت نفت شد. رزم‌آرا پیشنهاد کمیسیون را رد کرد. هم نیروهای داخلی و هم خارجی از عملکرد سیاسی رزم‌آرا ناخشنود بودند؛ در نتیجه، رزم‌آرا در ۷ مارس ۱۹۵۱ (۱۶ اسفند ۱۳۲۹) در مسجد شاه تهران به دست یک نجار بیست‌وشش‌ساله و به دستور حزب «فداییان اسلام» از جناح اسلامی افراطی که در ترکیب جبهه ملی جای داشت، ترور شد. دو هفته بعد

1. Саркисов Е., Англо-американские противоречия в Иране и их обострение после II мировой войны. Известия Академия Наук Армянской ССР, N1, 1952, c. 32.

همان، ص ۱۸۶

2. Abrahamian E., *Iran Between Two Revolutions*, Princeton, New Jersey, 1983, p. 266: در ترجمه ارجاعات مربوط به این کتاب از ترجمه فارسی آن با مشخصات زیر استفاده شده است: یرواند آبراهامیان *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چاپ یازدهم، نشر نی، تهران، ۱۳۸۴.

1. Орлов Е.А., Внешняя политика Ирана, с.68, James F. Goode, *The United States and Iran*, p. 76.

2. Mohammad Reza Pahlavi, *The Shah of Iran, Answer to History*, New York, 1980, p. 83.

3. Goode James F., *The United States and Iran*, p. 81.

[دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه] وزیر فرهنگ نیز کشته شد. مطبوعات شوروی آشکارا ایالات متحد را به کشتن رزم‌آرا متهم کردند.^۱ با قتل رزم‌آرا به سیاست نامساعد ضد آمریکایی فوراً پایان داده شد. در ۱۸ مه ۱۹۵۱ (۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۰) نشریه نیویورک دیلی ورکر نوشت: «سفر مگگی، معاون وزیر امور خارجه، به ایران به‌طور غیرعادی با قتل رزم‌آرا و تصویب ملی شدن نفت ایران در مجلس مصادف گشت.»^۲ نویسنده مقاله گویا در پشت ترور رزم‌آرا به‌طور غیرمستقیم دستان آمریکا را می‌دید. پس از قتل رزم‌آرا، مجلس در ۳۰ آوریل ۱۹۵۱ (۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۰) [اجرای قانون] ملی شدن نفت را تصویب کرد و شاه دو روز بعد آن را تفویض کرد.

حسین علاء مدتی کوتاه جانشین رزم‌آرا شد و در ۲۷ آوریل ۱۹۵۱ (۷ اردیبهشت ۱۳۳۰) استعفا داد. محمد مصدق^۳ که به خاطر مبارزه با بریتانیای کبیر برای ملی کردن نفت از حمایت و احترام مردم برخوردار شده بود در اول ماه مه ۱۹۵۱ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰) به نخست‌وزیری منصوب شد. برای نخستین بار نخست‌وزیری بدون موافقت شاه انتخاب شده بود.^۴ شاه می‌نویسد: «در ۲۸ آوریل ۱۹۵۱ (۸ اردیبهشت ۱۳۳۰) من از آنچه اجتناب‌ناپذیر بود اطاعت کردم. مصدق تحت فشار مردم به نخست‌وزیری گماشته شد»^۵.

۱. Lenczowski George, *The Middle East In World Affairs*, New York, 1956, p. 194. همان، ص ۱۸۷.

۳. محمد مصدق السلطنه در سال ۱۸۷۹، در خانواده‌ای زمیندار و ثروتمند به دنیا آمد. پدرش حدود سی سال وزیر مالیه ایران بود. مصدق از سوی مادر از خاندان قاجار بود. تحصیلات خود را در فرانسه، بلژیک و سوئیس به پایان رسانید و در سوئیس مدرک دکترای حقوق گرفت. در سال ۱۹۰۳ با شاهدخت ضیاءالسلطنه ازدواج کرد. پیش از رسیدن به نخست‌وزیری مقام‌های وزارت مالیه، دادگستری و امور خارجه را در دست داشت.

۴. همان، منوچهر فرمانفرمایان، ص ۳۱۰.

5. Mohammad Reza Pahlavi, *Answer to History*, p. 84.

در تابستان ۱۹۵۱ ایران با بانک صادرات و واردات ایالات متحد برای دریافت بیست‌وپنج میلیون دلار کمک به مذاکره پرداخت. در این مذاکرات نمایندگان آمریکا با استفاده از اهرم کمک‌های مالی و فنی مقام‌های مهمی در دولت، ارتش و شهربانی ایران به دست آوردند. باید گفت که کمک‌های تخصیص‌یافته آمریکا در مصوبات کنگره آمریکا به تصویب می‌رسیدند. این‌ها عبارتند از:

۱. قانون «ارسال کمک به کشورهای خارجی» سال ۱۹۵۰ و «اصل چهار دکترین ترومن».

۲. قانون «تأمین امنیت جمعی» سال ۱۹۵۱.

۳. قانون «در باره ارسال کمک به کشورهای خارجی» سال ۱۹۶۱. بر اساس فصل ۲۰۱ قانون «تأمین امنیت جمعی» مصوبه سال ۱۹۵۱، رئیس‌جمهور آمریکا اختیار داشت که به کشورهای ترکیه، یونان و ایران کمک تخصیص دهد و در فصل ۲۰۲ آمده بود که هرگاه رئیس‌جمهور مناسب بیند می‌تواند به کشورهای خاور نزدیک و میانه غیر از کشورهای یادشده در فصل ۲۰۱ کمک تخصیص دهد. در همان قانون آمده بود: «مطابق مصوبه، چنانچه ریاست جمهوری تشخیص دهد که کمک‌های ایالات متحد در جهت تقویت امنیت آن کشور نیست، به هیچ کشوری کمک نظامی، اقتصادی و فنی تخصیص نخواهد یافت»^۱.

هری ترومن، رئیس‌جمهور آمریکا، به شورای امنیت ملی دستور داد که در باره تأثیر رویدادهای کره بر دیگر کشورهای همسایه اتحاد شوروی تحقیق کند. ژنرال مک آرتور، فرمانده نیروهای شرق آسیا، معتقد بود که ایران قربانی بعدی اتحاد شوروی خواهد بود.^۲ اما واشنگتن

1. Туганова О.Э., *Политика США и Англии на Ближнем и Среднем Востоке*, Москва, 1960, с. 44.

2. Goode James F., *The United States and Iran*, p. 71.

امیدوار بود که ایران سهم اردوگاه غرب باشد. لویی هندرسون، سفیر آمریکا در ایران، نیز هشدار می‌داد که ممکن است ایران زیر سلطه شوروی قرار گیرد. شاه ایران نیز بارها به سوءاستفاده از این موضوع پرداخت. او پیوسته با تاکید بر اهمیت موقعیت ایران می‌گفت، چنانچه کمک‌های ایالات متحد کافی نباشد امکان دارد که ایران زیر نفوذ همسایه شمالی خود قرار گیرد. ایران از این طریق می‌کوشید وام‌ها و کمک‌های تازه‌ای دریافت کند.

محمد مصدق که در اکتبر ۱۹۵۱ برای دفاع از حقوق کشورش در سازمان ملل متحد در برابر شرکت نفت ایران و انگلیس به نیویورک سفر کرد، انتظار دریافت کمک داشت. اما بانک‌های آمریکایی تحت فشار کارتل بین‌المللی نفت از پرداخت وام به ایران خودداری کردند. مصدق از دولت آمریکا تقاضای وام ۱۲۰ میلیون دلاری کرد، اما آمریکا این درخواست را رد کرد و در پاسخ گفت که ایران می‌تواند از صادرات نفت خود درآمدهای کلانی به دست بیاورد!

با وجود این دشواری‌ها، وجهه نخست‌وزیر روز به روز افزایش می‌یافت و این به ناخشنودی شاه، و نیز آمریکا، می‌انجامید. ناخشنودی شاه از این بود که وجهه روزافزون مصدق او را به حاشیه می‌راند. مصدق غالباً این سخنان را تکرار می‌کرد: «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت.» او همیشه نظام حکومتی بریتانیای کبیر را مثال می‌آورد و می‌گفت که کل انگلیس شاه و شهبانویش را دوست دارند، بدان خاطر که آن‌ها از سیاست دورند. ایالات متحد نیز از این وضع ناخشنود بود، زیرا تلاش محمدرضا شاه پهلوی در راستای افزایش نفوذ ایالات متحد

در ایران بود. شاه همچنین معتقد بود که باید از آمریکا مقدار زیادی سلاح و مهمات مدرن خریداری کرد، چیزی که مصدق مخالف آن بود. او با این کار نیز به زیان برنامه‌های ایالات متحد کار می‌کرد. او دربار را از نفوذ نظامی، مالی و سیاسی محروم کرد، از اختیارات شاه کاست و او را به یک رئیس تشریفاتی تبدیل کرد. همچنین، با انحلال مجلس، وضع قانون اصلاحات ارضی و توسل مستقیم به انتخاب‌کنندگان، مخالفت اشراف را هم از میان برداشته بود. افزون بر این، شرکت نفت ایران و انگلیس را ملی کرده بود، تأسیسات شیلات دریای خزر را از دست شوروی‌ها بازگرفته بود و بدین ترتیب، سیاست «موازنه منفی» خود را عملی ساخته بود. به نظر می‌رسید که ایران نیز مانند دیگر کشورهای آسیایی پیمودن راه جمهوری خواهی، بی‌طرفی و رادیکالیسم طبقه متوسط را آغاز کرده است. از سال ۱۳۰۴ به این سو، چنان قدرت فراوانی در دست نخست‌وزیر و چنان قدرت اندکی در دست‌های شاه سابقه نداشت! این تنها نگرانی واشنگتن نبود. موضوع دیگری نیز در میان بود. دیدگاه‌های نخست‌وزیر مصدق و حزب کمونیستی توده در مسائل متفاوت، به خصوص در مورد ملی کردن صنعت نفت، کاملاً با هم همخوانی داشت. ایالات متحد نمی‌توانست شاهد افزایش نفوذ اتحاد شوروی در ایران باشد.

برنامه هفت‌ساله اول که در اوضاع آشفته ایران در ۱۹۴۹-۱۹۵۰ و ۱۹۵۵-۱۹۵۶ اجرا شد، چندان موفقیت‌آمیز نبود. علت اصلی آن این بود که تأمین مالی این برنامه عمدتاً با درآمدهای دریافتی از شرکت نفت ایران و انگلیس صورت می‌گرفت، اما در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۳ که بهره‌برداری از نفت تقریباً تعطیل شد اجرای برنامه هفت‌ساله اول نیز ناکام ماند.

1. Ibid, p. 39.

2. Алиев С., М., Иран. Очерки новейшей истории, Москва, 1976, с. 207-208. Keddie Nikki R., Modern Iran: roots and results of revolution, pp. 125-126.

در نوامبر سال ۱۹۵۱ (پاییز ۱۳۳۰)، یکی از مقام‌های بلندپایه وزارت کشور آمریکا به نام ویلیام المورن به ریاست هیئت آمریکایی همکاری‌های فنی گماشته شد و تا سال ۱۹۵۵ در این مقام باقی ماند.^۱ حضور چنین مقام بلندپایه‌ای حاکی از توجه شدید ایالات متحد به ایران بود.

در ژانویه ۱۹۵۲ (زمستان ۱۳۳۰)، موافقتنامه همکاری فنی میان ایران و آمریکا در تهران امضا شد و بر اساس آن آمریکا در سال ۱۹۵۲ مبلغ بیست و سه میلیون دلار به ایران تخصیص داد. دولت ایران ناگزیر از پذیرفتن هیئت فنی آمریکایی بود و آن را بخشی از هیئت دیپلماتیک آمریکا می‌شمرد.^۲ شعبه‌های این هیئت در شهرهای تبریز، رشت، مشهد، کرمانشاه، اصفهان، شیراز، اهواز و کرمان تأسیس شد. شمار اعضای این هیئت در ژوئن ۱۹۵۲ (بهار ۱۳۳۱) بیش از ۱۲۰ نفر بود.

کمک‌های این هیئت در سال ۱۹۵۲ باید صرف نیازهای اقتصادی می‌شد، اما بیش از یک میلیون دلار آن صرف خرید تجهیزات بندری و فرودگاهی از آمریکا و سه میلیون دلار صرف ساخت راه‌های مهم استراتژیکی و پایگاه‌های عکس‌برداری هوایی و ژاندارمری شد. بی‌گمان، همه این‌ها برای ایران لازم بود، اما به نظر ما در اولویت قرار نداشت. در عوض، بخش اقتصادی و اجتماعی نیاز جدی به کمک داشت.

این موافقتنامه تنها آغاز راه بود. درهای ایران گشوده شد و سرمایه آمریکایی به داخل کشور سرازیر شد. در ژانویه ۱۹۵۲ دین آچسون، وزیر خارجه پیشین آمریکا، اعلام کرد: «برنامه اصل چهار دروازه بازارها و منابع مواد خام آن سوی اقیانوس را خواهد گشود.»^۳ مانند گذشته،

1. Арабаджян А.З., Экономическая экспансия американского империализма в Иране, Политика США на Ближнем и Среднем Востоке (США и страны СЕНТО), с. 231.

2. Дорошенко Е., Иран, Специальный бюллетень, N12/103/, М. 1969, с.42-43.

3. Правда 4.08.1952.

کشورهای وامدار نه تنها مجبور به بازگرداندن اصل مبلغ و بهره سالانه آن در موعد مقرر بودند، بلکه می‌بایست آن را به دستور کشور وام‌دهنده و نظارت و کنترل هیئت‌های مخصوص هزینه کنند.

بدین سان از دوران بعد از جنگ تا پایان سال ۱۹۵۴ کمک‌های آمریکا به ایران به صورت جدول زیر بود (ارقام به میلیون دلار).

۴۶/۶	وام و کمک
۷۲/۲	تخصیص در چهارچوب اصل چهار
۱۷۵	کمک‌های نظامی (از سال ۱۹۴۷)
۴۵	کمک‌های فوری
۳۳۸/۸	جمع

باید گفت که خبرنگار «بریتیش یونایتد پرس» در خاور نزدیک نفوذ آمریکا به کشورهای خاور نزدیک و میانه را با استناد به رویدادهای بعد از جنگ به پنج صورت زیر توصیف می‌کند:

۱. گسترش و توسعه فعالیت شرکت‌های نفتی آمریکایی فعال در خاور نزدیک و میانه و تلاش برای ایفای نقش مهمتری در اقتصاد آن کشورها از طریق افزایش سرمایه‌گذاری‌ها در دوران پس از جنگ.

۲. کمک به نفوذ سرمایه آمریکایی در منطقه با تخصیص وام‌های کلان به کشورهای خاور نزدیک و میانه توسط بانک آمریکایی صادرات و واردات.

۳. دخالت وزارت امور خارجه به سود بازرگانان آمریکایی فعال در آن کشور در فرصت‌های به دست آمده.

۴. گشایش راه‌های هوایی جدید در آسمان این کشورها توسط شرکت‌های حمل و نقل هوایی آمریکایی.

۵. و سرانجام تأسیس پایگاه‌های جدید در دریا‌های مدیترانه و سرخ،

و نیز اقیانوس هند و خلیج فارس توسط شرکت‌های حمل و نقل دریایی آمریکایی^۱.

پژوهشگر انگلیسی، ج. وایت، در توصیف کمک‌های آمریکا می‌نویسد: «در اوایل دهه پنجاه، سیاست آمریکا در تخصیص کمک به کشورهای آسیایی با استراتژی سیاسی آن کاملاً یکپارچه بود. آمریکا در مرزهای جنوبی بلوک کمونیستی در جستجوی همیمان بود و به آن‌ها کمک‌های محسوس می‌کرد»^۲. ما با این دیدگاه کاملاً موافقیم.

نخست‌وزیر مصدق پس از آن‌که در سال‌های ۱۹۵۳ در دریافت کمک‌های مورد انتظار از آمریکا ناکام ماند، کوشید تا با افزایش اختیاراتش بتواند ایران را زیر کنترل خود قرار دهد. او از شاه خواست که مقام وزارت جنگ را به وی واگذار کند، اما محمدرضا پهلوی با آگاهی از این‌که این کار به افزایش قدرت مصدق می‌انجامد تقاضای وی را نپذیرفت. محمد مصدق می‌نویسد: «در خلال تحولات اخیر به این نتیجه رسیدم که برای ادامهٔ مأموریت ملی خود باید مقام وزارت جنگ را به من واگذار کنند. و چون اعلاحضرت درخواست مرا رد کرد باید استعفا دهم و اجازه دهم کس دیگری از معتمدان شاه دولت جدیدی تشکیل دهد و سیاست اعلاحضرت را پیش برد. در وضع کنونی مردم ایران دست به مبارزه‌ای زده‌اند که با پیروزی به پایان نمی‌رسد»^۳.

طبیعتاً محمدرضا شاه تمایلی به افزایش اختیارات نخست‌وزیر نداشت، از این رو، مصدق استعفا داد. احمد قوام السلطنه، سیاستمدار

۱. همان، تریان، ص ۱۷۹-۱۸۰.

2. Боронов Р., Нефть и политика США на Ближнем и Среднем Востоке, Москва, 1977, c.130-131.

3. Mossadegh Out as Premier; Ghavam to Take Iran Helm, July 18, 1952, <http://www.nytimes.com/library/world/mideast/071852iran-ghavam.html>

باتجربه و نخست‌وزیر پیشین، در ۱۷ ژوئیه ۱۹۵۲ (۲۶ تیر ۱۳۳۱) به نخست‌وزیری ایران منصوب شد^۱. دیپلمات‌های انگلیسی با انتصاب نخست‌وزیر جدید دوباره امیدوار شدند، اما او در این مقام تنها چند روز باقی ماند. طرفداران مصدق به خیابان‌ها ریختند و از شاه خواستار پذیرش تقاضای مصدق شدند. شاه زیر فشار تودهٔ مردم مصدق را دوباره به مقام نخست‌وزیری گماشت و اختیارات درخواستی را به وی اعطا کرد. وجههٔ مصدق روز به روز بیش‌تر می‌شد و او یکی پس از دیگری اختیارات تازه‌ای از شاه می‌گرفت. «بدین ترتیب، شاه در اردیبهشت ۱۳۳۲، همهٔ قدرت‌ها و اختیاراتی را که از شهریور ۱۳۲۰ به خاطر آن جنگیده بود و دوباره به دست آورده بود، از دست داد. مصدق با افسران ارتش هم به شدت برخورد کرد. وی نام وزارت جنگ را به وزارت دفاع تغییر داد، ۱۵ درصد از بودجهٔ نظامی را کاهش داد و اعلام کرد که دولت در آینده فقط تجهیزات دفاعی خواهد خرید»^۲.

اختلاف اصلی میان شاه و مصدق در این بود که مصدق می‌کوشید کنترل ارتش را در دست خود بگیرد. ارتش عمدتاً طرفدار شاه و زیر نفوذ مستشاران آمریکایی بود. البته برخی از فرماندهان ارتش طرفدار مصدق بودند، اما این برای کنترل مصدق بر اوضاع کافی نبود. مصدق در طول دوران نخست‌وزیری خود می‌کوشید قدرت شاه را تا سطح قانون اساسی سال ۱۹۰۶-۱۹۰۷ کاهش دهد. اگرچه در برخی زمینه‌ها به موفقیت رسید، در تحقق کامل آن در ارتش ناتوان ماند^۳.

اندکی بعد اوضاع اقتصادی ایران چنان به وخامت گرایید که دولت در پرداخت دستمزد کارکنان خود ناتوان ماند.

۱. قوام یازده بار به مقام نخست‌وزیری رسیده است.

2. Abrahamian E., *Iran Between Two Revolutions*, p. 273.

3. Keddie Nikki R., *Modern Iran: roots and results of revolution*, p. 133.

کارگران و مستخدمان شرکت نفت ایران و انگلیس بی‌کار شده بودند و بودجه ایران از درآمدهای نفتی محروم مانده بود. از کمک‌های ضروری آمریکا نیز خبری نبود. مصدق نمی‌توانست با انگلیس به سازش برسد، زیرا در سیاست [ضد انگلیسی] خود بسیار پیش رفته بود. او با کشورهای سوسیالیستی نیز نمی‌توانست همکاری کند، زیرا ایالات متحد بارها تهدید کرده بود که در این صورت دیگر هیچ کمکی به ایران نخواهد کرد و مصدق نمی‌خواست در باره این گزینه حتا فکر کند. فراموش نکنیم که در نیمه‌های سده بیستم میلادی سراسر جهان از همکاری با اتحاد شوروی وحشت داشت، زیرا می‌پنداشتند اگر چنین کنند کمونیست‌های داخلی با کمک اتحاد شوروی به قدرت خواهند رسید. آیزنهاور، رئیس‌جمهور جدید آمریکا، به دولت ایران گوشزد کرد که ایالات متحد تا حل اختلافات موجود در قضیه نفت میزان کمک مالی خود را افزایش نخواهد داد. به نظر شاه این نه تهدیدی توخالی که شانتاژی کامل بود. او می‌نویسد: «در سال مالی ۱۳۳۱-۱۳۳۲ کمک آمریکا مختصری تقلیل یافت و به میزان ۲۲/۱ میلیون دلار تعیین شد.»^۱

مصدق در ۲۸ مه ۱۹۵۳ (۷ خرداد ۱۳۳۲) بار دیگر از رئیس‌جمهور آمریکا درخواست کمک کرد. «چند ماه پس از پیام من هنوز مردم ایران مشکلات مالی دارند و ضد توطئه‌های سیاسی شرکت سابق نفت و دولت انگلیس مبارزه می‌کنند... آن‌ها همه شکل‌های تبلیغات و دیپلماسی را به کار می‌برند تا فروش نفت ایران را با مانع روبرو کنند... اگرچه ما امیدوار بودیم که در زمان تصدی جنابعالی توجه بیشتری به ایران شود، متأسفانه در موضع آمریکا هنوز هیچ تغییری مشاهده نمی‌شود. اکنون

دولت ایران مشکلات اقتصادی و سیاسی دارد. اگر این تحولات ادامه یابد، از نظر بین‌المللی می‌تواند پیامدهای جدی نیز داشته باشد. ایران امیدوار است بتواند با کمک دولت آمریکا موانع فروش نفت ایران را از میان بردارد. اما اگر دولت آمریکا نمی‌تواند این موانع را رفع کند می‌تواند به دولت ایران کمک‌های اقتصادی مؤثر انجام دهد تا ایران بتواند از دیگر معادن سودمند خود استفاده کند. ایران غیر از نفت معادن طبیعی دیگری دارد. بهره‌برداری از این معادن مشکلات کنونی را حل خواهد کرد. اما این امر بدون کمک اقتصادی میسر نیست. در آخر من از جنابعالی تقاضا دارم نسبت به اوضاع خطرناک ایران همدردی و محبت نشان دهید.»^۱

آیزنهاور پس از گذشت چهل و سه روز پاسخ داد، آن هم پاسخ منفی. لازم است پاسخ آیزنهاور را به طور کامل بیاوریم: «عدم توانایی ایران و بریتانیای کبیر برای توافق و سازش متقابل تلاش ایالات متحد برای کمک به ایران را با مانع روبرو می‌کند. بر اساس نظر عمومی رایج در ایالات متحد، حتا در میان مردم آمریکا، که عمیقاً با ایران و ملت دوست و برادر ایران همدردی می‌کنند این دیدگاه حاکم است که برای شهروندان مالیات‌دهنده آمریکایی غیرمنصفانه خواهد بود که دولت ایالات متحد کمک‌های اقتصادی محسوسی انجام دهد. مگر نه این‌که اگر ایران بتواند به توافقی منطقی پیرامون سازش متقابل برسد، فروش نفت در ابعاد وسیع برقرار خواهد شد و ایران می‌تواند از مبالغ حاصل از فروش نفت و فرآورده‌های نفتی استفاده کند. در غیر این صورت بسیاری از شهروندان آمریکایی به‌طور جدی با خرید نفت ایران از سوی ایالات متحد، آن هم در چنین موقعیت نامتعادل نفتی به مخالفت خواهند

۱. Черноусов М., Тогда в Тегеране, Новое Время, N4, 1980, с. 28.

۱. مأموریت برای وطنم، محمدرضا پهلوی، ص ۱۲۵.

پرداخت... من بسیار خوب درک می‌کنم که خود دولت ایران باید سیاست داخلی و خارجی مناسب برای ایران و ایرانیان را تشخیص دهد. از این نوشته نباید چنین نتیجه گرفت که من سیاستی را که به نفع ایران است به دولت ایران اندرز می‌دهم. آیزنهاور بعد از آن در خاطرات خود با یادآوری آن دوران می‌نویسد: «من برای نجات مصدق از مصیبت از دادن پول اضافی آمریکایی‌ها به کشوری که در آن بی‌انضباطی حاکم است، خودداری کردم.»^۱ آیزنهاور به راستی نمی‌خواست اندرز دهد؛ او تصمیم به عمل گرفته بود.

موضوع اصلی دیدارهای دیپلمات‌های انگلیسی و آمریکایی در سال ۱۹۵۳ آن بود که چنانچه رژیم ضد شاه محمد مصدق بر سر قدرت بماند، «اتحاد شوروی و کمونیست‌های ایران کشور را تصاحب خواهند کرد». آیزنهاور، رئیس‌جمهور ایالات متحد، که «بیم کمونیستی شدن ایران وجودش را فراگرفته بود» با برکنار کردن مصدق از قدرت موافقت کرد.^۲ طرفداران وفادار مصدق در ۱۹۵۳ وی را رها کردند. زمانی که مصدق سیاست ضد شاه در پیش گرفت موج مخالفت با مصدق شدیدتر شد. نه تنها اکثریت نمایندگان مجلس، بلکه رهبران جبهه ملی که مصدق به مرور زمان مشورت با آنها را کنار گذاشته بود از آن ناخشنود شدند. اما این کل ماجرا نبود. مسئله اصلی این بود که در پاییز ۱۹۵۲ که انگلیس و آمریکا از مذاکرات با دولت مصدق خودداری کردند معلوم شد که او نمی‌تواند مسئله نفت را از بن‌بست خارج کند. آمریکا لزومی به کمک به ایران در آن اوضاع سنگین نمی‌دید و بریتانیای کبیر نیز به ایران اجازه نداد ثروت کشورش را بفروشد. آنها متحداً در کشور کودتا کردند و

۱. Черноусов М., Тогда в Тегеране, Новое Время, N4, 1980, с. 28-30.
 ۲. Сергеев Ф.М., Роль ЦРУ в свержении правительства Мосаддыка в 1953г., Документальные очерки, Новая и новейшая история, N4, M, 1979, с. 119.

برای همیشه از دست مصدق راحت شدند. ایالات متحد پس از آن کمک‌های بزرگی به ایران تخصیص داد. دریافت مجوز بهره‌برداری از نفت خوزستان توسط شرکت‌های آمریکایی در ۱۹۵۴، به راستی بهترین دستاورد آمریکا در برابر کمک‌های داده‌شده به ایران بود. با این همه، باید گفت که کمک‌های ایالات متحد به ایران اگرچه سودمند بود، در جهت پیشبرد اهداف ملی آمریکا انجام می‌شد. به هر حال، این کمک‌ها سهم زیادی در توسعه اقتصاد و نیروهای نظامی ایران داشت.^۱

موضع ایالات متحد در جدال نفتی انگلیس و ایران

دومین مصداق روابط ایران و آمریکا در سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۵۳ به هنگام بروز تنش میان شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت ایران دیده شد و آمریکا در نقش میانجی ظاهر شد. می‌دانیم که ایالات متحد دیرزمانی با توسل به وسایل گوناگون در تلاش برای تصاحب نفت ایران بود. اکنون که از «طلای سیاه» ایران سخن به میان آمد، ضروری است به تاریخچه آن و جزئیاتی از اوضاع آن زمان اشاره کنیم.

نگاهی به تاریخچه اکتشاف نفت و اهمیت آن

نخستین بار یک زمین‌شناس [انگلیسی] به نام ویلیام لوفتوس در ۱۸۵۵ از وجود لایه‌های نفتی در منطقه جنوب غرب ایران خبر داد. سپس ویلیام دارسی، سرمایه‌گذار انگلیسی، در ۲۸ مه ۱۹۰۱ (۷ خرداد ۱۲۸۰) موفق

۱. عمده دلیل این کمک‌ها حفظ رژیم کودتا و تقویت نیروی نظامی ایران به منظور تحکیم سلطه سیاسی و اقتصادی آمریکا در ایران بود. - ن.

شد مجوز عملیات اکتشاف نفت در پنج‌ششم قلمرو کشور را از مظفرالدین شاه دریافت کند.^۱ او در صورت کشف نفت اجازه می‌یافت ذخایر آن منطقه را به مدت پنجاه سال تا تاریخ ۲۸ مه ۱۹۵۱ استخراج کند. هفت سال بعد در مسجدسلیمان، در ۲۰۰ کیلومتری خلیج فارس، ذخایر عظیم نفت کشف شد. پس از کشف نفت توجه به ایران رو به فزونی نهاد. سرمایه‌گذاران به ازای واگذاری امتیاز نفتی که داری از شاه دریافت کرده بود مبالغ هنگفتی به وی پیشنهاد کردند، اما او نپذیرفت و گفت قصد دارد با این امتیاز راه ورود میسیونرهای کاتولیک برای مسیحی کردن ایرانیان و عرب‌ها را بگشاید. مخاطب داری یک «کشیش» اهل سیدنی به نام جرج ویویل بود، که در واقع مأمور اینتلیجنس سرویس بود. او این امتیاز را با زیرکی به دست آورد^۲ و آن را به دولت بریتانیای کبیر داد. بر این اساس شرکت نفت پارس و انگلیس (از ۱۹۳۵ به بعد، شرکت نفت ایران و انگلیس) تشکیل شد، که بر خلاف نامش تماماً در دست انگلیسی‌ها بود. این شرکت از بزرگ‌ترین شرکت‌های نفتی جهان بود.

در ۱۹۱۴ ناوگان جنگی انگلیس استفاده از موتورهای دیزلی را آغاز کرد. طبیعتاً نیاز به سوخت مناسب آن پیدا شد. با پیشنهاد وینستون چرچیل، وزیر نیروی دریایی، دولت بریتانیا در ۱۹۱۴ میزان ۲۵/۵ درصد سهام شرکت نفت پارس و انگلیس را به دست آورد و برای آن تنها دو میلیون لیره استرلینگ پرداخت کرد. به موازات آن سرمایه شرکت را افزایش داد و به ۴/۵ میلیون لیره استرلینگ رساند، که ۲۲ درصد آن متعلق به «بیرما اویل کمپانی» و بقیه متعلق به سرمایه‌گذاران مختلف بود.^۳

جنگ جهانی اول اهمیت استراتژیک و اقتصادی نفت را نمایان کرد. از این رو، در طول جنگ و بلافاصله پس از اتمام آن شرکت‌های انحصاری کشورهای قدرتمند پیکار سرسختانه‌ای برای به دست آوردن ذخایر نفتی جدید و بازارهای فروش آن‌ها آغاز کردند.

شرکت نفت ایران و انگلیس پنجاه‌ونه شرکت اقماری در عراق، کویت، مصر و غیره داشت و دارای چهار شرکت استخراج نفت، چهار شرکت حمل و نقل، چهار پالایشگاه نفت و نوزده شرکت توزیع و فروش نفت بود و آن‌ها را اداره می‌کرد. شرکت نفت ایران و انگلیس فرودگاه‌های اختصاصی، ایستگاه‌های رادیویی، راه‌آهن، بندر، و در خوزستان نیز دستگاه قضایی و نیروی انتظامی داشت. این شرکت در ایران از پرداخت عوارض گمرکی و مالیات بر درآمد معاف بود. باید گفت که شرکت نفت ایران و انگلیس یک دولت بود، در دولت ایران. این شرکت چاه‌های آب و آب‌انبارهایی پر از آب آشامیدنی داشت و به ایرانی‌ها حتا در زمان قحطی شدید نیز اجازه برداشت از آب آن‌جا را نمی‌داد. این شرکت دارای خانه‌ها، سالن تئاتر و سینما، مغازه و فروشگاه‌های مواد غذایی بود. حتا زمین‌های پیرامون آبادان، به شعاع سه چهار کیلومتر، متعلق به شرکت نفت ایران و انگلیس بود. در آن زمین‌ها میوه و سبزیجات پرورش می‌دادند و تنها در مغازه‌های شرکت می‌فروختند^۱.

شرکت نفت ایران و انگلیس در بخش جنوبی قلمروی با ۲۵۰ هزار کیلومتر مربع زمین استیجاری بیش از ۳۰۰ دکل نفتی داشت و صاحب پالایشگاه بزرگ نفت آبادان بود. بیش از صد هزار نفر در این شرکت مشغول به کار بودند^۲.

۱. Алиев С.М., Иран: Очерки новейшей истории, с. 171. Нишанов М. "Антиимпериалистическое движение в Иране (1951-1953)", Ташкент, 1973, с. 11-12.
2. Новая и новейшая история, N4, М, 1979, с. 115.

1. O'Коннор, Империя нефти, Москва, 1958, с. 364.
2. Новое Время, N 2, 1980, с. 29.

شرکت نفت ایران و انگلیس در طول نیم قرن دست کم حدود ۷۰۰-۸۰۰ میلیون لیره استرلینگ برای انگلیس درآمدزایی داشته است. فقط مالیات پرداختی این شرکت به دولت انگلیس سه برابر جمع پرداختی‌ها به ایران بود. شرکت از ۱۹۱۴ تا ۱۹۵۰ میزان ۳۲۴ میلیون تن نفت از ایران صادر کرده است!

اهمیت پالایشگاه‌های نفت آبادان در آن بود که همه گونه فرآورده‌های نفتی تولید می‌کرد؛ چنین مجموعه پالایشگاهی در آن زمان به ندرت دیده می‌شد. در جوار پالایشگاه‌های نفت یک بندر بزرگ بارگیری نفت وجود داشت! تقریباً همه مناطق نفتی ایران با شبکه بزرگ خطوط نفت‌رسانی به طول ۲۳۰۰ کیلومتر به مجموعه پالایشگاهی نفت آبادان متصل بودند. علاوه بر آن به سبب نزدیک بودن ایران و دیگر کشورهای خاور نزدیک و میانه به بازار اروپا هزینه انتقال نفت زیاد نبود. ریسک عملیات اکتشاف نفت که معمولاً به کشف ذخایر جدید و غنی‌تر می‌انجامد نیز کم بود. نیروی کار در آن منطقه بسیار ارزان بود. میانگین هزینه استخراج یک بشکه نفت در خاور نزدیک ۱۵ درصد تا ۸ درصد دلار و در ایالات متحد ۱/۵ دلار بود.^۲ در ایران و معمولاً کشورهای خاور نزدیک و میانه نسبت به دیگر کشورها لایه‌های نفت نسبتاً نزدیک‌تر به سطح زمینند، از این رو، هزینه‌های حفر چاه و استخراج در این مناطق نسبتاً کم‌تر و طبیعتاً درآمد آن بیش‌تر است. نفت ایران از نوع سبک است. وزن مخصوص آن بین ۲/۸۱۳ و ۰/۸۶۵ است.^۳ نفت در همان آبادان تصفیه

۱. Черноусов М., Тогда в Тегеране, Новое Время, N2, 1980, с. 29.

۲. همان، ص ۵۴-۵۵.

۳. Боронов Р., Нефть и политика США на Ближнем и Среднем Востоке. с 62.

۴. همان، ص ۵۳.

می‌شد. این بود علت ستیز شدید غول‌های نفتی انگلیس و آمریکا بر سر نفت ایران.

باید گفت که آمریکا جدال بر سر نفت ایران را بسیار زودتر از آن، در ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ (۱ آذر ۱۳۰۰) که مجلس ایران لایحه واگذاری امتیاز به شرکت آمریکایی «استاندارد اویل» را تصویب کرد، آغاز کرده بود. بر اساس آن آمریکا مجاز به بهره‌برداری از ذخایر نفت استان‌های شمالی کشور شد. «استاندارد اویل» مجوز استخراج نفت در استان‌های آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد و خراسان به مدت پنجاه سال را دریافت کرد. سهم دولت ایران حدود ۱۰ درصد درآمد خالص شرکت بود. شرکت اجازه فروش امتیاز یا سهامدار شدن در شرکتی دیگر را نداشت. دولت شوروی به واگذاری امتیاز نفت به استاندارد اویل اعتراض کرد، زیرا ناقض قراردادی بود که ایران و شوروی در گذشته‌ای نه‌چندان دور امضا کرده بودند. بر اساس این قرارداد دولت ایران موظف بود امتیاز و دارایی‌هایی که از سوی روسیه شوروی به ایران بازگردانده شده بود به کشوری سوم یا اتباع آن واگذار نکند.

به‌زودی یکی از رؤسای شرکت نفت ایران و انگلیس به آمریکا رفت و با نمایندگان استاندارد اویل به توافق رسید؛ بر اساس این توافق، آمریکایی‌ها نیمی از سهام امتیاز نفت شمال ایران را به شرکت نفت ایران و انگلیس دادند. در عوض، انگلیس وعده داد که اجازه بهره‌برداری از ذخایر نفت فلسطین و بین‌النهرین را به آمریکایی‌ها بدهد. در نگاه نخست این قراردادها برای ایالات متحد و به خصوص شرکت استاندارد اویل سودمند به نظر می‌رسید. استاندارد اویل در فوریه ۱۹۲۲ (زمستان ۱۳۰۰) به دولت ایران رسماً اعلام کرد که تصمیم دارد با شرکت نفت ایران و انگلیس به‌طور مساوی از ذخایر نفت شمال بهره‌برداری کند.

دولت ایران در واکنش به آن با استناد به ماده ۵ قرارداد با استاندارد اوایل که او را از شراکت بدون تصویب مجلس ایران منع می‌کرد، در اوایل مارس ۱۹۲۲ (اسفند ۱۳۰۰) امتیاز شرکت آمریکایی را لغو کرد.^۱ بدین‌سان تلاش طولانی مدت آمریکا ناکام ماند. باز هم انگلیس برنده شد، زیرا با خنثا کردن تلاش مجدد آمریکا برای تصاحب نفت ایران موقعیت انحصاری خود را در ایران حفظ کرد.

دولت ایران در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱) تحت فشار افکار عمومی خواستار تجدید نظر در امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس شد. باید گفت که از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۳۲ درآمد خالص این شرکت به ۱۷۱ میلیون لیره استرلینگ رسیده بود، اما دولت ایران تنها یازده میلیون لیره استرلینگ دریافت کرده بود، یعنی به جای ۱۶ درصد پیش‌بینی شده فقط ۶ درصد دریافت کرده بود!^۲ غیر از آن، شرایط کاری کارگران صنعت نفت بسیار سخت بود.

پس از آن، اوضاع رو به نابسامانی گذاشت و مردم از دولت خواستار شدت عمل بیش‌تری شدند. دولت رضاشاه موضوع را به جامعه ملل برد. سرانجام پس از مقاومتی طولانی با فشار جامعه ملل و تهدیدات رزمناوهای انگلیسی اعزامی به خلیج فارس، دولت رضاشاه گام پس نهاد. در ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ (۹ اردیبهشت ۱۳۱۲) قرارداد جدیدی با شرایطی «مساعد» برای ایران امضا شد.^۳

آمریکا نمی‌توانست مدتی طولانی در نقشی درجه دو باقی بماند و شاهد نفوذ بریتانیای کبیر در کشورهای نفت‌خیز خاور نزدیک و میانه باشد. تحدید مناطق متعلق به شرکت نفت ایران و انگلیس در ۱۹۳۲ امید تازه‌ای در تراست‌های بزرگ نفتی آمریکایی دمید.

شرکت‌های نفتی آمریکایی در ۱۹۳۷ (۱۳۱۶) برای به دست آوردن نفت شمال ایران تلاشی دوباره آغاز کردند. «آمرانیان اوایل کمپانی»^۱ موفق شد امتیازی در نواحی نفتی شمال شرق ایران تا نواحی جنوب شرق دریای خزر به دست آورد. موعد امتیاز «آمرانیان اوایل کمپانی» شصت سال بود، اما مجلس ایران تحت فشار بریتانیای کبیر از تصویب قرارداد امضا شده خودداری کرد. آمریکایی‌ها در ۱۹۴۳ (۱۳۲۲) نیز بار دیگر تلاش کردند تا نفت ایران را به چنگ آورند. بریتانیایی‌ها تحت پوشش شرکت «رویال داچ شل» و دو شرکت آمریکایی «استاندارد واکيوم» و «سینکالر» برای کسب امتیاز نمایندگانی به تهران فرستادند.^۲ این کار نیز با رسوایی پایان یافت. آمریکا پس از آن توجه خود را به عربستان سعودی که در آن ذخایر غنی نفت کشف شده بود معطوف کرد.

پس از جنگ جهانی دوم شرکت «استاندارد اوایل نیوجرسی» با توافق با شرکت نفت ایران و انگلیس به مدت بیست سال فروش نفت خام ایران را به عهده گرفت.

کشور ثروتمند آمریکا بر خلاف انگلیس که پس از جنگ ورشکسته شده بود از طریق کمک‌های اقتصادی و نظامی می‌کوشید به اهداف خود دست یابد.

در دوران پس از جنگ آرایش جدیدی از نیروها در خاور نزدیک و میانه شکل گرفت. نفوذ آمریکا در ایران که تا زمان جنگ ناچیز بود، در

۱. دو شرکت بزرگ نفتی آمریکایی یعنی دلاوار اوایل و تکزاس اوایل یکی شدند و با نام

آمرانیان اوایل کمپانی به فعالیت پرداختند.

۲. منوچهر فرمانفرمائی، همان، ص ۱۹۴.

1. Абдуллаев З.З., Начало экспансии США в Иране, с. 57.
2. Новая и новейшая история, N4, 1979, с. 114.

دوران پس از جنگ رشد محسوسی یافت. ایالات متحد در آن اوضاع جدید خواستار دستیابی به بازارهای جدید، منابع نفتی، قلمرویی با اهمیت استراتژیک و غیره بود. اهداف آمریکا پس از آن با استقرار نیروهای نظامی آمریکا در ایران، سپس با فعالیت آرتور میلسپو و دیگر مستشاران آمریکایی تحقق یافت. در بولتن وزارت خارجه آمریکا مورخه ۲۳ ژوئیه ۱۹۴۴ (۱ مرداد ۱۳۲۳) آمده است که هربرت هوور (پسر) و آ. کرتیس برای کسب امتیاز نفت به ایران آمده‌اند. اتحاد شوروی نیز در سال ۱۹۴۴ تلاش کرد که در شمال کشور امتیازی به دست آورد. در ۲ دسامبر ۱۹۴۴ (۱۱ آذر ۱۳۲۳)، مجلس با تلاش محمد مصدق قانونی تصویب کرد که دولت را تا پایان جنگ از انجام مذاکرات برای واگذاری امتیاز نفت منع می‌کرد. یکی از نمایندگان در هنگام بررسی لایحه از مجلس خواست که امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس را نیز لغو کند، اما کسی از وی حمایت نکرد.

به موازات تضعیف موقعیت انگلیس، موقعیت آمریکا تثبیت می‌یافت؛ چنان‌که سهم شرکت‌های نفتی آمریکایی که در سال ۱۹۳۲ از صادرات نفت در خاور نزدیک و میانه برابر صفر بود، در سال ۱۹۳۷ به ۱/۱۳ درصد رسیده بود (سهم انگلیسی‌ها ۸/۷۶ درصد بود). آمریکا در دوران پس از جنگ برای لغو قرارداد «خط قرمز» ژوئیه ۱۹۲۸ مبارزه‌ای سرسختانه با انگلیس آغاز کرد. این قرارداد امکانات آمریکا را در استخراج و فروش نفت خاور نزدیک شدیداً محدود می‌کرد. شرکت‌های نفتی آمریکایی نخستین بار در ۱۹۴۴ اصول قرارداد «خط قرمز» را نقض

کردند. آمریکا با این گام ضربه سنگینی بر موقعیت نفتی انگلیس وارد کرد. پس از پایان جنگ جهانی دوم سهم آمریکا در کنترل نفت به سرعت افزایش یافت و در ۱۹۴۵ به ۲/۱۹ درصد در برابر ۷۴/۲ درصد انگلیسی‌ها، و در ۱۹۵۲ به ۶۴/۵ درصد در برابر ۲۶/۶ درصد انگلیسی‌ها رسید.

پیکار برای نفت (۱۹۴۶-۱۹۵۴)

در نیمه دوم دهه ۱۹۴۰ وضعیت اقتصادی کارگران نفت بدتر شد، از این رو، در ۱۹۴۶ تظاهرات بزرگی علیه شرکت نفت ایران و انگلیس بر پا کردند. نفوذ بریتانیای کبیر در ایران هنوز شدید بود، زیرا صنعت نفت که در دست شرکت نفت ایران و انگلیس، در واقع انگلیس قرار داشت، تنها شاخه در حال رشد صنعت بود. بودجه ایران عمدتاً توسط شرکت که در کنترل انگلیس بود تأمین می‌شد، لذا باید به جرئت گفت که سیاست داخلی و نیز سیاست خارجی ایران زیر نفوذ آن دولت نیرومند قرار داشت. اما مسائل فراوانی در باره شرکت نفت وجود داشت که مردم ایران را برآشفته می‌کرد. شرکت نفت ایران و انگلیس بر اساس قرارداد نفتی ۱۹۳۳ موظف بود ایرانی‌ها را آموزش داده به مقام‌های مهم بگمارد. اما بر اساس آمارهای سال ۱۹۴۶ میزان ۹۶ درصد کارگران ساده که به کارهای سنگین و پست مشغول بودند و دستمزد روزانه ناچیزی برابر با سی‌وشش ریال، یا حدوداً پنجاه سنت دریافت می‌کردند ایرانی بودند. عرب‌ها و هندی‌های شاغل در شرکت از ایرانی‌ها دستمزد بیش‌تری

1. Боронов Р., Нефть и политика США на Ближнем и Среднем Востоке, Москва, 1977, с. 59.

2. Орлов Е.А., Россия и Иран в XX веке (основные этапы взаимоотношений), Иран: ислам и власть, М., 2001, с. 200.

می گرفتند که به ترتیب ۷۰-۸۰ ریال و ۴۵-۵۰ ریال بود، اما دستمزد انگلیسی ها ۲۰ برابر دستمزد ایرانی ها بود. وضع زندگی کارکنان ایرانی شرکت نفت تحمل ناپذیر بود. آن ها در کلبه هایی زندگی می کردند که حلبی آباد نام داشت. خانه ها فاقد آب و برق بود. آن ها روزهای تعطیل، مرخصی استعلاجی و مستمری از کارافتادگی نداشتند.

شرکت نفت ایران و انگلیس، ایران را از هر نظر استثمار می کرد. در اوایل دهه ۵۰ دریافتی عراق از یک بشکه نفت شصت سنت، عربستان سعودی پنجاه و شش سنت، بحرین سی و پنج سنت، اما ایران فقط هجده سنت بود. این شرکت با واردات کالا بدون نرخ گمرکی نیز زیان بزرگی به کشور می رساند. درآمد خالص شرکت نفت ایران و انگلیس در سال های ۱۹۳۸-۱۹۴۵ مبلغ سی و چهار میلیون لیره استرلینگ بود، اما مبلغی که سالانه به ازای صادرات نفت به دولت ایران پرداخت می کرد فقط ۳ تا ۳/۵ میلیون لیره استرلینگ بود. ایران در شرکت نفت ایران و انگلیس فاقد حق رأی بود و اجازه حسابرسی دفاتر مالی آن ها را نداشت. درآمد کلی شرکت در ۱۹۴۵-۱۹۵۰ افزایش یافت و به ۲۵۰ میلیون لیره استرلینگ رسید، در حالی که ایران فقط نود میلیون لیره استرلینگ دریافت کرد. شرکت نفت ایران و انگلیس بیش تر به سود دولت بریتانیا کار می کرد تا دولت ایران.

اطلاعاتی که پولاک، مورخ آمریکایی، از میزان درآمد انگلیس از

بهره برداری از نفت ایران ارائه کرده نیز جالب است. صادرات نفت ایران که در سال ۱۹۱۴ زیر ۳۰۰ هزار تن بود در ۱۹۲۰ به ۱/۵ میلیون تن، در ۱۹۴۱ به ۶/۵ میلیون تن و در ۱۹۴۵ به ۱۶/۵ میلیون تن رسید. مسئله این بود که درآمد ایران بسیار کم تر از آن ها بود. اگر ایران می توانست بر درآمد نفتی خود کنترل داشته باشد، این درآمد در ۱۹۵۰ به ۲۵۰ میلیون لیره استرلینگ می رسید. اما همه این درآمدها به بریتانیای کبیر می رسید.

بدین سان بریتانیای کبیر برخی مواد قرارداد سال ۱۹۳۳ را نادیده می گرفت یا آشکارا نقض می کرد و این نمی توانست بدون پاسخ بماند. موضوع ملی شدن نفت ایران به تدریج نضج می یافت. طرف انگلیسی تمایلی به گذشت نداشت و این اوضاع را وخیم تر می کرد. هنری گریدی، سفیر ایالات متحد در ایران، آتش گرایش های ضد انگلیسی را تیزتر می کرد. او «امیدواری می داد که آمریکایی ها به ایرانی ها در مبارزه با انگلیسی ها کمک خواهند کرد». گریدی نفت ایران را «کالای ارزشمند مواقع بحرانی دنیای آزاد» می نامید.

آمریکا که پیش از جنگ جهانی دوم هیچ اهم مؤثری در ایران نداشت اکنون می کوشید از وضع موجود بهره ببرد و در حل مسائل منطقه ای مشارکت کند و از این راه درآمدهای کلانی به دست آورد. اما عموم مردم و نیز شماری احزاب و اشخاص سیاسی می پنداشتند که آمریکا واقعاً می خواهد مسائلی را که سال ها دچار کش و قوس شده بود، حل کند.

اما ایالات متحد منافع خود را دنبال می کرد. آنتونی ایدن، وزیر خارجه انگلیس، به واقعیتی اشاره می کند که بر اساس آن وزارت خارجه آمریکا در تلاش تشکیل یک کمیسیون فراگیر آمریکایی برای خرید سهام

1. Нишанов М., "Антиимпериалистическое движение в Иране (1951-1953)", Ташкент, 1973., с. 17. С.Е.Белинков, Что происходит в Иране, с. 8.

2. Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle*, p.

3. O'Коннор, Империя нефти, с. 460. Новое Время, N2, 1980, с.29. James F. Goode, *The United States and Iran 1946-51, The Diplomacy of Neglect*, New York, 1989, p. 47.

4. Попов М.В., Американский империализм в Иране в годы Второй Мировой Войны, Москва, 1956, с. 218.

5. Keddie Nikki R., *Modern Iran: roots and results of revolution*, pp.123-124.

1. Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle*, p. 50.

2. Новая и новейшая история, N4, M, 1979, с. 116.

3. Lenczowski George, *Iran Under The Pahlavis*, California, 1978, p. 210.

شرکت نفت ایران و انگلیس بود. علاوه بر آن، سرکردگان نظامی ایالات متحد پس از جنگ با تدوین خط‌مشی سیاسی آمریکا در این منطقه اشاره می‌کردند که «ایالات متحد به حوزه شرق دریای مدیترانه، و نیز کل منطقه خاورمیانه توجه نشان می‌دهد، زیرا آن‌ها به تأسیسات صنعتی مهم شوروی بسیار نزدیکند». آمریکا معتقد بود که «ذخایر نفت ایران، عراق و خاور نزدیک اهمیت بسیار دارند و در آینده در صورت بروز جنگ اهمیتی حیاتی خواهند داشت». سپس نتیجه می‌گرفت که «ذخایر نفت ایران، عراق و خاور نزدیک و میانه را باید تا حد امکان از دسترس نیروهای نظامی اتحاد شوروی دور نگاه داشت».^۱

آمریکا در ۱۹۴۷ دریافت که مواضع انگلیس در ایران متزلزل است، زیرا دولت ایران بار دیگر خواستار بازنگری در قرارداد مورخه ۱۹۳۳ شرکت نفت ایران و انگلیس شده بود. در بهار ۱۹۴۸ تلاش شد تا روابط ایران با شرکت نفت ساماندهی شود. ن. هس، مدیر بریتانیایی شرکت، به تهران آمد و اظهار داشت که شرکت نفت با در نظر گرفتن وضع موجود آماده بازنگری در قرارداد ۱۹۳۳ است. او افزود که اگر ایرانی‌ها بتوانند آن را به تصویب برسانند، آن‌ها آماده برخورد با هر گونه نقض قراردادند. طرف ایرانی، یعنی نخست‌وزیر حکیمی آمادگی لازم برای مذاکره را نداشت و به همین سبب مذاکرات به شکست انجامید. شاه از ناکامی حکیمی بسیار خشمگین شده بود. حکیمی در ۸ ژوئن ۱۹۴۸ (۱۸ خرداد ۱۳۲۷) استعفا داد. عبدالحسین هژیر به نخست‌وزیری منصوب شد و به تثبیت سلطه آتی آمریکا در ایران کمک بسیار کرد. هس دوباره به ایران آمد، اما در موضع او تغییرات مهمی به چشم می‌خورد، زیرا روند تحولات ایران نیز تغییر یافته بود.

دولت هژیر در ۱۹۴۸ یک «اتهامنامه» به شرکت نفت ایران و انگلیس ارائه کرد؛ در آن با اشاره به نقض قرارداد از سوی شرکت نفت، خواستار افزایش وجوه دریافتی ایران شد. در ۱۷ ژوئیه ۱۹۴۹ (۲۶ تیر ۱۳۲۸)، در پی مذاکراتی که از اکتبر ۱۹۴۸ آغاز شده بود، «قرارداد الحاقی» امضا شد و بر اساس آن امتیاز انحصاری محفوظ ماند و میزان دریافتی ایران افزایش یافت. شرکت نفت به پیروی از موافقتنامه شرکت‌های نفتی آمریکا با عربستان سعودی از تقسیم ۵۰-۵۰ درآمد نفت با ایران خودداری کرد.

در اعتراض به این وضعیت در پاییز ۱۹۴۹ (۱۳۲۸) جبهه ملی ایران به رهبری محمد مصدق تشکیل شد. بسیاری از نیروهای با نفوذ ایران مانند روشنفکران، روحانیون، کارگران، دانشجویان، و چند حزب مانند «حزب ایران»، «جمعیت آزادی مردم ایران»، «حزب زحمتکشان»، «حزب ملت ایران» و غیره از آن حمایت کردند.^۱

این نیروها با ارزیابی درست وضع موجود و با کنار گذاشتن اختلافات حزبی خود برای مبارزه‌ای متحد با شرکت نفت ایران و انگلیس و ملی کردن نفت ایران گرد آمدند.

شاه در آغاز از «قرارداد الحاقی» حمایت می‌کرد. او به علی سهیلی سفیر ایران در پاریس دستور داد به پرتغال برود و با گالوست گلبنگیان ارمنی تبار، «آقای ۵ درصد» نفت خاور نزدیک، که مدتی طولانی کنسول افتخاری ایران بود دیدار کند. نظر گلبنگیان در باره این موافقتنامه برای آنان جالب بود. بریتانیایی‌ها هراس داشتند که مبادا نارضایی گلبنگیان از

۱. Стамболцян А.Г., "Внутренняя политика правительства национальной буржуазии Ирана" 1951-1953 гг., Ереван, 1984, с. 34-36, The Encyclopaedia of Islam, Volume IV, Leiden, 1978, p. 41. Нишанов М., "Антиимпериалистическое движение в Иране", с. 37.

انگلیس در طول سال‌های جنگ اکنون منجر به مخالفت با انگلیس شود. اما این غول نفتی هشتادساله میان مسائل شخصی و مسائل کاری تفاوت قائل بود. او به سهیلی گفت که «قرارداد الحاقی» بهترین قرارداد برای ایران است. شاه با اطمینانی که گلبنگیان داد و تحت فشار انگلیس، به رزم‌آرا دستور انجام کار داد. نخست‌وزیر در ۱۸ اکتبر ۱۹۵۰ (۲۶ مهر ۱۳۲۹) در سنا و در جلسه کمیسیون نفت از این موافقتنامه حمایت کرد.^۱ گروهی از مورخان بر این عقیده‌اند که «قرارداد الحاقی» واقعاً به سود ایران بود. اما مصدق با تصویب «قرارداد الحاقی» به شدت مخالفت کرد و با موافقت ایالات متحد روبرو شد. مجلس ایران به سبب مداخله جدی آمریکایی‌ها از تصویب «قرارداد الحاقی» خودداری کرد.

غیر از این، آمریکا از درخواست مردم ایران در باره مساعدت به ملی شدن نفت سود جست. آمریکا به نظر تریان مورخ دو هدف را دنبال می‌کرد: نخست کاهش نفوذ انگلیس در ایران از طریق منزوی کردن شرکت نفت؛ دوم واداشتن دولت ایران به استفاده از سرمایه و کارشناسان آمریکایی به جای انگلیسی.^۲ اما گویا اهداف دیگری نیز داشت. آمریکا با تضعیف مواضع انگلیس در ایران می‌خواست جانشین او شود و اداره نفت ایران را کاملاً به دست بگیرد. ایالات متحد اگر در این کار موفق می‌شد می‌توانست بر قیمت نفت منطقه کنترل داشته باشد. همچنین آمریکا در تلاش بود تا کشورهای همسایه اتحاد شوروی را زیر سلطه خود درآورد و در صورت لزوم از خاک آن‌ها برای پایگاه‌های نظامی استفاده کند. سرانجام این‌که می‌خواست با وسیع‌ترین کشور منطقه که دارای منابع غنی طبیعی و انسانی بود روابطی اگرچه در حد عالی، لاقابل

1. Goode James F., *The United States and Iran*, p. 84.

۲. همان، تریان، ص ۱۸۷.

«روابطی گرم» داشته باشد. اما باید گفت آمریکا با اتخاذ این سیاست به چیزی بسیار بیش‌تر از یک «روابط گرم» دست یافت. هدف ایالات متحد جلب رضایت انگلیسی‌ها و تبدیل آن‌ها به طرفداران سیاست تجاوزکارانه خود در شرق دور بود. همچنین می‌خواست با ترساندن ایرانیان آن‌ها را وادار به سازش و توافق با آمریکایی‌ها کند.

نخست‌وزیر رزم‌آرا در ۳ مارس ۱۹۵۱ (۱۲ اسفند ۱۳۲۹) در مجلس گفت: «با وجود آن‌که هر ایرانی وطن‌پرست می‌کوشد ذخایر سودمند را به کشور بازگرداند، اما این باعث می‌شود به پیشرفت آتی ایران ضرر بزند.» او اظهار داشت: «اگر نفت ملی شود باید غرامت سنگینی (حدود ۳۰۰-۵۰۰ میلیون لیره استرلینگ) به شرکت نفت ایران و انگلیس بپردازیم. کمبود کارشناسان داخلی نیز به کاهش استخراج نفت منجر می‌شود و کشور را از وجوه لازم برای تأمین مالی برنامه‌های پیشرفت محروم خواهد کرد.»^۱

مصدق در واکنش به سیاست رزم‌آرا تظاهراتی ۱۲۰۰۰ نفره در تهران برپا کرد و از دولت به خاطر عدم طرح مطالبات بیش‌تری از بریتانیا انتقاد کرد و گفت: «تا زمانی که صنعت نفت به‌طور کامل ملی نشود، این مناقشه ادامه دارد.» آیت‌الله کاشانی نیز خواستار ملی شدن نفت ایران بود. او معتقد بود که «نفت» مشکلات اصلی ایران را حل خواهد کرد و اعلام کرد تا زمانی که جبهه ملی «پیکار مقدس و ملی بر ضد بریتانیا» را ادامه دهد به مصدق کمک خواهد کرد. اما برخی از روحانیون بر این عقیده بودند که روحانیون نباید وارد سیاست شوند.

1. Агаев С.Л., *Иран в прошлом и настоящем*, с. 125.

در ۸ مارس (۱۷ اسفند)، یک روز پس از قتل رزم آرا، تصویب طرح ملی شدن صنعت نفت به اتفاق آرا از کمیسیون نفت مجلس گذشت. حسین علاء در ۱۱ مارس (۲۰ اسفند) به نخست‌وزیری منصوب شد، اما تنها یک ماه در این مقام ماند. مجالس ملی و سنای ایران در روزهای ۱۵ و ۲۰ مارس نیز لایحه کمیسیون نفت را به اتفاق آرا تصویب کردند و در ۲۸ و ۳۰ آوریل راه‌های پیشنهادی مصدق برای ملی کردن نفت را پذیرفتند. در این طرح‌ها از پرداخت غرامت به شرکت نفت ایران و انگلیس و تعهدات ایران سخن به میان آمده بود؛ بر اساس آن مقرر شده بود که ایران به خریداران سابق، نفت بفروشد. شاه ایران این قانون را در اول مه تصویب کرد.

بلافاصله پس از تصویب قانون ملی شدن نفت، وزارت امور خارجه انگلیس با صدور اطلاعیه‌ای تهدید کرد که دولت بریتانیای کبیر از فروش نفت ایران در بازار جهانی جلوگیری خواهد کرد. انگلیس تهدید خود را به سرعت عملی کرد و اعلام نمود که نفتی که ایران می‌فروشد دزدی است؛ تهدید کرد که هرکس بخواهد نفت ملی شده ایران را بخرد تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرد. ایرانی‌ها بعداً مطمئن شدند که این تهدیدها توخالی نبود.

تنی چند از سیاستمداران متنفذ آمریکایی (آ. کرتیس، هربرت هوور [پسر]، ماکس تورنبرگ، جرج مک‌گی) از عملکرد شرکت نفت ایران و انگلیس در جهت منافع سیاسی و اقتصادی ایالات متحد انتقاد می‌کردند. مفهوم ضمنی این سیاست آن بود که واشنگتن می‌خواست در ذخایر غنی نفت ایران سهم باشد. در ایران نیز برخی نیروهای سیاسی درخواست کمک از آمریکا برای مبارزه با شرکت نفت ایران و انگلیس را هدفمند می‌شمردند. واشنگتن با استفاده از این فرصت برای وساطت در حل

اختلافات نفتی ایران و انگلیس اعلام آمادگی کرد. دولت بریتانیا و شرکت نفت ایران و انگلیس چاره دیگری نداشتند، زیرا نفوذ انگلیس در خاور نزدیک و میانه پس از جنگ جهانی دوم بسیار کاهش یافته بود. یک سرمایه‌دار به نام مورگنتا خواستار خرید ۵۱ درصد سهام شرکت نفت ایران و انگلیس از طریق سازمان ملل بود تا آن‌ها را به بانک جهانی که زیر سلطه بانکداران آمریکایی بود واگذار کند. آمریکا در نقش میانجی پای به میدان نهاد و در عمل به یکی از طرفین مناقشه تبدیل شد. آمریکا برای پایان دادن به نفوذ انگلیس در نفت ایران گذشت بسیار نشان می‌داد. برای مثال نمایندگان شرکت «تکزاس اویل» اعلام کردند که چنانچه دولت ایران مجوز بهره‌برداری از نفت را به آنان دهد آماده‌اند تا ۶۰ درصد کل درآمد را به ایران دهند. در پی آن «سوکونی-واکیوم اویل کمپانی» با اقدامی مشابه پیشنهاد ۶۵ درصد درآمد، و «آرامکو» پیشنهاد ۷۲ درصد درآمد را داد!

اما به نظر ما این نیز یکی از بازی‌های ایالات متحد بود، زیرا وضعیت راکد صنعت نفت ایران بسیار به سود آنان بود. آن‌ها با این پیشنهادها طرف ایرانی را تحریک می‌کردند که با انگلیسی‌ها رفتاری سرسختانه‌تر داشته باشند. بدیهی است که اگر آرامکو موفق می‌شد و نفت ایران را به چنگ می‌آورد و ۷۲ درصد کل درآمد را به ایران می‌داد، عربستان سعودی نیز روز بعد چنین درخواستی مطرح می‌کرد. و این در حالی بود که آرامکو درآمد حاصل از نفت عربستان سعودی را به نسبت ۵۰-۵۰ تقسیم می‌کرد. بدین‌سان به نظر ما طرح این پیشنهادها تنها برای منحرف کردن توجه ایران بود. شرکت‌های آمریکایی خاور نزدیک از ناکامی‌های شرکت نفت ایران و انگلیس بسیار سود بردند. آرامکو با استفاده از

کمبودی که به سبب قطع صدور نفت ایران ایجاد شده بود، میزان استخراج نفت عربستان سعودی را از ۲۰۰ میلیون بشکه به ۳۰۰ میلیون و نفت کویت را از ۱۲۸ میلیون بشکه به ۲۷۳ میلیون بشکه افزایش داد.^۱ از سوی دیگر، کمبودی که به علت تعطیل شدن پالایشگاه نفت آبادان ایجاد شده بود برای کارتل بین‌المللی نیز تهدیدی جدی بود.

از ۹ تا ۱۹ آوریل ۱۹۵۱ (۱۹-۲۹ فروردین ۱۳۳۰) نمایندگان ایران و انگلیس به واشنگتن رفتند. ایران با حمایت آمریکا خواستار پذیرش ملی شدن نفت ایران از سوی بریتانیای کبیر شد. انگلیس این درخواست را رد کرد، اما پذیرفت که سهم ایران را افزایش دهد و مقام‌های حساسی در شرکت نفت ایران و انگلیس به ایرانی‌ها واگذارد. دولت ایران با پیشنهاد مذکور مخالفت کرد و مذاکرات به بن‌بست رسید. آنتونی ایدن می‌نویسد: «ما نمی‌توانستیم با پیشنهاد اخیر آمریکا که گویا به قصد خارج کردن کادر فنی انگلیس از ایران و تحویل اموال بسیار گرانبهای انگلیسی‌ها به ایران بود موافقت کنیم؛ همچنین نمی‌توانستیم با مصادره بدون پرداخت غرامت موافقت کنیم. به نظر من نداشتن قرارداد بهتر از داشتن قرارداد بد است.»^۲

آچسون، وزیر خارجه آمریکا، و جرج مک‌گی، معاون وی در امور خاور نزدیک، با عملکرد ضد انگلیسی ملی‌گرایان ایرانی موافق بودند. آن‌ها نیز نگران بودند که مبادا طمع‌ورزی بریتانیا ایران را به آغوش کمونیست‌ها اندازد. در عین حال، آچسون و اطرافیانش معتقد بودند که مصدق و دیگر ملی‌گرایان ایرانی کمونیست نیستند و بهترین کسانی‌اند که می‌توانند اصلاحاتی در ساختار سیاسی انجام دهند؛ آن‌ها اطمینان

1. Туганова О.Э., Политика США и Англии на Ближнем и Среднем Востоке, Москва, 1960. с. 47.
2. Мемуары Антони Идена, Международная жизнь, N 4, 1960, с. 131.

می‌دادند که ایران به سرسپرده اتحاد شوروی تبدیل نخواهد شد. آچسون و دیپلمات‌های آمریکایی به انگلیس پیشنهاد می‌کردند که با ایرانی‌ها انعطاف‌پذیرتر و دست و دل‌بازتر باشند. حتی پیشنهاد می‌کردند که در صورت ملی شدن کامل صنعت نفت، اگر تهران غرامت معقولی به جبران ضرر شرکت نفت ایران و انگلیس پرداخت کند، آرام بمانند.^۱

در جریان مسئله نفت ایران، صاحبان انحصارها برای یافتن ساز و کاری برای حل اختلاف ایران و انگلیس، با مقامات رسمی واشنگتن پیوسته در تماس بودند. در آوریل ۱۹۵۱ (فروردین ۱۳۳۰) کنفرانسی با شرکت نمایندگان وزارت امور خارجه، دفاع و بازرگانی آمریکا و رؤسای نوزده شرکت بزرگ نفتی برگزار شد.^۲

محمد مصدق، مبتکر ملی شدن نفت ایران در اول ماه مه به مقام نخست‌وزیری رسید. نسبت به اندیشه‌های مصدق و عملکرد ملی‌گرایانه وی دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. برخی از مؤلفان غربی او را سیاستمداری مضحک، و برخی دیگر او را سیاستمداری مرموز دانسته‌اند؛ به نظر برخی نیز او سیاستمداری جسور و خردمند بود که سرسختانه در اندیشه ملی کردن نفت بود. مگر نه این که پس از شکست مبارزه برای ملی کردن نفت مکزیک در ۱۹۳۸، او از نخستین کسانی بود که شهامت رویارویی با شرکت‌های نفتی را پیدا کرد؟ به نظر ما او وطن‌پرستی واقعی بود که می‌کوشید هرچه از آن ایران بود به هر نحو ممکن به آن بازگرداند. اما در عین حال چنین می‌پنداریم که میهن‌پرستی افراطی، اصول‌گرایی و مبارزه آشتی‌ناپذیر او باعث شد که نتواند بهترین گزینه پیشنهادی انگلیس به ایران را ببیند.

1. Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle*, p. 55.

2. Боронов Р., Нефть и политика США на Ближнем и Среднем Востоке, с. 42.

چنان‌که انتظار می‌رفت نخستین نطق مصدق در مقام نخست‌وزیری در باره نفت بود. «از این پس، غنی‌ترین خزانه‌ای که هیولای وحشتناکی چون شرکت نفت ایران و انگلیس سال‌هایی طولانی جلوی درهای آن خوابیده بود، به روی ایران گشوده است. از درآمدهای حاصل از نفت می‌توانیم همه احتیاجات خود را برطرف کنیم و به فقر و بی‌سوادی و بیماری که میلیون‌ها زحمتکش به آن مبتلایند پایان دهیم. انحلال شرکت نفت ایران و انگلیس در جهت پایان یافتن سلطه امپریالیست‌ها در ایران خواهد بود و استقلال اقتصادی و سیاسی کشور را تأمین خواهد کرد.»^۱ او وعده می‌داد که روزانه ۳۰۰ میلیون لیره استرلینگ از شرکت نفت عاید شود و به لطف آن سطح زندگی ایرانیان بالا رود.

مصدق در مصاحبه با یک نشریه آمریکایی اظهار داشت که دولت ایران از هرگونه کمک آمریکا استقبال می‌کند و انتظار دارد که «دولت آمریکا بتواند به هنگام تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت اعمال نفوذ کند» و «مانع از اعمال فشار انگلیس بر دولت ایران شود». مصدق اعلام کرد که شرکت‌های نفتی آمریکایی می‌توانند از اخلال در فعالیت‌های صنعت نفت ایران جلوگیری کنند و ابراز امیدواری کرد که بتواند از بانک جهانی ترمیم و توسعه، وام دریافت کند. همچنین او تأکید کرد که دولت ایران مایل به تحکیم روابط دوستانه با دولت آمریکا است. در واقع مصدق با این نطق می‌خواست شرکت‌های نفتی آمریکایی را که از دیرباز خواستار حضور در صنعت نفت ایران بودند ترغیب کند و تصور می‌کرد که دولت آمریکا به خاطر منافع خود از ایران بیش از انگلیس حمایت خواهد کرد. محمد مصدق در ۲ مه ۱۹۵۱ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰) اعلام کرد که تمام تخفیف‌های قبلی در فروش فرآورده‌های نفتی به ناوگان دریایی

بریتانیای کبیر باید به ایران بازگردانده شود؛ و این به تیرگی بیش‌تر روابط با انگلیس انجامید. مصدق می‌گفت شرکت اجازه نداشت نفت را به قیمت پایین‌تر از قیمت بازار جهانی به ناوگان دریایی بریتانیا بفروشد. او اعلام کرد که شرکت نفت ایران و انگلیس قرارداد ۱۹۳۳ را تحت فشار امضا کرده‌اند و این قرارداد فاقد اعتبار است. در آن حال، شرکت نفت ایران و انگلیس به دولت ایران وعده می‌داد که مبلغ قرارداد را اندکی افزایش دهد و چهل میلیون لیره استرلینگ به جبران مبالغ پرداخت نشده در گذشته به دولت ایران پرداخت کند!

مصدق از این پیشنهادهای «وسوسه‌انگیز» نیز راضی نشد و فرایند ملی کردن نفت را ادامه داد. بریتانیای کبیر در واکنش به آن نفت ایران را تحریم کرد. اتفاقاً شرکت نفت ایران و انگلیس در همان مراحل آغازین بحران، از حمایت شش انحصار بزرگ نفتی دیگر برای تحریم «نفت داغ» برخوردار شده بود. در ۱۵ مه ۱۹۵۱ (۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۰) وزارت خارجه آمریکا اعلام کرد که شرکت‌های نفتی آمریکایی عطف به عملکرد یکجانبه ایران نسبت به شرکت انگلیسی تمایلی به فعالیت در آن کشور ندارند. پنج شرکت بزرگ نفتی آمریکایی در قطع کمک به ایران سرسخت‌تر از دولت ایالات متحد بودند. آن‌ها می‌ترسیدند دیگر کشورهای منطقه نیز از نمونه ایران پیروی کنند. سیاست اتخاذشده ایران به راستی کشورهای منطقه را به هیجان آورده بود.

موضوع دیگری نیز بود که ایالات متحد را مجبور به همکاری با بریتانیای کبیر می‌کرد. دولت مصدق در ۷ مه ۱۹۵۱ (۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۰) از مجلس رأی اعتماد گرفت و برخی نمایندگان در سخنرانی

خود خواستار ملی کردن نفت بحرین شدند، زیرا این منطقه را جزو خاک ایران می‌دانستند.^۱ تقاضای ملی کردن نفت بحرین موقعیت انحصارهای آمریکایی آن جزیره را به خطر می‌انداخت. مقامات لندن و واشنگتن برای رفع خطری که موقعیت ایشان را در ایران و بحرین تهدید می‌کرد به جستجوی راهکارهای دیگری پرداختند. این موضوع آمریکا و انگلیس را مجبور کرد در جبهه واحدی به میدان بیایند. واشنگتن دولت مصدق را تحت فشار گذاشت و وادار کرد که از فکر الحاق بحرین به ایران و ملی کردن شرکت نفتی «بحرین پترولیوم» منصرف شود. روشن بود که ایالات متحد به هیچ وجه موقعیت خود را در بحرین به ایران واگذار نمی‌کرد، از این رو همکاری او با انگلیس عمیق‌تر شد.

ایالات متحد در مسئله نفت ایران نمی‌توانست به دیدگاه بریتانیای کبیر بی‌اعتنا باشد، زیرا با این کار امتیاز نفتی خود را در منطقه به خطر می‌انداخت همچنین نمی‌توانست دوستی بریتانیای کبیر را نیز از دست بدهد، مخصوصاً که در مورد مسئله کره به اتحاد عمیقی نیاز داشت.^۲ وینستون چرچیل به ترومن مستقیماً گفت که کمک بریتانیا در کره (که بی‌گمان نیاز آن احساس می‌شد) منوط به کمک آمریکایی‌ها در ایران است.^۳ نباید فراموش کرد که ناتو تازه تأسیس شده بود و انگلیس به آمریکا هشدار می‌داد که اگر ایالات متحد در مورد نفت ایران به تهران کمک کند، لندن در عضویت خود در ناتو تجدید نظر خواهد کرد. نیوزویک در مه ۱۹۵۱ نوشت که اختلافات انگلیس و آمریکا بر سر نفت ایران «احتمالاً خطرناک‌تر از اختلافات در خاور دور است». سپس ادامه

داد: «انگلیسی‌ها به گونه‌ای غیررسمی به آمریکا فهماندند که اگر شرکت‌های نفتی آمریکایی اداره شرکت نفت ایران و انگلیس را به دست گیرند، همکاری‌های انگلیس و آمریکا، و پیمان آتلانتیک شمالی به پایان خواهد رسید.»^۱

تفسیر نیویورک هرالد تریبون در این باره نیز جالب است: «اگر بگذاریم روابط کنونی انگلیس و آمریکا به خاطر وقایع ایران تیره شود، مانع از ورود ما به تعدادی پایگاه‌های هوایی بسیار مهم در خاور نزدیک خواهند شد. آمریکا از هر نظر مجبور است در کنار انگلیس باشد، در خلال مذاکرات به آن کمک کند و آشکارا نشان دهد، اگر انگلیسی‌ها از ایران اخراج شوند، آمریکایی‌ها برای اداره چاه‌های نفت و پالایشگاه‌ها به هیچ وجه کادر فنی در اختیار نخواهند گذاشت.»^۲

وزارت امور خارجه آمریکا در ۱۸ مه ۱۹۵۱ (۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۰) اعلام کرد که در صورت «اقدام یکجانبه ایران بر ضد شرکت انگلیسی» شرکت‌های نفتی آمریکایی مدیریت صنعت نفت ایران را بر عهده نخواهند گرفت و مسئله نفت ایران باید با مذاکره با شرکت نفت ایران و انگلیس حل و فصل شود. بیانیه آمریکا بلافاصله از سوی ایران پاسخ داده شد. [باقر] کاظمی، وزیر امور خارجه در روز ۲۱ مه (۳۰ اردیبهشت) یادداشتی به سفیر آمریکا در تهران تسلیم کرد. در این یادداشت آمده بود که بیانیه دولت آمریکا «غیرمنتظره بود و بر محافل آگاه ایران تأثیر نامطلوبی گذاشت». «چون تا آن زمان محافل رسمی آمریکایی در امور نفتی اعلام بی‌طرفی می‌کردند، مردم ایران انتظار داشتند که این بی‌طرفی در آینده نیز حفظ شود». سپس ادامه می‌دهد: «هرگونه دخالت کشورهای

1. Lenczowski George, *The Middle East in World Affairs*, New York, 1956, p. 174-197.
2. Michael Kahl Sheenan, *Iran: The Impact of United States Interests and Policies 1941-1954*, N. Y., 1968, p. 58.
3. Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle*, p. 60.

1. *Newsweek*, New York, 1951.
2. *New York Herald Tribune*, New York, 16.05.1951.

خارجی در مسئله نفت به عنوان دخالت در امور داخلی ایران تلقی خواهد شد.»^۱

در همان روز ۲۱ مه ۱۹۵۱ مصدق در یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت که من و همکارانم و همچنین مسئولان دلسوز، راه خروج کشور از بحران را در انباشت سرمایه ضروری و مصرف آن برای رفاه عمومی و بالا بردن سطح زندگی مردم می‌بینیم. این سرمایه مورد نیاز را می‌توان به دو طریق به دست آورد، یا با بیش‌تر کردن بدهی خارجی یا درآمد ملی. این درآمدها می‌توانند از راه درآمدهای فراوان حاصل از نفت جنوب باشد. مذاکرات چند ساله ما برای دریافت وام خارجی تا کنون بی‌نتیجه مانده است. در عین حال درآمد حاصل از نفت جنوب مال ماست و کسی نمی‌تواند حقوق ما را نادیده بگیرد. ما با درآمدهای نفتی می‌توانیم همه احتیاجات خود را برطرف کنیم و به فقر و بی‌سوادی و بیماری که گریبانگیر هزاران زحمتکش کشور ماست پایان دهیم.^۲

مصدق چند روز پس از تصدی ریاست دولت، مجلس را متقاعد کرد که چهار نماینده جبهه ملی را برای عضویت در شورای پنج‌نفره [مأمور کمک به حکومت در] اجرای قانون ملی کردن نفت انتخاب کنند. به زودی ترومن رئیس‌جمهور ایالات متحد به محمد مصدق و کلمنت اتلی، نخست‌وزیر ایران و انگلیس، نامه نوشت و آنان را «به خاطر منافع مشترک» به حل فوری مسئله دعوت کرد. سپس در ۳ ژوئن ۱۹۵۱ (۱۲ خرداد ۱۳۳۰) مدیریت شرکت نفت ایران و انگلیس آمادگی خود را برای شروع مجدد مذاکرات با دولت ایران اعلام کرد. طرف انگلیسی وعده داد

۱. Е. Саркисов, Англо-американские противоречия в Иране и их обострение после II мировой войны, Известия Академии наук Армянской ССР, N1, 1952, с. 35. Орлов Е.А., Внешняя политика Ирана, с. 95-96.

۲. روزنامه اطلاعات، ۱۳۳۰/۳/۱.

که بلافاصله مبلغ ده میلیون لیره استرلینگ و ماهانه سه میلیون لیره استرلینگ با شروع از ژوئیه ۱۹۵۱ تا رسیدن به توافق به ایران بپردازد. دولت ایران این پیشنهاد را نیز نپذیرفت.^۱

مصدق در ژوئن ۱۹۵۱ کمیسیونی برای تحویل گرفتن [تأسیسات] نفت به خوزستان فرستاد. وزیر امور خارجه انگلیس، هربرت موریسون، اعلام کرد که دولتش برای نجات جان و مال اتباع انگلیس در صورت لزوم دست به هر اقدامی خواهد زد. در ماه ژوئن ۱۹۵۱ رزمناو ۸۰۰۰ تنی ماوریسیوس برای گشت در سواحل ایران و «حمایت از ۲۷۰۰ کارشناس نفتی» به سوی آبادان حرکت کرد.^۲

انگلیس که در طول مذاکرات نتیجه‌ای به دست نیاورده بود به ارباب دولت ایران پرداخت؛ حتا رزمناوهای خود را به سواحل ایران نزدیک کرد. انگلیس انتظار داشت که از سوی آمریکا حمایت و پشتیبانی شود. مقامات لندن تصمیم داشتند که برنامه حمله نظامی خود را با رمز «دزد دریایی» اجرا کنند و نیروی هفتاد هزار نفری خود را در ساحل پیاده کنند.^۳ اما کمی بعد ژنرال برادلی با طرح دیدگاه آمریکا در این مورد گفت: «حتا اگر انگلیس وارد جنگ شود، آمریکا مجبور نیست نیروی نظامی به ایران ارسال کند. ایران در این لحظه کانون جدی خطر جنگ نیست.»^۴

سیاستمداران آمریکایی معتقد بودند که نه تنها از عملیات نظامی بریتانیای کبیر حمایت نمی‌شود، بلکه به اتحاد شوروی فرصت دخالت خواهد داد. آچسون در نیمه‌های مه ۱۹۵۱ (اردیبهشت ۱۳۳۰) نوشت: «فقط

1. Алиев С.М., Иран: Очерки новейшей истории, с.199-200.

2. Стамболчян А.Г., Внутренняя политика правительства национальной буржуазии Ирана 1951-1953 гг., Ереван, 1984, с. 42.

3. Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle*, p. 56.

4. Элвелл-Саттон Л., Иранская нефть, Москва, 1956, с. 284-255.

در صورت درخواست دولت ایران، یا تلاش کمونیست‌ها برای کودتا در تهران، یا نجات اتباع بریتانیایی از حملات خطرناک می‌توان به نیروی نظامی متوسل شد.^۱

آچسون با شنیدن این‌که بریتانیایی‌ها در تدارک حمله نظامی به ایران هستند، به سفیر بریتانیا در واشنگتن آشکارا گوشزد کرد ایالات متحد از حمله نظامی بریتانیا حمایت نخواهد کرد. سپس ترومن با ارسال تلگرافی به اتلی، نخست‌وزیر بریتانیا، وی را به شروع مجدد مذاکرات با ایران دعوت کرد. هریمن و گروه او پس از چند هفته مذاکرات فشرده مصدق را متقاعد کردند که مذاکرات را با یک گروه انگلیسی دیگر آغاز کند. اما همه تلاش‌های هریمن بیهوده بود، زیرا طرف بریتانیایی با فکر ملی کردن، و طرف ایرانی با هر پیشنهادی غیر از آن مخالف بودند.^۲

این سیاست به اصطلاح «دلسوزانه» آمریکا نسبت به ایران گواه آن است که مقامات واشنگتن به خوبی درک می‌کردند که در صورت دخالت نظامی بریتانیا چه فرصت مناسبی تقدیم شوروی خواهد شد.

بریتانیای کبیر در ۲۵ مه ۱۹۵۱ (۳ خرداد ۱۳۳۰) با استناد به ماده ۲۲ قرارداد ۱۹۳۳ ایران و انگلیس با رجوع به دیوان بین‌المللی لاهه برنده شد. دولت ایران در ۹ ژوئیه ۱۹۵۱ صلاحیت این دیوان بین‌المللی را به رسمیت نشناخت.^۳

در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱ (۲۳ تیر ۱۳۳۰) هواپیمای شخصی هری ترومن به نام «کنستلشن» در فراز آسمان تهران ظاهر شد. آورل هریمن، فرستاده ویژه رئیس‌جمهور و دیپلمات معروفی که از صاحبان صنایع نفت بود،

به تهران آمد. رئیس‌جمهور آمریکا با این کار خواستار نشان دادن اهمیت موضوع بود و می‌کوشید با دخالت مستقیم خود به اختلافات پایان دهد. هریمن به عنوان میانجی میان دولت ایران و نمایندگان بریتانیا که به تهران آمده بودند عمل می‌کرد. او در حقیقت مهم‌ترین شخص این مذاکرات بود. در واقع، این مذاکرات بر سر تسلیم ظاهری تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس به ایران بود. اما فعالیت‌های مربوط به کاوش و استخراج نفت، پالایش و فروش نفت به عهده سازمانی بود که شرکت‌های آمریکایی از جمله «استاندارد اویل آف نیوجرسی» و «آرامکو» در آن نقش اصلی را داشتند. در عین حال، ایالات متحد به ایران وعده تغییرات را داد و پیشنهاد کرد به جای انگلیسی‌ها، کارشناسان خود را بفرستد.

حزب توده در اعتراض به ورود هریمن به تهران در همان روز تظاهراتی برپا کرد. چنان‌که بعداً معلوم شد آن یک توطئه واقعی بود. مصدق به سرلشکر [حسن] بقایی، رئیس شهربانی، دستور داد که تظاهرات را متوقف کند، اما بدون دستور وی به تظاهرکنندگان شلیک نکنند. اما با شدت گرفتن تظاهرات، بقایی بدون اطلاع و موافقت مصدق دستور شلیک داد! اوضاع بیش‌تر با دخالت علی جلیلی و فرخ کیوانی که در اواخر ۱۹۵۰ با سازمان سیا همکاری آغاز کرده بودند از کنترل خارج شد. این مأموریت نیز بهترین محک توانایی‌های آنان به شمار آمد! هدف این توطئه دو چیز بود: یکی کاهش وجهه مصدق و دیگری به وحشت انداختن نمایندگان حزب توده ایران.

1. Katouzian Homa, *Mosaddiq and the Struggle for Power in Iran*, London & New York, 1999, p. 115-116.

2. Mark Gasiorowski and Malcolm Byrne, *Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran* (Syracuse, 2004).

1. Bill James A., "The Eagle and the Lion. The Tragedy of American-Iranian Relations", London, 1988, p. 75.

2. Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle*, pp. 57-58

۳. همان، منوچهر فرمانفرمایان، ص ۳۱۵. مأموریت برای وطنم، محمدرضا پهلوی، ص ۱۱۸.

جنگ علیه شما برعهده خواهم گرفت.» سپس شاه با تکبر می گوید: «احتمالاً به سبب موضعگیری خاص من بود که خبرهای مربوط به جنگ هیچ گاه به واقعیت نپیوست.»^۱

مصدق با پیگیری اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۱ به واحدهای نظامی ایران دستور تصرف پالایشگاه نفت آبادان را صادر کرد و با این کار به فعالیت شرکت نفت ایران و انگلیس در ایران به ظاهر پایان داد. شرکت نفت ایران و انگلیس در ماه سپتامبر بنا به درخواست مصدق کارشناسان فنی خود را از ایران خارج کرد. انگلیسی‌ها مطمئن بودند که بدون کارشناسان فنی خود شرکت ملی نفت ایران دشوار بتواند به حیات خود ادامه دهد. تنها کارشناسان آمریکایی بودند که می توانستند این مشکل را به آسانی حل کنند و این در جهت منافع شرکت‌های نفتی آمریکایی بود و ایران نیز با آن مخالف نبود. در کل، عمدتاً شرکت نفت ایران و انگلیس و آرامکو مدعی تصاحب ذخایر نفت خاورمیانه بودند.

آمریکا از اقدام عملی خودداری کرد، زیرا نه تنها رقیب شرکت نفت ایران و انگلیس بود، بلکه همکار آن نیز بود و قدرت گرفتن شرکت ملی نفت ایران به تجارت نفت دنیا زیان جدی می‌رساند.

کابینه بریتانیای کبیر در ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۱ جلسه برگزار کرد. موریسون وزیر امور خارجه انگلیس در صبح آن روز از واشنگتن بازگشته بود. آن‌جا رئیس جمهور ترومن بدون تشریح برنامه‌های دور و دراز مونوپل‌های آمریکایی به او به روشنی تفهیم کرده بود که ایالات متحد به انگلیس در اعمال زور علیه ایران کمک نخواهد کرد. زمانی که موریسون [در جلسه

1. Mohammad Reza Pahlavi, *Answer to History*, p. 85.

۲. تاریخ ایران، واهان بابوردیان، ص ۶۶۰

کابینه انگلیس] همچنان به ضرورت اعمال نیروی نظامی اصرار می‌کرد و شروط حمله را توضیح می‌داد، نخست‌وزیر کلمنت اتلی که به امور ایران اشتغال داشت به سرعت جلوی او را گرفت و گفت که اعمال زور منتفی است. هیچ یک از اعضای دولت با او مخالفت نکرد!

پس از آن، بریتانیای کبیر در ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۱ (۵ مهر ۱۳۳۰) با شکایت به شورای امنیت سازمان ملل خواستار اعمال فشار بر ایران برای واگذاری استخراج نفت به یک شرکت بین‌المللی شد؛ در این شرکت بی‌گمان سهم عمده نصیب شرکت‌های انگلیسی و آمریکایی می‌شد. اتحاد شوروی، هندوستان و یوگسلاوی در شورای امنیت از ایران حمایت کردند. اتحاد شوروی طبیعتاً تمایلی به حضور نیروهای انگلیسی و آمریکایی در مرزهای جنوبی کشورش نداشت. اما کسی شک نداشت که پس از تأسیس این شرکت «بین‌المللی»، موضوع دفاع از «امنیت» مرزهای جنوبی کشور پیش می‌آید. شرکت ملی نفت ایران منابع بسیار عظیمی داشت، اما فاقد تجهیزات لازم برای استخراج یا فروش آن بود. شاه می‌نویسد: «ما حتا یک نفتکش و دانش اولیه در باره سازمان‌های تجاری نداشتیم. بریتانیایی‌ها هم از این موضوع استفاده کردند.»^۲

باید گفت در زمان ملی کردن نفت ایران ۷۳ درصد نفتکش‌های دنیا در دست شرکت نفت ایران و انگلیس و دیگر شرکت‌های بزرگ نفتی بود.^۳

مصدق در اکتبر ۱۹۵۱ همه کارشناسان انگلیسی را از چاه‌های نفت و پالایشگاه‌ها اخراج کرد. آخرین گروه آن‌ها با رزمناو ماوریسیوس از ایران خارج شدند. یک موافقتنامه تجاری موقت در باره صدور نفت به اتحاد شوروی، چکسلواکی و مجارستان به امضا رسید. اما دولت مصدق پس

1. Новая и новейшая история, N4, 1979, c. 117.

2. Mohammad Reza Pahlavi, *Answer to History*, p. 86.

3. The Iranian Journal of International Affairs, Tehran, 2000, p. 276.

از تهدید آمریکا مبنی بر قطع کمک‌ها به ناچار از اجرای این موافقتنامه منصرف شد.

شورای امنیت بنا به درخواست انگلیس در اول اکتبر ۱۹۵۱ (۸ مهر ۱۳۳۰) در نیویورک تشکیل جلسه داد. در اکتبر ۱۹۵۱ نخست‌وزیر ایران به نیویورک رفت. او در روزهای ۱۵ و ۱۶ آن ماه در شورای امنیت سازمان ملل با ارائه گزارشی به شرح دیدگاه خود در باره اخراج کارشناسان فنی و موضع ایران در باره اختلافات پیش‌آمده پرداخت.

در آن زمان بود که جرج مک‌گی، معاون وزیر خارجه آمریکا، پیشنهاد حل و فصل اختلافات را مطرح کرد. ایران بر اساس ماده ۶ موافقتنامه متعهد شد که نفت خود را به قیمت هر بشکه یک دلار و ده سنت، یعنی شصت و پنج سنت ارزان‌تر از نفت خلیج فارس به عنوان جبران ملی کردن صنعت نفت به بریتانیا بفروشد. مصدق پس از بررسی‌های بسیار با پیشنهاد مک‌گی و آپسون موافقت کرد. آپسون برای مذاکره با ایدن به پاریس رفت، اما ایدن این شروط را نپذیرفت!

آنچه آمریکا در شورای امنیت سازمان ملل به دست آورد این بود که سهام شرکت ملی نفت ایران به بانک جهانی ترمیم و توسعه سپرده شد، یعنی جایی که سرمایه آمریکایی غالب بود.

مصدق هنگام مذاکرات مقدماتی با دو مقام آمریکایی، پل نیتس و جرج مک‌گی، گفته بود: «شما هیچ‌گاه نخواهید فهمید که این در واقع یک مسئله‌ای سیاسی است.» به نظر ما در این مورد حق با مصدق بود. موضوع فقط نفت ایران نبود. به نظر ما موقعیت استراتژیک ایران نیز اهمیت بسیار داشت و انگلیس نمی‌خواست از نفوذش در آن‌جا کاسته شود.

بریتانیایی‌ها احساس می‌کردند که در صورت ملی شدن نفت ایران نوبت به کانال سوئز خواهد رسید و در پی آن نیز موارد مشابه روی خواهد داد.

مصدق پس از رسیدن به قدرت طی پنج ماه برنامه متهورانه‌ای اجرا کرد؛ شرکت نفت ایران و انگلیس را از کشور اخراج کرد، اما به موازات آن صنعت نفت ایران به تعطیلی کشانده شد و خزانه دولت از درآمدهای نفتی محروم ماند. موضوع مصادره اموال شرکت نفت ایران و انگلیس مطرح نمی‌شد، اما دستمزد شصت هزار مستخدم و کارگر ایرانی این شرکت که به اجبار بی‌کار شده بودند می‌بایست پرداخت شود. مصدق با قطع روابط دیپلماتیک با بریتانیای کبیر، سپس با ممانعت از ورود کالاهای انگلیسی به ایران بیهوده تلاش می‌کرد با سرمایه‌گذاران انگلیسی وارد مذاکره شود. اما او موفق به خروج از آن بن‌بست نشد. مصدق پیوسته اعلام می‌کرد که قصد ستیز با مردم انگلیس را ندارد، زیرا آنان پاسخگوی عملکرد شرکت نفت ایران و انگلیس نیستند. اما این اطلاعیه نیز با استقبال روبرو نشد.

ایران بر اساس ماده ۷ قانون ملی شدن صنعت نفت متعهد شده بود که فقط به کشورهای غربی نفت بفروشد. اما چون این کشورها نفت ایران را تحریم کرده بودند و اقتصاد کشور زیان می‌دید، دولت ایران در ۱۲ دسامبر ۱۹۵۱ (۲۰ آذر ۱۳۳۰) اعلام کرد که اگر خریداران سابق شرکت نفت ایران و انگلیس تا ده روز نفت ایران را نخرند، دولت ایران مجاز خواهد بود آن را به هر خریدار دلخواه بفروشد. آمریکا بلافاصله به این تصمیم واکنش نشان داد. لوی هندرسون، سفیر آمریکا در تهران، به دولت ایران «پیشنهاد» کرد که از فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی اتحاد شوروی، چکسلواکی، لهستان و مجارستان اجتناب ورزد، در غیر

این صورت، ایالات متحد خط‌مشی خود نسبت به ایران را تغییر خواهد داد.^۱ برای آن‌ها چندان مهم نبود که ایران در طول سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۳ تنها سه نفتکش، یعنی کم‌تر از چیزی که شرکت نفت ایران و انگلیس در یک روز تولید می‌کرد، نفت فروخته است و مردم در وضعیت بسیار دشواری قرار دارند. صنعت نفت ایران رو به سراشیبی بود، چراکه حجم آن از ۶۶۰ هزار بشکه در سال ۱۹۵۰ و ۳۴۰ هزار بشکه در ۱۹۵۱ به تنها بیست هزار بشکه در ۱۹۵۲ رسیده بود.^۲

علت اجرایی شدن تحریم نفت ایران عدم کمبود نفت در آن زمان بود. شرکت نفت ایران و انگلیس به سرعت به صرفه‌جویی ارزی پرداخت و به افزایش استخراج نفت [ارزان‌تر] در کشورهای دیگر، به خصوص کویت، پرداخت. بدین‌سان نفت ایران پس از مدتی در بازار جهانی منزوی شد. شاه می‌نویسد: «مصدق همواره پافشاری می‌کرد که جهان نمی‌تواند بدون نفت ایران باقی بماند و ایران در مقابل، بدون برخورداری از هیچ کمک خارجی کاملاً قادر است نفت خود را بفروشد. مصدق به خاطر همین طرز فکر بود که با پذیرش هر نوع پیشنهادی مخالفت کرد... مقامات شرکت نفت انگلیس و ایران کارهای خود را کاملاً تعطیل کردند، و به دنبال آن نه تنها از پرداخت حق‌الامتیاز به دولت ایران طفره رفتند، بلکه جلو فروش نفت ایران را نیز گرفتند.»^۳ ایرانی‌ها واقعاً فکر می‌کردند که غرب بیش از ایران ضرر می‌کند، که بی‌گمان تصور اشتباهی بود.

در ۱۱ فوریه ۱۹۵۲ (۲۱ بهمن ۱۳۳۰) [روبرت] گارنر، معاون [بانک]

جهانی ترمیم و توسعه، به تهران آمد. او گفت که در تهران در باره شروع مجدد فعالیت‌های نفت ایران مذاکراتی انجام خواهد داد.

در اوایل ۱۹۵۲ مصدق برای خروج از وضعیت دشوار اقتصادی برنامه‌ای غیرقابل اجرا با عنوان «اقتصاد بدون نفت» مطرح کرد. مصدق به ناگهان اعلام کرد این امید که با ملی کردن شرکت نفت ایران و انگلیس همه مشکلات کشور حل خواهد شد و به خصوص به استقلال اقتصادی خواهند رسید خیالی بیش نیست. اگرچه تا رسیدن به نخست‌وزیری مرتباً اعلام می‌کرد که نفت کشور همه مشکلات را حل خواهد کرد. نفت تنها ثروت ایران نبود، اما برای بهره‌برداری از دیگر منابع طبیعی کشور مبالغ هنگفتی نیاز بود. مصدق برای به دست آوردن این مبلغ بار دیگر از ایالات متحد درخواست کمک کرد. وزارت امور خارجه آمریکا در پاسخ به این درخواست اعلام کرد که ایران می‌تواند این مبلغ را با آغاز دوباره فعالیت‌های نفتی به دست بیاورد.

در تابستان ۱۹۵۲ مصدق قانونی به امضا رساند که بر اساس آن زمینداران باید ۲۰ درصد محصول خود را به دولت دهند. ۱۰ درصد آن به روستاییان و ۱۰ درصد برای پرداخت وام به روستاییان به بانک‌های تازه تأسیس کشاورزی تخصیص می‌یافت. برنامه اخذ مالیات به خصوص از ثروتمندان با جدیت آغاز شد. هر کس با این مصوبه مخالفت می‌کرد به دستور وی دستگیر و اموالش مصادره می‌شد.^۱ بدیهی است که این اقدامات، به خصوص در طبقه ثروتمند ایران، نارضایی پدید می‌آورد.

انگلیسی‌ها در ژوئن ۱۹۵۲ تهدید خود را عملی کردند و از فروش نفت ایران در بازارهای جهانی جلوگیری کردند. آن‌ها نفتکش «رزماری»

1. Туганова О.Э., Политика США и Англии на Ближнем и Среднем Востоке, с. 49, Новое Время, N3, 1980, с. 29.

2. Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle*, p. 61.

3. Mohammad Reza Pahlavi, *Answer to History*, p. 85.

را با هزار تن نفت در بندر توقیف کردند.^۱ دادگاه [مستعمراتی] عدن اعلام کرد که محموله نفت کشتی‌های ایتالیایی و ژاپنی متعلق به انگلیس است. با این حال، این کار فقط در عدن با موفقیت همراه بود، اما دادگاه‌های ایتالیا و ژاپن قرارداد امضاشده با ایران را به رسمیت شناختند.^۲

آمریکا به دولت ایران مرتباً پیشنهاد می‌کرد که با حل و فصل اختلافات نفتی با انگلیس، کنسرسیوم را جایگزین شرکت نفت ایران و انگلیس کند. مصدق این گزینه را برای ایران غیرقابل پذیرش می‌دانست و در این باب اعلام کرد: «بهتر آن است که مستقل باشیم و سالانه یک تن نفت بفروشیم، تا این که ۳۲ میلیون تن نفت بفروشیم و نوکر انگلیس باشیم.»^۳

وقتی قوام‌السلطنه برای چند روز جانشین مصدق شد، لوئی هندرسون سفیر آمریکا در ۱۹ ژوئیه ۱۹۵۲ (۲۸ تیر ۱۳۳۱) ضمن ملاقات رسمی با وی در باره روابط ایران و ایالات متحد گفتگویی طولانی انجام داد. اما چنان‌که می‌دانیم مردم با دیدن قوام در سمت نخست‌وزیری شورش کردند و در حمایت مصدق تظاهراتی چند هزار نفری بر پا شد. ارتش تلاش کرد تظاهرات را پراکنده کند. در درگیری‌ها شصت‌ونه نفر کشته و حدود ۷۵۰ نفر زخمی شدند.^۴ قوام تنها پس از پنج روز استعفا داد و از کشور خارج شد. مصدق بار دیگر به مقام نخست‌وزیری رسید.

آچسون با تأیید ترومن برای تغییر موضع قاطع ایران پیشنهاد می‌کرد که در مقابل بهره‌برداری آتی از نفت، موقتاً وامی به مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار اعطا کند. مصدق این پیشنهاد را نیز رد کرد. آچسون گفت که تحولات ایران ممکن است روابط ایران و آمریکا را نیز مختل کند «و پس

از آن دیگر هیچ چیز نمی‌تواند کشور را از حزب توده کمونیستی نجات دهد.»^۱

محمدرضا شاه سال‌ها بعد با انتقاد از سیاست مصدق می‌نویسد: «مصدق حتا در زمانی که شرکت نفت ایران و انگلیس با ایده ملی کردن نسبی موافقت کرد و آماده مذاکره بود از معامله خودداری کرد. واقعیت این است وقتی دولت بریتانیا هیئت استوکس را به تهران فرستاد آن‌ها با اصل ۵۰-۵۰ که سال‌ها از آن اجتناب می‌کردند موافق بودند. اما مصدق نه تنها این را، بلکه پیشنهاد میانجیگری‌های بعدی هریمن، چرچیل، ترومن، بانک جهانی، آیزنهاور و دیوان بین‌المللی را رد کرد.»^۲ علاوه بر آن، مصدق در ۱۶ اکتبر ۱۹۵۲ روابط سیاسی با انگلیس را قطع کرد.^۳

اما چنان‌که آقایی می‌نویسد، شاه پیش‌تر از آن، در اکتبر ۱۹۵۲ در مجلس از سیاست ملی کردن مصدق آشکارا حمایت کرده بود. شاه حتا گفته بود: «تا زمانی که او سیاست ملی کردن را پیش می‌برد، من باید بیش از هر کس دیگر به او کمک کنم.»^۴ اما خود محمدرضا سال‌ها بعد کاملاً خلاف آن را گفت و نوشت: «در ماه ژوئن ۱۹۵۲ [تیر ۱۳۳۱] دیگر مشخص شده بود که بیش از آن قادر نیستم به مردی که کشور را به ورشکستگی می‌کشاند اعتماد کنم. زیرا از زمان ملی کردن نفت، ما نتوانسته بودیم حتا یک قطره نفت بفروشیم؛ امید به هیچ‌گونه توافقی وجود نداشت؛ برنامه عمرانی هفت‌ساله متوقف مانده بود؛ و همه رو به سوی پرتگاه حرکت می‌کردیم.»^۵

1. Lenczowski George, *American Presidents and The Middle East*, p. 35.

2. Mohammad Reza Pahlavi, *Answer to History*, p. 85.

۳. سیاست خارجی آمریکا و شاه، مارک ج. گازیورسکی، تهران، ص ۱۲۱.

4. Агаев С.Л., *Иран в прошлом и настоящем*, с. 131.

5. Mohammad Reza Pahlavi, *Answer to History*, p. 86.

1. Элвелл-Саттон Л., *Иранская нефть*, с. 370.

2. Lenczowski George, *The Middle East In World Affairs*, New York, 1956, p. 198.

3. Lenczowski George, *American Presidents and The Middle East*, p. 35.

4. Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle*, p. 62.

اما محمد مصدق بسیار خوب می‌دانست که ایران برای صدور نفت در آن اوضاع نیاز ضروری به نفتکش و کارشناس دارد. مصدق اعلام کرد: «در باره همین موضوع است که می‌خواهیم با انگلیسی‌ها مذاکره کنیم. اگر آن‌ها بخواهند می‌توانند با ما همکاری کنند. نفت از آن ایران است و ما به هیچ وجه نمی‌خواهیم حکومت سابق شرکت نفت ایران و انگلیس را محفوظ بداریم.»

سیاست مصدق بر دو اصل مهم استوار بود:

۱. اختلال و منع همکاری‌های آمریکا و بریتانیا در مورد مسئله ایران؛
۲. تأکید بر این که قطع کمک‌های آمریکا ایران را «قربانی» کمونیست‌ها خواهد کرد.

اما محاسبات مصدق برای ایجاد اختلاف میان ایالات متحد و بریتانیای کبیر اشتباه از آب درآمد. او در عمل با تشویق آمریکا برای نفوذ در ایران امیدوار بود که از آمریکا کمک مالی دریافت کند و برای استخراج و فروش نفت ایران با شرکت‌های آمریکایی قرارداد دریافت کمک‌های فنی امضا کند. اما امیدهای وی به باد رفت. دولت آمریکا پس از ملی شدن شرکت نفت ایران و انگلیس با ادامه کمک‌های ناچیز مالی و نظامی به ایران به این نتیجه رسید که در آینده همراه انگلیس در بهره‌برداری نفت کشور شرکت کند. مصدق در آن زمان نیز که فکر می‌کرد اقتصاد جهان بدون نفت ایران قادر به ادامه حیات نیست و ایران با استفاده از این موضوع امکان خواهد یافت که نفت خود را بدون در نظر گرفتن دیدگاه‌های شرکت‌های نفتی مستقلاً به فروش رساند در اشتباه بود. ایالات متحد از قطع صدور نفت ایران سود بسیار برد، زیرا در کشورهای دیگر منطقه، بخصوص کشورهای عربی، میزان استخراج نفت را افزایش داد. این کار سودی کلان نه تنها برای شرکت‌های آمریکایی، بلکه حکام آن کشورها به ارمغان آورد.

انگلیس که متابع اصلی نفت خود را از دست داده بود مجبور شد مقداری نفت از شرکت‌های آمریکایی خریداری کند و این به معنای از دست دادن روزی یک میلیون دلار بود.

در عمل، مصدق از همان آغاز با خودداری از فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی گمان می‌کرد رضایت ایالات متحد را به دست خواهد آورد. او با دیدن این که از سیاست وی، چنان‌که باید، قدردانی نمی‌شود بر آن شد تا به واشنگتن نشان دهد ایران می‌تواند به دنیای سوسیالیستی نیز گرایش نشان دهد. اما این فقط شانتاژ محض بود.

آنتونی ایدن در خاطرات خود در باره سال ۱۹۵۱ می‌نویسد: «ما از ایران بیرون افتادیم، ما آبادان را از دست دادیم، موقعیت ما در خاورمیانه روزبه‌روز بدتر شد. چرچیل دولت کارگری را که بر سر قدرت بود مقصر می‌دانست. چرچیل می‌گفت: 'اگر انگلیس یک دولت قوی محافظه‌کار می‌داشت، هرگز در ایران چنین بحرانی ایجاد نمی‌شد.'^۱

اما به نظر ما بریتانیای کبیر هرگونه دولت هم که می‌داشت، باز هم شاهد چنین رویدادهایی در تاریخ ایران می‌بودیم. اما انگیزه اظهارات چرچیل نزدیک شدن انتخابات مجلس بود و او طبیعتاً مایل بود که نمایندگان جناح بسیار محافظه‌کار به قدرت برسند.

آمریکا در عین حال مایل بود مسئله را هر چه زودتر حل کند، زیرا موارد مشابه دیگری در منطقه بودند که امکان داشت مانند نمونه ایران قیام کنند؛ و این به سود آمریکا نبود. اما آن‌ها اجتناب‌ناپذیر بودند و به موازات ملی شدن نفت ایران خواست‌های مردم خاور نزدیک و میانه افزایش یافت. مردم خواستار اخراج امتیازداران خارجی از کشورهای

خود بودند. اما حکومت‌های این کشورها اصرار می‌کردند که میزان حق‌السهم را افزایش دهند. برای مثال، لبنان که خط لوله نفت آمریکا از خاک آن می‌گذشت هفت میلیون دلار بابت حق‌السهم دریافت می‌کرد، اما حالا خواستار رساندن آن به ۱۰۰ میلیون دلار بود. در ۱۹۵۳ در پورت سعید در کرانه دریای مدیترانه که نقطه انتهایی خط لوله نفت بود تظاهرات اعتراض‌آمیزی بر پا شد. تظاهرکنندگان خواستار اخراج شرکت‌های آمریکایی از لبنان بودند. دیگر کشورهای عربی نیز چنین تقاضایی مطرح کردند. کشورهای خاور نزدیک نیز به پیروی از ایران بر ضد انحصارهای نفتی به پا خاستند. در فوریه ۱۹۵۲ در کویت نخستین بار کارکنان «کویت اویل کمپانی» دست به اعتصاب زدند. کارکنان (همانند کارگران نفت ایران) تقاضای افزایش دستمزد، وسایل ایاب و ذهاب، مسکن و بهبود امکانات بهداشتی و تأمین آب آشامیدنی کردند. اعتصاب بزرگی نیز در «کمپانی نفت عراق» در بصره روی داد. ۴۶۰۰ کارگر مصری در دسامبر ۱۹۵۲ از دولت مصر خواستار ملی کردن «شرکت بین‌المللی کانال سوئز» شدند.^۱

شرکت‌های نفتی آمریکایی و انگلیسی اندکی بعد به ناچار در مفاد قراردادشان با عربستان سعودی، عراق و کویت تجدید نظر کردند. بر اساس قراردادهای جدید مقرر شد که میزان پرداختی شرکت‌های نفتی به دولت محلی ۵۰ درصد درآمد حاصله باشد. این اصل در عربستان سعودی (۱۹۵۰)، کویت (۱۹۵۱)، عراق (۱۹۵۲) و قطر (۱۹۵۲) نیز برقرار شد.

دعای ایالات متحد نسبت به نفت خاور نزدیک و میانه هر سال

افزایش می‌یافت. برای مثال در سال ۱۹۳۹ میزان ۷۰ درصد ذخایر نفتی این منطقه در دست انگلیسی‌ها بود، اما در ۱۹۵۴ این میزان به ۲۸ درصد کاهش یافت و به جای آن سهم آمریکایی‌ها از ۱۵ درصد به ۶۵ درصد رسید.^۲

در سال ۱۹۵۲ پس از انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا موضع واشنگتن نسبت به مسئله نفت ایران کاملاً دگرگون شد. باید گفت که مصدق فکر می‌کرد رئیس‌جمهور جدید به ایران کمک خواهد کرد، از این رو، همه پیشنهادهای دولت ترومن را رد کرد. اما مصدق در محاسبات خود اشتباه می‌کرد. کلاً از سال ۱۹۵۲ به بعد طرف انگلیسی و آمریکایی چندان تمایلی به حل و فصل مسئله از طریق مذاکرات نشان نمی‌دادند، زیرا مصدق انعطاف‌ناپذیر بود.

دوایت آیزنهاور، رئیس‌جمهور جدید آمریکا، با چرخشی تند و کنار گذاشتن سیاست دولت پیشین به حمایت از منافع شرکت‌های نفتی آمریکایی برخاست. او اوایل سال ۱۹۵۳ (زمستان ۱۳۳۱) در مصاحبه‌ای مطبوعاتی اعلام کرد: «دولت آمریکا برای جلوگیری از خطر کمونیسم در ایران از هیچ اقدام ضروری دریغ نخواهد کرد.»^۳ چارلز بولن از مقامات وزارت امور خارجه آمریکا نیز چنین گفت: «اگر ایران کمونیستی شود، عراق و احتمالاً مابقی خاورمیانه نیز کمونیستی می‌شود و موقعیت ما به هر حال از دست می‌رود. بنابراین ما باید به هر قیمتی سعی خود را بر نجات ایران از کمونیسم متمرکز کنیم.»^۴

چرخش تند سیاست خارجی ایالات متحد می‌تواند عامل دیگری نیز

۱. Там же, с. 74.

۲. Нишанов М., "Американский империализм и государственный переворот 19 августа 1953г. В Иране", Материалы по Востоку. Ташкент, 1966, с. 39.

۳. فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۴، تهران، ۱۳۷۹، ص ۹۲-۹۳.

1. Самыловский И.В., Экспансия американского империализма на Ближнем и Среднем Востоке, с. 111-113.

داشته باشد. برای رقابت انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا در ۱۹۵۲ مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار صرف شده بود و بنا به اظهارات فرانک ادواردز، مجری سابق رادیو، نصف این مبلغ را تولیدکنندگان نفت برای آیزنهاور تأمین کردند.^۱ بارنت مولر محقق آمریکایی می نویسد: «واقعیت این است که در شرایط کنونی بدون حمایت مالی کلان سرمایه داران کسی نمی تواند به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شود. اکنون ۱۰۰ سال است که چنین است.»^۲ جمهوری خواهان جانشین دموکرات ها در کاخ سفید شدند؛ پشت سر آن ها به طور سنتی خانواده راکفلر ایستاده بود. طبیعی است که آیزنهاور پس از انتخاب شدن به ریاست جمهوری از منافع تولیدکنندگان نفت در کشورهای خاور نزدیک و میانه دفاع می کرد. آیزنهاور اظهار می داشت که موافقتنامه های نفتی به آمریکا برای تحقق اهداف خود در خاورمیانه کمک خواهند کرد. این اهداف چنین بودند: تصاحب معادن و در وهله نخست ذخایر نفت کشورهای خاورمیانه، تعمیق نفوذ خود در این کشورها و تبدیل آن ها به مراکز استراتژیک خود.

درو پرسون نظریه پرداز معروف آمریکایی در وزارت امور خارجه آمریکا بر این نظر بود که دشوار بتوان مقامی پیدا کرد که به نحوی با انحصارات نفتی در ارتباط نباشد. خودتان قضاوت کنید، دین آچسون وزیر امور خارجه از رؤسای شرکتی بود که امور حقوقی «استاندارد اویل آو نیوجرسی» را انجام می داد. دیوید بریوس، معاون اول وزیر امور خارجه، با شرکت «گالف اویل» ارتباطات خانوادگی داشت. مادر او یکی از هفت تولیدکننده برتر نفت و کارشناس مالی بود. همسر نخست دیوید بریوس، دختر اندرو ملون میلیاردر بود که در بانک «و. آ. هریمن و شرکا» متعلق

به آوزل هریمن کار می کرد. پل نیتسن، رئیس بخش برنامه ریزی سیاسی وزارت امور خارجه، با نوه پرات، تولیدکننده بزرگ نفت، ازدواج کرده بود. باید گفت که نلسون راکفلر رئیس «کرنول پترولیوم» در سال ۱۹۵۱ در کابینه ترومن رئیس کمیته مشورتی توسعه بین المللی بود. همین کمیته بود که کاخ سفید را مکلف به اجرای «اصل چهار برنامه ترومن» کرد.^۱ وزارت امور خارجه آمریکا در ماه های نوامبر و دسامبر ۱۹۵۲ (پاییز ۱۳۳۱) با رؤسای شرکت های نفتی مشاوره هایی با هدف تأسیس کنسرسیوم بین المللی برای بهره برداری از نفت ایران انجام داد. باید گفت که سیاست آمریکا در خاور نزدیک و میانه بدون توجه به این که رئیس جمهور از کدام حزب باشد تغییر اساسی نمی یافت. هم دموکرات ها و هم جمهوری خواهان از منافع انحصارهای بزرگ آمریکایی دفاع می کردند. این بی گمان به منافع انحصارهای نفتی خود در خاور نزدیک و میانه نیز مربوط بود. اما از میان آن دو، حزب جمهوری خواه با انحصارهای نفتی روابط نزدیک تری داشت. راکفلرها و ملونها که بر شکل گیری مسیر سیاست خارجی آمریکا تأثیر بسیار زیادی داشتند کارشان در اصل بهره برداری از نفت خاور نزدیک بود.

پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس در فوریه ۱۹۵۳ (زمستان ۱۳۳۱) به دولت ایران ارائه شد. در آنجا آمده بود که در صورت پذیرش این پیشنهاد، آمریکا ۱۳۵ میلیون دلار نفت خریداری خواهد کرد و ۱۰۰ میلیون دلار وام به ایران پرداخت خواهد شد.^۲ این پیشنهاد نیز نتیجه مثبتی نداد. آمریکا به دلیل این که نخست وزیر ایران در حال مبارزه با کمونیسم است، کمک های معینی به دولت مصدق انجام می داد. آیزنهاور رئیس جمهور

1. Новое Время, N3, 1980, с. 28.

2. Туганова О.Э., Политика США и Англии на Ближнем и Среднем Востоке, с. 50.

1. O'Коннор, Империя нефти, с. 280.

2. Боронов Р., Нефть и политика США на Ближнем и Среднем Востоке, с. 13.

آمریکا در مارس ۱۹۵۳ هنگام گفتگو با ایدن وزیر امور خارجه انگلیس گفته بود: «به احتمال زیاد برای نگهداری حکومت مصدق آماده است تا بر شرکت‌های نفتی آمریکایی فشار وارد کند و تن به سازش‌هایی چشمگیر بدهد، زیرا مصدق تنها امید غرب در ایران است.»^۱

اما به نظر ما این اظهارات به قصد گمراه کردن مصدق و تلقین این فکر به او و مردم ایران بود که رئیس‌جمهور جدید آمریکا خواستار رعایت حقوق و خواسته‌های مردم ایران است. علاوه بر آن، شرکت‌های نفتی آمریکایی خواستار کارشکنی در مذاکرات ایران و انگلیس، و حتا شکست مذاکرات بودند، تا از این طریق فرصتی به دست آورند و مذاکرات محرمانه با شرکت‌های نفتی انگلیسی را به اتمام برسانند.

به احتمال زیاد رئیس‌جمهور آمریکا در آن دیدار تلاش کرده بود که موضع ایالات متحد در باره مسئله نفت ایران را به وزیر خارجه انگلیس نشان دهد، با این چشمداشت که بریتانیای کبیر در مذاکره با شرکت‌های نفتی آمریکایی گذشت‌های واقعی انجام دهد. نتیجه چندان دیر نشد.

به زودی رؤسای شرکت‌های نفتی انگلیسی و آمریکایی پیرامون نفت ایران به توافق رسیدند و ۴۰ درصد سهام شرکت نفت ایران و انگلیس به شرکت‌های نفتی آمریکایی داده شد. بلافاصله پس از آن، موضع آیزنهاور نسبت به دولت مصدق کاملاً تغییر یافت. او فقط پنج ماه پس از دیدار با آنتونی ایدن، حتا با کودتای نظامی در ایران که در ۱۹ اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) روی داد موافقت کرد. در نتیجه، سرلشکر فضل‌الله زاهدی [در ۲۲ مرداد] به نخست‌وزیری منصوب شد.

نیویورک تایمز در شماره ۲۶ اوت ۱۹۵۳ مقاله جالبی منتشر کرد. در این مقاله آمده بود که نگرانی انحصارهای نفتی از ملی شدن صنعت نفت

ایران نه به سبب پرداخت غرامت به شرکت نفت ایران و انگلیس، که بیش‌تر به سبب شکستن احتمالی قیمت نفت بازارهای جهانی در پی موفقیت دولت مصدق در صدور نفت کشور بود. در مقاله دیگری که در شماره ۳۰ اوت چاپ شد، آمده بود: «اگر نفت ایران مستقل از کارتل‌ها وارد بازارهای جهانی می‌شد، آن‌گاه انعکاس آن در قیمت جهانی نفت بسیار منفی می‌بود. واقعاً با توجه به این نگرانی‌ها بود که کارتل‌های بین‌المللی مانع از ورود نفت ایران به بازارهای جهانی شدند.»^۱

هربرت هوور مشاور دالس، وزیر خارجه آمریکا، در نیمه‌های اکتبر ۱۹۵۳ (مهر ۱۳۳۲) برای مذاکره در باره نفت ایران به تهران آمد. دولت جدید ایران به ریاست نخست‌وزیر زاهدی خواست‌های انحصارهای نفتی را با تمام وجود برآورده می‌کرد و برنامه ملی کردن را کنار گذاشته بود. در اوایل اکتبر ۱۹۵۳ (مهر ۱۳۳۲) با کمک واشنگتن تلاش برای برقراری مجدد روابط متقابل دولت‌های بریتانیای کبیر و ایران آغاز شد. انگلیس در اواخر ۱۹۵۳ برقراری روابط دیپلماتیک را پیش‌شرط آغاز مجدد مذاکرات نفت مطرح کرد. دولت ایران ابراز تمایل کرد که دیپلمات‌هایی به کشور فرستاده شوند که قبلاً در ایران فعالیت نکرده باشند. روابط رسمی دیپلماتیک میان انگلیس و ایران مجدداً در ۵ دسامبر (۱۴ آذر) برقرار شد.

اما نمایندگان آمریکا و انگلیس در باره میزان سهام شرکت‌های انگلیسی و آمریکایی در کنسرسیوم نفت اختلاف نظر داشتند. این موضوع در ۱۵ دسامبر ۱۹۵۳ (۲۴ آذر ۱۳۳۲) در لندن در جلسه مشورتی شرکت‌های بزرگ نفتی انگلیسی، آمریکایی و فرانسوی که به ابتکار فریزر، نماینده مدیریت شرکت نفت ایران و انگلیس، برگزار شد حل و فصل شد.

1. *New York Times*, 26.08.1953, 30.08.1953.

1. Eden A., *The Memoirs of Sir Anthony Eden*, London, 1960, p. 212.

نمایندگان آمریکایی اصرار داشتند هر اندازه سهم انگلیسی‌ها کم‌تر و سهم آمریکایی‌ها بیش‌تر باشد، به همان میزان احتمال پذیرش برنامه کنسرسیوم نفت از سوی ایران بیش‌تر خواهد شد. انگلیسی‌ها پیشنهاد هوور را مبنی بر این‌که تنها ۲۵ درصد سهام به انگلیس داده شود، رد کردند و به جای آن خواستار حداقل ۵۰ درصد سهام شدند.

در اوایل آوریل ۱۹۵۴ (فروردین ۱۳۳۳) هیئت نمایندگی کارتل‌های بین‌المللی نفت به ریاست هاردن نماینده «استاندارد اویل آو نیوجرسی» به تهران آمد. در مذاکرات تهران، که از ماه آوریل آغاز شده بود، هربرت هوور (پسر) و راجر استیونس سفیر انگلیس به عنوان ناظر شرکت کردند. سرانجام در ۱۰ آوریل (۲۱ فروردین ۱۳۳۳) موافقتنامه در لندن امضا شد و یک کنسرسیوم بین‌المللی نفت متشکل از هشت شرکت بزرگ نفتی جهان برای بهره‌برداری از نفت ایران تشکیل شد.

آمریکایی‌ها اظهار داشتند دیگر لزومی به بازگشت کارشناسان انگلیسی به ایران نیست، زیرا بهتر آن است که بازسازی صنعت نفت به کارشناسان کشوری دیگر، به خصوص آمریکا سپرده شود.

در ۵ اوت ۱۹۵۴ (۱۴ مرداد ۱۳۳۳) با انتشار اطلاعیه‌های رسمی در تهران و لندن مفاد قرارداد جدید نفتی روشن‌تر شد. دولت ایران امتیازاتی بیش از تصور ایرانی‌ها به انگلیس بخشید. اعتبار قرارداد جدید تا سال ۱۹۷۹ بود و پس از آن تا ۱۹۹۴ قابل تمدید بود. انحصار اکتشاف، استخراج و فروش نفت در اختیار کنسرسیوم قرار گرفت. همان‌گونه که اولی ساتتون می‌نویسد، مهم آن بود که دولت ایران از نظارت مستقیم بر عملیات تولید منصرف شد و با واگذاری آن به کنسرسیوم موافقت کرد.^۱

۱. Элвелл-Саттон Л., Иранская нефть, с. 399-400.

پیشنهاد کنونی بریتانیای کبیر به ایران کم‌تر از چیزی بود که شرکت نفت ایران و انگلیس در مذاکرات بی‌نتیجه سال ۱۹۵۱ پیشنهاد می‌کرد.

سهام شرکت نفت ایران و انگلیس در کنسرسیوم ۴۰ درصد بود. رویال داچ شل ۱۴ درصد و پنج شرکت آمریکایی گالف اویل کورپوریشن، استاندارد اویل کمپانی (نیوجرسی)، استاندارد اویل کمپانی آو کالیفرنیا و تگزاس کمپانی هر یک ۸ درصد (جمعاً ۴۰ درصد) و کمپانی فرانسز دپترول ۶ درصد سهم داشتند.^۲ شرکت نفت ایران و انگلیس برای اجتناب از سوءاستفاده‌های بیش‌تر، از دسامبر ۱۹۵۵ به شرکت نفت بریتانیا تغییر نام یافت. شرکت نفت بریتانیا به عنوان وارث شرکت نفت ایران و انگلیس در مقابل پرداخت ۶۰ درصد سهام به شرکت‌های یادشده ۶۰۰ میلیون دلار دریافت کرد. ده سنت از هر بشکه نفت صادرشده برای این پرداخت‌ها در نظر گرفته شد.^۳

بر اساس این قرارداد، ایران در سه سال آینده سالانه ۴۲۰ میلیون دلار درآمد به دست می‌آورد و به گروه تولیدکنندگان نفت جهان بازمی‌گشت. در عین حال، ایران مکلف می‌شد در طول ده سال بیست‌وپنج میلیون لیتر استرلینگ معادل هفتاد میلیون دلار برای ملی کردن صنعت نفت غرامت بپردازد. هم قرارداد کنسرسیوم و هم قرارداد گذشت متقابل می‌بایست در مجلس ایران تا ۲۴ اوت به تصویب برسد. قرارداد کنسرسیوم می‌بایست

۱. در فوریه ۱۹۰۷ شرکت هلندی «رویال داچ» و شرکت انگلیسی «شل» که اوضاع مالی وخیمی داشتند، قرارداد ادغام را امضا کردند و بر اساس آن ۶۰ درصد سهام به «رویال داچ» و ۴۰ درصد سهام به «شل» تعلق یافت. ن.ک:

A.A. Фурсенко "Нефтяные войны" (конец XIX-начало XXв.), Ленинград, 1985, с. 94.
2. Avery Peter, *Modern Iran*, p. 453-454.
3. Нефтяная промышленность капиталистических стран Западной Европы, Ближнего и Среднего Востока, Дальнего Востока, Канады и Латинской Америки, Москва, 1959, с. 125.

به تأیید سران کشورهای دو طرف برسد. کنسرسیوم تضمین می‌کرد که در سه سال اول حداقل هشتاد میلیون مترمکعب (۵۰۰ میلیون بشکه) مواد خام و فرآورده صادر کند. میزان تولید برای نیازهای داخلی نیز پنج میلیون مترمکعب بود. در سال اول حداقل ۱۷/۵ میلیون مترمکعب و در سال دوم ۲۷/۵ و در سال سوم ۳۵ میلیون مترمکعب تولید می‌شد. با این برنامه ایران می‌توانست به سطح تولید سال ۱۹۵۰ برسد!

پس از برقراری روابط دیپلماتیک و تبادل سفیر، در فوریه ۱۹۵۴ هیئت بزرگی از سرمایه‌گذاران ایرانی برای خرید ماشین‌آلات کشاورزی به مبلغ یک میلیون لیره استرلینگ رهسپار بریتانیای کبیر شد. در نوامبر همان سال دولت انگلیس وامی به مبلغ ده میلیون لیره استرلینگ برای خرید کالاهای انگلیسی و استفاده از خدمات آن‌ها به ایران اختصاص داد.

از اطلاعاتی که از موافقتنامه جدید منتشر شده است می‌توان نتیجه گرفت که اساس آن تقریباً همان مفادی بود که شرکت نفت ایران و انگلیس پیشنهاد می‌کرد و از سوی ایران قاطعانه رد می‌شد. برای مثال، مدت اعتبار امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس تا ۱۹۹۳ بود و مدت اعتبار قرارداد کنسرسیوم بیست و پنج سال، با اختیار تمدید سه دوره پنج‌ساله به مدت پانزده سال، که همان سال ۱۹۹۴ به دست می‌آید. از بررسی مفاد دیگر موافقتنامه‌ها روشن می‌شود که همه عملیات استخراج، تصفیه، صدور و فروش نفت از سوی کنسرسیوم انجام می‌شد و در مدیریت آن غیر از دو ایرانی همه دیگر اعضا خارجی بودند. سرانجام

1. Joint Statement Issued by the Government of Iran and the Consortium of Oil Companies, Tehran, August 5, 1954, Document on American Foreign Relations 1954, New York, 1955, p. 385-387.
Iran and Oil Group Initial Agreement to Resume Output, by Welles Hagen, August 6, 1954, *New York Times*, <http://www.nytimes.com/library/world/mideast/080654iran-output.html>

میزان پرداخت حق‌الامتیاز ۵۰ درصد تعیین شد، اما آن شامل مالیات‌های دولتی، تعرفه‌های گمرکی و غیره نیز بود. لذا برای دانستن میزان واقعی حق‌الامتیاز باید مواد پیش‌گفته را از آن کم کرد. غیر از آن، یکی از نقاط ضعف موافقتنامه این بود که دولت ایران مکلف می‌شد ظرف مدت ده سال بیست و پنج میلیون لیره استرلینگ به عنوان جبران خسارت به شرکت نفت ایران و انگلیس پرداخت کند. همچنین در مقابل استهلاک تجهیزات سالانه ۶/۷ میلیون لیره استرلینگ از درآمد کسر می‌شد. بنابراین دشوار بتوان از میزان دقیق درآمد نفتی ایران در ده سال نخست بهره‌برداری از ذخایر نفتی اطلاعاتی به دست آورد. کنسرسیوم از طریق دو شرکت جدید ایرانی، یعنی شرکت اکتشاف و استخراج نفت و شرکت پالایش نفت که در هلند به ثبت رسیده بودند فعالیت می‌کرد.

شرکت ملی نفت ایران صاحب صوری همه معادن و اموال اعلام شد، اما اختیارات به‌دست‌آمده از توافق با کنسرسیوم بین‌المللی نفت را به دو شرکت مذکور واگذار می‌کرد؛ اولی مجوز اکتشاف و استخراج نفت و دومی بهره‌برداری از پالایشگاه‌های نفت را به دست می‌آورد.

در ۱۹۵۴ در عمل تنها چاه‌های نفت نفت‌شهر - با استخراج سالانه ۳۰۰ هزار تن نفت - و پالایشگاه‌های کرمانشاه و نفت‌شهر در دست شرکت ملی نفت ایران ماند!

کنسرسیوم بین‌المللی نفت پیشنهاد ایران مبنی بر اشتغال صرف به فروش نفت را نپذیرفت و شرکت ملی نفت ایران فقط مالک صوری و حقوقی صنعت نفت باقی ماند. دولت ایران اجازه ورود مستقل به بازار

1. Шарипов У.З., "Эволюция нефтяной политики иранского государства в 50-70-х годах", Иран. Проблемы экономического и социального развития в 60-70-е годы, М., 1980, с. 67.

جهانی را نداشت و تنها به داشتن حق نظارت کنسرسیوم در ایران رضایت داد. سود حاصل از نفت می‌بایست به طور برابر میان دولت و کنسرسیوم تقسیم شود. در واقع مجلس و سنا نمی‌توانستند هیچ تغییری در موافقتنامه به‌دست آمده با کنسرسیوم بدهند. هوارد پیچ، رئیس هیئت نمایندگی کنسرسیوم، در این باره گفت: «مجلس باید یا موافقتنامه را بپذیرد یا آن را کلاً کنار بگذارد. ما نمی‌توانیم تا ابد مذاکره کنیم.»^۱

ایران پس از مشاجرات با انگلیس تا مدتی طولانی نمی‌توانست به سطح پیشین تولید نفت دست یابد، زیرا در طول این مدت میزان تولید نفت کویت، قطر، عربستان سعودی و عراق افزایش یافته بود. علاوه بر آن، صاحبان انحصارهای خارجی به سبب کاهش تقاضای نفت در ۱۹۵۲ چندان علاقه‌ای به افزایش میزان تولید نفت خاور نزدیک و میانه نشان نمی‌دادند.

جدول میزان تولید و تصفیه نفت ایران در ۱۹۵۰-۱۹۶۱ (میلیون تن)^۲

سال	تولید	تصفیه
۱۹۵۰	۳۱/۸	۲۴
۱۹۵۵	۱۵/۸	۷/۵
۱۹۵۶	۲۵/۹	۱۱/۷
۱۹۵۷	۳۴/۸	۱۵/۸
۱۹۵۸	۳۹/۸	۱۴/۹
۱۹۵۹	۴۴/۷	۱۵/۴
۱۹۶۰	۵۱	۱۷
۱۹۶۱	۵۷	۱۵

در نتیجه، درآمدهای نفتی ایران به آرامی افزایش یافت. این میزان در

۱. Элвелл-Саттон Л., Иранская нефть, с. 406.
 2. Petroleum Times, 14.12.1951, 04.03.1955, 28.03.1958, 12.03.1960, 10.02.1961

سال ۱۹۵۵ برابر با نود میلیون دلار بود، در ۱۹۶۰ برابر با ۲۸۵ میلیون دلار، اما در ۱۹۶۴ به ۴۸۲ میلیون دلار رسید.^۱

دولت آمریکا که از مفاد قرارداد راضی بود مبلغ ده میلیون دلار به ایران تخصیص داد. در ماه نوامبر نیز آمریکا به ایران ۱۲۷/۳ میلیون دلار پرداخت کرد. آمریکا و انگلیس بیش از ایران از این کمک‌ها به وجد آمده بودند. وقتی چرچیل به محمدرضا شاه نامه تبریک فرستاد شاه با واکنشی سرد نوشت: «من معتقدم شما برای رسیدن به یک توافق آبرومندانه هر آنچه میسر بود انجام دادید».^۲ آنتونی ایدن، وزیر خارجه بریتانیای کبیر، به مناسبت امضای قرارداد به عبدالله انتظام‌وزیری، وزیر امور خارجه ایران، صمیمانه تبریک گفت.^۳

مردم، و نیز ارتش ایران، از حل مسئله نفت به این شکل ناراضی بودند. این نیز از علل پیگرد کادر افسران ایران شد. جراید ایران در ۱۹۵۴ اغلب از دستگیری، اعدام یا حبس ابد نظامیان می‌نوشتند. نیویورک هرالد تریبون نوشت که دستگیری نظامیان ارتباط مستقیمی با «مسئله نفت» دارد. تایمز تأیید می‌کرد که دستگیری و اعدام نمایندگان اپوزیسیون ایران چیزی نبود جز «متمم موافقتنامه نفت و نتیجه این موافقتنامه که تا کنون نارضایتی شدیدی به وجود آورده است».^۴

اما دستاورد آمریکا از همه این‌ها چه بود؟ ایالات متحد که در واقع تا جنگ جهانی دوم در بهره‌برداری از نفت ایران شرکت نداشت با واقع‌بینی و سیاست خود به هنگام اختلافات نفتی ایران و انگلیس در نقش «میانجی» ظاهر شد و ۴۰ درصد «طلای سیاه» ایران را به چنگ آورد.

1. Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle*, p. 75.
 2. Элвелл-Саттон Л., Иранская нефть, с. 406.
 3. www.payk.net/politics/cia-docs/nytimes-article/041600iran-archive-articles.
 4. Самыловский И.В., Экспансия американского империализма на Ближнем и Среднем Востоке, с. 121.

آمریکا به سبب حضور «کارشناسان» آمریکایی در ایران این امکان را به دست آورد در صورت لزوم در امور داخلی ایران دخالت کند و اهرم‌های پیش‌تری برای نفوذ در زندگی سیاسی و اقتصادی آن کشور به دست آورد. نفت خاور نزدیک نیز اهمیت استراتژیک داشت و نیاز تجهیزات نظامی ایالات متحد مستقر در اروپای غربی، آسیای جنوب شرقی و خاور دور را تأمین می‌کرد. نفت خاور نزدیک به وسیله ناوگان نظامی آمریکایی مستقر در دریای مدیترانه، اقیانوس هند و آرام عرضه می‌شد. باید گفت شرکت‌های نفتی آمریکایی عضو کنسرسیوم بین‌المللی نفت در طول ۳/۵ سال نخست فعالیت خود حداقل ۱۷۳/۲ میلیون دلار درآمد خالص به دست آوردند. در عین حال، جمع کل کمک‌های آمریکا به ایران (با احتساب اصل چهار، کمک‌های بلاعوض، کمک‌های فنی خارج از اصل چهار، کمک‌های نظامی و وام‌های بلندمدت آمریکا) به ۱۶۸/۲ میلیون دلار می‌رسید. و چنان‌که روزنامه *پراودا* می‌نویسد: «پس از تأسیس کنسرسیوم بین‌المللی در ایران هیچ چاه نفت بزرگی در خاور نزدیک و میانه نمانده است که سرمایه آمریکایی در بهره‌برداری از آن شرکت نداشته باشد»^۱ این بود موفقیت‌های بزرگ آمریکا در منطقه که به وخامت اوضاع ایران انجامید.

درآمد نفتی سالانه ایران بر اساس قرارداد جدید افزایش یافت. درآمدهای نفتی ایران که در سال ۱۳۳۴ سی و چهار میلیون دلار بود، در سال ۱۳۳۵ به ۱۸۱ میلیون دلار و در سال ۱۳۳۹ به ۳۵۸ میلیون دلار و در ۱۳۴۱ به ۴۳۷ میلیون دلار رسید. شاه با این درآمدهای هنگفت نفت و ۵۰۰ میلیون دلار کمک نظامی ایالات متحد بین سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ شمار نیروهای مسلح را از ۱۲۰ هزار به ۲۰۰ هزار نفر افزایش داد. بودجه نظامی نیز از

هشتاد میلیون دلار در ۱۳۳۳ به ۱۸۳ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ و ۷/۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۷ افزایش یافت.^۱

باید گفت رویدادهای مربوط به ملی شدن صنعت نفت ایران تا مدتی طولانی تهدیدی بود برای کشورهای نفتی خاور نزدیک و میانه که حتا اندیشه ملی کردن نفت را از ذهن خود خطور می‌دادند. سخنان دالس در اوت ۱۹۵۶ قابل تأمل است: «ملی کردن تأسیساتی که با سرمایه بین‌المللی ساخته شده باید با توافق بین‌المللی انجام شود.» به عقیده دالس تنها نفت‌هایی را می‌توان ملی کرد که سرمایه خارجی در آنها وارد نشده باشد.^۲ در این رابطه حتا اطلاعیه‌هایی از سوی کنگره آمریکا و سنا صادر شد. این‌جا ضروری است تا بخشی از سخنرانی سناتور کخوور را بیاوریم که نقش مهمی در هنگام فعالیت‌های بازپرسی شرکت‌های چندملیتی بازی کرده است. کخوور در فوریه ۱۹۵۷ به مناسبت بررسی «دکترین آیزنهاور» در کنگره اعلام کرد: «اگر هر کشور دارنده نفت در خاور نزدیک بنا به هر دلیل بخواهد صنعت نفت خود را ملی کند... شرکت‌های نفتی ذی‌نفع بلافاصله از دولت ما تقاضا خواهند کرد که با مداخله خود از حقوق آنها دفاع کنیم... بلافاصله پس از تقاضای شرکت‌های نفتی، حمله واقعی آغاز خواهد شد.»^۳

از این‌جا روشن می‌شود در صورت به اصطلاح «پایمال» شدن منافع ایالات متحد در منطقه، یا درست‌تر بگوییم، در صورت به دست آوردن اهرم‌های جدید نفوذ، اگر ابرقدرت آمریکا چنین «شکایتی» دریافت می‌کرد، اجازه می‌داشت با نقض قوانین بین‌المللی در امور داخلی کشورهای دیگر

1. Abrahamian E., *Iran Between Two Revolutions*, p. 419-420. Abrahamian E., *The Iranian Mojahedin*, London, 1989, p. 13.

2. Боронов Р., *Нефть и политика США на Ближнем и Среднем Востоке*, с. 96-97.

3. *Новая и новейшая история*, N4, Москва, 1979, с. 126.

1. Правда, 23.10.1956.

دخالت کند. یا این که آن کشورها از اختصاص کمک‌ها محروم می‌شدند. برای اثبات آن می‌توان چند کشور را مثال آورد. در سال ۱۹۶۹ دولت پرو «کمپانی اینترنشنال پترولیوم» را ملی کرد و در پی آن کمک‌های آمریکا به آن کشور به شدت کاهش یافت. واشنگتن در واکنش به ملی شدن مؤسسات و بانک‌های آمریکایی در زمان حکومت آئنده کمک‌های اقتصادی به شیلی را کاملاً متوقف کرد. آمریکا پس از جنگ ویتنام و لائوس بلافاصله از برنامه تخصیص کمک به آن کشورها منصرف شد.

با جمع‌بندی مطالب یاد شده باید گفت محمد مصدق تلاش می‌کرد از منافع کشورش دفاع کند و به حق خواستار احترام به استقلال ایران بود. مصدق می‌کوشید منابع زیرزمینی کشور را ملی کند و از آن برای بهبود وضع مردم استفاده کند و از زیر سلطه ابرقدرت‌ها بیرون آورد. اما ایران در آن مبارزه شکست خورد، زیرا در آن لحظات سرنوشت‌ساز وحدتش را از دست داد و منافع تنگ حزبی جای اندیشه وحدت ملی را گرفت. علاوه بر آن، ایران در آن زمان به تنهایی توان مبارزه با بریتانیای کبیر و آمریکا را نداشت.

پس از آن، روابط آمریکا با شاه ایران نزدیک‌تر شد. ایالات متحد موقعیت‌های مهمی در اقتصاد ایران و عرصه‌های دیگر به دست آورد. از این رو، وقتی شاه در ۱۹۷۳ نفت را ملی اعلام کرد، آمریکا بر خلاف دوره نخست ملی شدن صنعت نفت با آن مخالفت نکرد. دولت ایران در مه ۱۹۷۳ موافقتنامه سال ۱۹۵۴ را شش سال پیش از موعد لغو کرد. ایران در نیمه‌های دهه ۱۹۷۰ یکی از بزرگ‌ترین صادرکنندگان نفت به

کشورهای غربی بود. دولت ایران پس از انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ قرارداد کنسرسیوم را لغو کرد و امتیازداران را از کشور بیرون راند. شرکت ملی نفت کلیه امور نفت ایران را در کنترل خود گرفت.

سرانجام رؤیای شیرین محمد مصدق و مردم ایران پس از سال‌ها به واقعیت پیوست. اکنون آن‌ها ثروت‌های طبیعی کشورشان را بنا بر نیازهای خود مدیریت می‌کردند و هیچ‌یک از ابرقدرت‌ها نمی‌توانست مانع آن شود.

فصل سوم

روابط ایران و آمریکا از ۱۹۵۳-۱۹۶۰

عملیات آژاکس در ایران، اوت ۱۹۵۳

می‌دانیم که امروزه میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحد آمریکا روابط دیپلماتیک برقرار نیست. این روابط در ۸ آوریل ۱۹۸۰ (۱۹ فروردین ۱۳۵۹) قطع شد. برخی تاریخ‌شناسان معتقدند که ریشه‌های آن به نیمه‌های سده بیستم برمی‌گردد. به عقیده آن‌ها رویدادهای سال ۱۹۵۳ ایران تأثیر عمیقی بر روابط آتی ایران و آمریکا بر جای گذاشته است. به نظر س. فارسون نفرت مردم ایران از شاه و ایالات متحد محصول آن خاطره جمعی‌ای است که با کودتای ایران در ۱۹۵۳ به کمک سازمان سیا و در پی آن، دخالت آمریکا در امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور پیوند خورده است.^۱

1. Farsoun Samih K. & Mashayekhi Mehrdad, *Iran Political Culture in the Islamic Republic*, London and N.Y, 1992, p. 237.

اگرچه این دیدگاه را با احتیاط می‌پذیریم، اما معتقدیم که کودتای ۱۹۵۳ واقعاً لکه سیاهی در روابط ایران و آمریکا بر جای گذاشت. در عین حال، بر این باوریم که این خاطره تاریخی، دشوار می‌توانست در روابط آتی دو کشور، که زمانی همپیمان بودند، خلل وارد آورد. برای مثال، روسیه تزاری (سپس اتحاد شوروی) و بریتانیای کبیر اگرچه مکرراً در امور داخلی ایران دخالت کردند و حتی چندین سده کشور را چپاول و زیر سلطه خود نگه داشته بودند، اما این موضوع مانع از آن نشد که امروزه جمهوری اسلامی ایران هم با روسیه و هم با انگلیس رابطه داشته باشد. تیرگی روابط آمریکا و ایران علل بسیار عمیق‌تری دارد که در حوصله تحقیق ما نمی‌گنجد.

با این حال، مردم ایران تا سال ۱۹۵۳ گمان می‌کردند ایالات متحد در سیاست خود صادقانه عمل می‌کند و با ابرقدرت‌های دیگری چون اتحاد شوروی و انگلیس تفاوت دارد. اغلب مردم ایران پس از سال ۱۹۵۳ دریافتند که آمریکا نیز مانند دیگر ابرقدرت‌ها به خاطر حفظ منافع خود می‌تواند در امور داخلی کشورهای دیگر دخالت کند و برای آن هم سازمان‌های ویژه‌ای تأسیس کند.

بر اساس قانون امنیت ملی آمریکا مصوب ۱۹۴۷، سازمان مرکزی اطلاعات (سیا) تشکیل شد که هیچ اصلی مربوط به فعالیت مخفیانه نداشت. بر اساس این قانون، شورای امنیت ملی به ریاست رئیس‌جمهوری آمریکا تشکیل شد که می‌توانست گاه به گاه متکی بر سازمان سیا باشد. در اول دسامبر ۱۹۴۷، دو ماه پس از تأسیس سازمان سیا، شورای امنیت ملی آمریکا در نخستین نشست خود حکم کاملاً محرمانه‌ای به شماره ۵۴۱۲/۲ صادر کرد که به سیا اجازه می‌داد چنانچه موضوع منافع امنیتی ایالات متحد در میان باشد در کشورهای دیگر عملیات مخفیانه انجام دهد. در

حکم آمده بود که عملیات مخفیانه باید به صورتی اجرا شود که دولت آمریکا در صورت لزوم بتواند آن‌ها را انکار کند!

به دیگر سخن، آمریکا در صورت لزوم می‌توانست با نقض اصول سازمان ملل در امور داخلی کشورهای دیگر دخالت کند. سازمان سیا می‌توانست بر اساس اطلاعات خود فعالیت کند.

هری ترومن با تلاش در دخالت غیرمستقیم در اوضاع بحرانی کشورهای در حال رشد و در عین خودداری از شرکت مستقیم در آن‌ها سلسله عملیاتی بر عهده سیا گذاشت. شورای امنیت ملی در ۱۹۴۸ با حکمی ویژه اجرای «عملیات مخصوص» در کشورهای در حال رشد را به سیا واگذاشت. این عملیات تحت نظارت وزارت امور خارجه، سیا و کمیته‌ای متشکل از نمایندگان پنتاگون قرار داشت. کمیته (که «کمیته ۴۰» نام گرفت) بعداً در باره شماری مسائل بحرانی سیاست آمریکا تصمیمات قطعی گرفت. برای مثال، اجرای عملیات براندازی دولت مصدق در ایران در ۱۹۵۳، سازماندهی مزدوران وارد شده به گوآتمالا، آغاز جنگ مخفی در لائوس در نیمه‌های دهه ۵۰ و سازماندهی مزدوران نفوذی در کوبا در ۱۹۶۱.

ایالات متحد در هندوچین نسبتاً سریع‌تر به مبارزه با جنبش آزادیبخش ملی پرداخت، اما در خاور نزدیک و میانه این عملیات به کندی و دشواری پیش می‌رفت. توجه واشنگتن معطوف به دو مناقشه بزرگ‌تر در منطقه بود: اولی روابط متشنج ایران و کشورهای عربی با بریتانیای کبیر و دومی مناقشه اعراب و اسرائیل. ایالات متحد می‌کوشید با استفاده از این اوضاع آشفته به سلطه انگلیس در منطقه پایان دهد.

1. An Interim Report of the Select Committee to Study Governmental Operations with Respect to Intelligence Activities, United States Senate, Washington, 1975, p. 9.
2. Newsweek, September 23, 1974, p. 13; "How a Plot Convulsed Iran in '53 (and in '79)" <http://www.nytimes.com/library/world/mideast/041600iran-cia-intro.html>

نخستین گام بزرگ و در ظاهر آزمایشی سیا در این جهت سازماندهی کودتای ۱۹۵۳ ایران بود. در پی این کودتا، دولت ایران که برای آمریکا نامطلوب بود سقوط کرد.

بریتانیای کبیر در آوریل ۱۹۵۱ کودتا را تنها راه غلبه بر اوضاع فوق‌العاده متشنجی می‌دانست که در پی ملی شدن نفت ایران به وجود آمده بود. از این طریق می‌خواستند نخست‌وزیری را که کاملاً مخالف پیشنهادهای خلاف مصالح کشور بود، ساقط کنند.

محمد مصدق در ژوئیه ۱۹۵۲ سرانجام از مجلس و شاه اختیاراتی به دست آورد تا بتواند به مبارزه با بریتانیا ادامه دهد. تا آن زمان هیچ نخست‌وزیری چنین اختیاراتی دریافت نکرده بود. اما برخی از «همرزمان» مصدق نیز این افزایش اختیارات را نپذیرفتند و در ژوئیه ۱۹۵۲ بسیاری از هواداران پیشین وی به مخالفت برخاستند. معروف‌ترین آن‌ها روحانی برجسته و سیاستمدار فعال آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی بود که در ماه اوت به سمت سخنگوی مجلس انتخاب شده بود. کاشانی از رهبران ائتلاف مصدق بود، اما پس از اختیاراتی که نخست‌وزیر به دست آورد از مصدق فاصله گرفت و حتی در تظاهرات ضد مصدق در ژوئیه ۱۹۵۲ فعالانه شرکت کرد.

مقامات ایالات متحد در طول آن مدت اطلاعاتی مبنی بر تماس کاشانی با رهبران حزب توده به دست آوردند. توده‌ای‌ها موافقت کرده بودند که به او در ساقط کردن مصدق و مبارزه با سلطه ایالات متحد کمک کنند. شماری از اعضای بانفوذ ائتلاف، از جمله حسین مکی، ابوالحسن حایری‌زاده، مظفر بقایی، رهبر حزب زحمتکشان ایران، و نیز خلیل ملکی با حزب نیروی سوم خود نیز از مصدق رویگردان شدند و صفوف جبهه ملی را ترک کردند.

در سپتامبر ۱۹۵۲، ترومن و چرچیل برای آخرین بار یادداشتی مشترک به مصدق فرستادند و باز هم راهکار دیگری برای ساماندهی مسئله نفت پیشنهاد کردند. مصدق آن را نپذیرفت، حتی در ۲۲ اکتبر (۳۰ مهر ۱۳۳۱) روابط دیپلماتیک با بریتانیا را قطع کرد. در این هنگام بود که انگلیس نخستین بار از ضرورت کودتا سخن به میان آورد. اما رهبران بریتانیا مردد بودند، زیرا خطر اتحاد شوروی وجود داشت و به تنهایی قادر به اجرای آن طرح نبودند. از این رو، در نوامبر ۱۹۵۲ کریستوفر مونتگگ و ودهاوس از سرویس جاسوسی انگلیس و سام فال از وزارت امور خارجه برای ملاقات با مقامات سیا به واشنگتن رفتند. آن‌ها پیشنهاد کردند که مسائل موجود در ایران را با تلاش دولت‌های خود حل کنند. مقامات سیا نخست از این پیشنهاد تعجب کردند، اما قول دادند آن را بررسی کنند. ودهاوس و فال نام پانزده ایرانی را همراه داشتند که به نظر انگلیسی‌ها می‌توانستند جانشین مصدق شوند. فضل‌الله زاهدی^۱ در رأس آن فهرست جای داشت.

۱. فضل‌الله زاهدی در سال ۱۲۷۱ به دنیا آمد. در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱) ریاست شهربانی تهران را برعهده گرفت و در ۱۹۴۱ (۱۳۲۱) به فرماندهی لشکر اصفهان منصوب شد. در سال‌های جنگ جهانی دوم با شبکه جاسوسی هیتلر در ارتباط بود و حتی پس از ورود ارتش متفقین نیز فعالیت‌های خرابکارانه مخفی خود را ادامه داد. او توسط انگلیسی‌ها دستگیر و به فلسطین تبعید شد. در سال‌های پس از جنگ همکاری نزدیکی با مشاوران آمریکایی برای تشکیل ژاندارمری ایران داشت. از سال ۱۹۴۶ به فرماندهی قشون فارس گماشته شد و در سال ۱۹۴۹ بار دیگر مقام حساس ریاست شهربانی تهران را برعهده گرفت. زاهدی در سال ۱۹۵۰ از سوی شاه به عضویت مجلس سنا درآمد و در ۱۹۵۱ به وزارت کشور منصوب شد. بعداً معلوم شد که زاهدی در توطئه نظامی ۲۳ فوریه ۱۹۵۳ (۴ اسفند ۱۳۳۱) با هدف کشتن مصدق شرکت داشته است. او دستگیر شد، اما به زودی آزاد شد. پسر او اردشیر زاهدی که در ایالات متحد تحصیل کرده بود در سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۵۳ همکار ویژه آمریکایی‌ها برای اجرای برنامه «اصل چهار ترومن» در تهران بود. سازمان سیا حامی او در این طرح بود، چون که زاهدی فردی جسور با گرایش‌های آمریکایی بود و تنها کسی بود که برای رسیدن به مقام نخست‌وزیری آشکارا رقابت می‌کرد. زاهدی همیشه به سلطنت استبدادی وفادار بود.

1. Mark Gasiorowski and Malcolm Byrne, eds., *Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran* (Syracuse: Syracuse University Press, 2004).

دلایل بریتانیایی‌ها از اجرای این طرح روشن بود: دریافت مجدد امتیاز نفتی شرکت نفت ایران و انگلیس. ایالات متحد نگرانی چندانی از آن نداشت. نگرانی آن‌ها از جایگزین شدن سلطه اتحاد شوروی بود. در حقیقت انگلیسی‌ها دریافتند چشمداشت کمک از حکومت ترومن بیهوده است، زیرا دوره ریاست جمهوری وی رو به پایان بود. غیر از آن، حکومت ترومن بر این عقیده بود که نخست‌وزیر مورد اعتماد مردم می‌تواند علیه نفوذ حزب توده پیکار مؤثری داشته باشد. به اعتقاد اکثریت مقامات آمریکایی که در آن زمان در ایران مشغول کار بودند، فعالیت حزب توده در ایران خطرناک نبود، مگر آن‌که اوضاع از کنترل خارج می‌شد.

سرویس جاسوسی انگلیس در ۱۹۵۳ تصمیم گرفت به تنهایی وارد عمل شود. انگلیسی‌ها و سرلشکر زاهدی مردم را به درگیری با دولت تحریک کردند و در ماه‌های فوریه و آوریل ۱۹۵۳ تلاش کردند ارتش را به سوی خود جلب کنند. اما برنامه‌های آن‌ها با شکست روبرو شد.

کارشناسان وزارت امور خارجه ایالات متحد نیز به هنگام بررسی مسائل نفتی اطمینان می‌دادند مصدق تنها نیرویی است که در ایران می‌تواند با کمونیسم رویارویی کند. بریتانیایی‌ها و مقامات شرکت نفت ایران و انگلیس اظهار می‌داشتند که روزی مصدق سقوط خواهد کرد و دیگر هیچ چیز نخواهد توانست جلوی حزب توده را بگیرد.

سال ۱۹۵۳ نقطه عطفی برای ایران بود. در ۲۰ ژانویه ۱۹۵۳ مراسم سوگند دوایت آیزنهاور، رئیس‌جمهور جدید آمریکا، برگزار شد و دوران زمامداری وی آغاز شد.

رئیس‌جمهور جدید از حزب جمهوری‌خواه بود و این حزب نیز به طور سنتی از حمایت شرکت‌های بزرگ نفتی برخوردار بود. در میان

کادز اداری رئیس‌جمهور جدید کم‌تر کسی یافت می‌شد که با تولیدکنندگان بزرگ نفت در ارتباط نباشد، لذا منافع آنان ایجاب می‌کرد که مقامات عالیرتبه دولت ایران مورد نظر آمریکا باشند. و چون آمریکا پیش از آن به خاطر اقدام‌های پیش‌بینی نشده اتحاد شوروی به مخالفت با برنامه بریتانیایی کبیر برای اعمال زور بر ایران برخاسته بود، آن‌ها تصمیم گرفتند با ساماندهی مشترک عملیات مخفی به حل مسائل پیش رو بپردازند. در همان حال، استالین که رهبران دول غربی را واقعاً به وحشت می‌انداخت در مارس ۱۹۵۳ درگذشت. بدین‌سان موقعیت مناسبی برای فعالیت به وجود آمده بود.

سازمان جاسوسی بریتانیا این طرح را «عملیات چکمه» نامیده بود، اما آمریکایی‌ها این عملیات ضد مصدق را «آژاکس/AJAX/TPAJAX» نامیدند.^۱ پیشوند TP در بالا به نشانه آن بود که عملیات در ایران انجام می‌شد. به نظر ما انتخاب این نام تصادفی نبود و آمریکایی‌ها با اشاره به دو دوست جدانشدنی معروف هلادا، یعنی آژاکس‌ها، و به نشانه دوستی ابدی شاه ایران و دولت آمریکا عملیات را به نام آن‌ها نامیدند. اما گازیوروسکی، مورخ آمریکایی، از طریق اینترنت به ما اطلاع داد که نام آژاکس که آمریکایی‌ها برای این عملیات انتخاب کرده بودند برگرفته از نام صابون معروف آمریکایی در دهه ۱۹۵۰ بود، به این مفهوم که «می‌رویم تا ایران را از چرک کمونیسم پاک کنیم».

در اواخر ۱۹۵۲ و مارس ۱۹۵۳، آنتونی ایدن، وزیر امور خارجه بریتانیایی کبیر، به همراه مأموران سازمان جاسوسی بریتانیا برای بررسی برنامه عملیات دو بار به واشنگتن رفت.

1. The Iranian Journal of International Affairs, Tehran, 2001, No. 1, p. 111.

همچنین: همان، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۱۹۳.

انگلیسی‌ها و مأموران سازمان سیا در دیدار نخست خود تنها به بررسی امور پرداختند. از سوی آمریکا آلن دالس، رئیس سیا، و بدلی اسمیت در این بررسی‌ها حضور داشتند.

در اوایل فوریه ۱۹۵۳، یک گروه دیگر بریتانیایی به واشنگتن رفت. در سوم فوریه جلسه‌ای با حضور دالس برگزار شد و بریتانیایی‌ها نخستین بار کریمیت (کیم) روزولت^۱ را رسماً برای عملیات پیشنهاد کردند. آمریکایی‌ها توافق کردند که موضوع را با پات دین، بدلی و فوستر دالس وزیر خارجه بررسی کنند.

بررسی‌ها هم با حضور بریتانیایی‌ها و هم بدون حضور آن‌ها انجام می‌شد. کریمیت روزولت می‌نویسد که در یکی از این دیدارها لوئی هندرسون، سفیر آمریکا در ایران، گفته بود: «ما در ناامیدی و خطر قرار گرفته‌ایم، زیرا یک دیوانه می‌خواهد داوطلبانه با روس‌ها متحد شود. ما گزینه دیگری جز ادامه این عملیات نداریم». روزولت به دالس اطمینان می‌داد: «اجرای این کار آسان است. نمی‌توان یقین کامل داشت، اما با توجه به برخی مسائل مطمئن هستم. ما می‌توانیم آن را اجرا کنیم».^۲

جان دالس وزیر خارجه هنگام بررسی طرح کودتا گفته بود: «اگر روس‌ها ایران را به زیر سلطه خود درآورند، بر خلیج فارس هم مسلط خواهند شد. این رؤیای دیرین آن‌هاست».^۳ و این چیزی بود که برای آمریکایی‌ها پذیرفتنی نبود. بر اساس شواهد موجود در آثار مکتوب، آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا وحشت از آن داشت که ایران در آینده زیر سلطه

۱. کریمیت روزولت سی‌وهفت‌ساله نوه تئودور روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا، در سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۰۹ بود. او نماینده سازمان سیا در خاور نزدیک و میانه بود.

2. Roosevelt Kermit, *Counter coup*, p. 18.

3. Lenczowski George, "American Presidents and the Middle East", London, 1990, p. 37.

کمونیسم قرار گیرد. بنابراین تلاش می‌کردند که کودتای انجام‌شده را موجه جلوه دهند. بهترین گواه آن سخنان آیزنهاور است: «دولت آمریکا دست به هر اقدام لازم خواهد زد تا ایران را از خطر کمونیسم دور نگاه دارد».^۱

در آوریل ۱۹۵۳، محمد مصدق طی نطقی اعلام کرد: «ایران در هیچ یک از سازمان‌های دفاعی خاورمیانه شرکت نخواهد کرد».^۲ این پیامی جسورانه به ایالات متحد بود، زیرا آمریکا بر آن بود تا سازمانی با همکاری ایران در منطقه ایجاد کند. آمریکا نسبت به ایران تغییر موضع داد، به خصوص پس از آن‌که جمال عبدالناصر به پیروی از الگوی ایران، در مه ۱۹۵۳ در دیدار با دالس در قاهره از همراهی با برنامه‌های آمریکا در خاور نزدیک و میانه خودداری کرد.^۳ از آن به بعد بود که آمریکا بلافاصله با بریتانیای کبیر متحد شد.

مصدق در داخل کشور نیز موقعیت خود را متزلزل می‌کرد. او مادر شاه و خواهر همزادش، اشرف پهلوی، را از کشور اخراج کرد و بر آن بود تا شاه را نیز بیرون کند. شاه می‌نویسد: «روز ۹ اسفند ۱۳۳۱ مصدق به من توصیه کرد موقتاً از کشور خارج شوم. برای این‌که وی را در اجرای سیاستی که پیش گرفته بود آزادی عمل بدهم و تا حدی از حیل و دسایس وی دور باشم با این پیشنهاد موافقت کردم. مصدق پیشنهاد کرد این نقشه مسافرت مخفی بماند... اما این راز برملا گردید و تظاهرات وفاداری به شاه که از طرف جمعیت عظیم مردم کشور به عمل آمد به قدری صمیمی و اقیان‌کننده بود که اجباراً از تصمیم خود در ترک وطن عدول کردم».^۴

1. Нишанов М. "Антиимпериалистическое движение в Иране (1951-1953)", Ташкент, 1973, с. 115. Материалы по Востоку. Ташкент, 1966, с. 39.

2. Дорошенко Е.А., Борьба народов Азии за мир (1945-1961), Москва, 1962, с. 35.

3. Кременюк В.А., Борьба Вашингтона против революции в Иране, М., 1984, с. 15.

۴. مأموریت برای وطن، محمدرضا پهلوی، ص ۴-۱۲۳.

اوضاع رو به وخامت گذاشته بود و ایران به کمکی بزرگ نیاز داشت. انگلیس اجازه فروش نفت را نمی‌داد، آمریکا کمک‌های ضروری را ارسال نمی‌کرد، خزانه خالی بود و بی‌کاری بیداد می‌کرد. آیزنهاور به نخست‌وزیر [مصدق] هشدار داد تا مسئله نفت حل نشود، ایالات متحد میزان کمک‌ها را افزایش نخواهد داد. نخست‌وزیر نیز در پی آن اعلام کرد آمریکا برای مصون نگاه داشتن ایران از خطر کمونیسم باید کمک‌های بیش‌تری به ایران اختصاص دهد.

کرمیت روزولت در مارس ۱۹۵۳ برای دیداری کوتاه و بررسی جزئیات کودتا در محل، مخفیانه وارد ایران شد. برنامه عملیات به تأیید جان فوستر دالس، برادرش آلن دالس رئیس سیا و ژنرال ولتر بدلی اسمیت، معاون وزیر خارجه و رئیس سابق سیا، رسیده بود. آیزنهاور با آن‌ها کاملاً موافق بود. اما قرار شد در صورت شکست این طرح، رئیس‌جمهور، وزیر خارجه و رئیس سیا هرگونه ارتباط با کودتا را انکار کنند.

جالب این‌که از مقاله منتشرشده نیویورک تایمز در مارس ۱۹۵۳ کاملاً معلوم بود که سرلشکر زاهدی آماده به دست گرفتن مقام نخست‌وزیری است. زاهدی نوشته بود که پیش از هر چیز اقداماتی جهت برقراری نظم و قانون در داخل و اداره کشور بر اساس قانون اساسی انجام خواهد داد. سپس برای شفاف‌سازی سیاست خارجی ایران خواهد کوشید. به نظر او در صورت انجام این کارها مسئله نفت به سرعت حل می‌شد. درآمد حاصل از نفت از خطر فروپاشی اقتصادی جلوگیری می‌کرد.^۱ در واقع ماشین تبلیغاتی کار خود را آغاز کرده بود.

در نیمه‌های مه ۱۹۵۳ دونالد ویلبر مشاور سیا و نورمن داریشتر^۱ از مقامات ایتلیجنس سرویس برای تدوین برنامه مقدماتی کودتا در نیکوزیا دیدار کردند. ویلبر و داریشتر از ۱۳ تا ۳۰ مه روی برنامه مقدماتی کودتا کار کردند و ارتباط خود را با پایگاه سیا و شعبه سیا در تهران نگاه داشتند. دو طرف پیش از بررسی مقدماتی برنامه امکانات موجود خود را در ایران ارائه کردند. داریشتر شبکه سیاسی سیا در ایران را که زیر نظر سه برادر با نام رشیدیان^۲ فعالیت می‌کرد به ویلبر معرفی کرد. برادران رشیدیان از ژوئیه ۱۹۵۳ به همراه زاهدی توطئه بر ضد مصدق را شروع کردند. سپس انگلیسی‌ها برنامه مقدماتی کودتا را گسترش دادند؛ بر اساس آن قرار شد که برادران رشیدیان از شبکه خود برای در دست گرفتن کنترل تهران استفاده کنند، سپس مصدق و وزیرایش را دستگیر کنند. در نوامبر ۱۹۵۲ وودهاوس و فال با همین پیشنهاد به ایالات متحد آمده بودند. داریشتر این پیشنهاد را با خود به نیکوزیا برده بود.

۱. دونالد ویلبر سال‌هایی طولانی در ایران و چند کشور خاور نزدیک فعالیت کرده بود. در جنگ جهانی دوم در دفتر خدمات استراتژیکی که اساس تشکیل سازمان سیا بود خدمت کرد. داریشتر نیز سال‌هایی طولانی در ایران فعالیت کرده بود. در عملیات سیاسی ایتلیجنس سرویس نیز شرکت داشت. در آن زمان او رئیس ایتلیجنس سرویس شعبه ایران بود.

۲. برادران رشیدیان از جنگ جهانی دوم برای انگلیسی‌ها کار می‌کردند و شبکه‌ای از سران حکومت، فعالان سیاسی، درباریان، افسران نظامی، صاحبان صنایع، سردبیران نشریات، روحانیون، نمایندگان مجلس و غیره در ایران تشکیل داده بودند. پس از ملی شدن صنعت نفت در آوریل ۱۹۵۱ هدف اصلی این شبکه متزلزل کردن دولت مصدق بود. رشیدیان‌ها این کار را با چاپ مقالات ضد مصدق و راه‌اندازی تظاهرات انجام می‌دادند و می‌کوشیدند شخصیت‌های بانفوذ را به ضدیت با مصدق برانگیزند. انگلیسی‌ها ماهانه به او ده هزار لیره استرلینگ (حدود ۲۸ هزار دلار) پرداخت می‌کردند، که رقم چشمگیری بود.

ویلبر شبکه سیاسی سیا^۱ در ایران را که می‌توانست به هنگام اجرای عملیات پیش‌بینی شده سودمند باشد به داربیشتر معرفی کرد. ویلبر و داربیشتر برنامه مقدماتی کودتا را که شامل شش اصل بود چنین تشریح کردند:

۱. دامن زدن به بی‌ثباتی دولت مصدق از طریق تبلیغات شعبه سیا در تهران.

۲. فضل‌الله زاهدی باید با استفاده از شصت هزار دلار تخصیص یافته از سوی سیا و ایتلیجنس سرویس (سی‌وینچ هزار دلار از سوی سیا و بیست‌وینچ هزار دلار از سوی ایتلیجنس سرویس) بلافاصله شبکه‌ای از افسران ارتش را برای کودتای نظامی سازماندهی کند. سیا در صورت لزوم تلاش می‌کرد به افسران بانفوذ «پاداش» جداگانه دهد.

۳. لوئی هندرسون، سفیر آمریکا در ایران، و یک مأمور ناشناس آمریکایی می‌بایست تلاش کنند تا شاه با آنان همکاری کند و زاهدی را به جای مصدق به نخست‌وزیری بگمارد.

۴. پرداخت «رشوه» از سوی برادران رشیدیان به تعداد زیادی از اعضای مجلس ایران تا آن‌ها به صورت «تقریباً قانونی» رأی به انحلال کابینه مصدق دهند.

۱. این شبکه در اواخر دهه ۱۹۴۰ با هدف انجام فعالیت‌های ضد شوروی تأسیس شد. رمز آن TPBEDAMIN بود. ویلبر و دیگر مأموران سیا مقاله، کاریکاتور، اعلامیه و کتاب چاپ می‌کردند و با کمک اعضای ایرانی شبکه به فارسی ترجمه می‌کردند. همچنین سازمان‌هایی ضد کمونیستی مانند «حزب پان‌ایرانیست»، «حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران» (سومکا) و «حزب کارگران ایران» را سیا تأسیس کرد. این احزاب جزو شبکه ضد شوروی بودند و برای حمله به حزب توده تأمین مالی می‌شدند. آن‌ها به برخی روحانیون نیز پول می‌دادند تا از اتحاد شوروی و حزب توده انتقاد کنند. فعالیت این شبکه غالباً چنان بود که حتی اعضای آن تصور نمی‌کردند که آلت دست سیا هستند. ن.ک:

Mark Gasiorowski and Malcolm Byrne, Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran.

۵. برگزاری تظاهرات انبوه توسط جلیلی و کیوانی^۱، برادران رشیدیان، روحانیون و رهبران بازار در روز کودتا و بست نشست^۲ در مجلس و انتقاد از مصدق مبنی بر این که ایران را به ورطه نابودی می‌کشاند و متهم کردن او به «ضدیت با دین». این کار مکانیسم را به کار می‌انداخت و مجلس به صورت «تقریباً قانونی» رأی به برکناری مصدق می‌داد. در همان زمان شبکه نظامی زاهدی اقداماتی برای خنثا کردن واکنش احتمالی حزب توده و عشایر قشقایی، که طرفدار مصدق بودند، انجام خواهد داد.

۶. در صورت تحقق نیافتن این تلاش‌های «تقریباً قانونی»، شبکه نظامی زاهدی حکومت را قهراً غصب خواهد کرد.^۳

بر اساس برنامه، نماینده ویژه آمریکا می‌بایست با شاه دیدار کند و دیدگاه‌های مشترک ایالات متحد و بریتانیای کبیر را ارائه دهد (نکات مهم آن به شرح زیر است).

۱. دو دولت [آمریکا و بریتانیا] مسئله نفت را در جایگاه دوم اهمیت قرار می‌دهند.

۲. مسئله اصلی کمک به آزادی ایران و دور نگه داشتن آن از نفوذ اتحاد شوروی است.

۳. خاندان حاکم بزرگ‌ترین تکیه‌گاه استقلال ملی ایران است.

۱. در اواخر ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۵۱ دو ایرانی به نام‌های علی جلیلی و فرخ کیوانی همکاری با سازمان سیا را آغاز کردند. در ژوئیه ۱۹۵۱ بر اثر توطئه آن‌ها توده‌ای‌ها ضد سفر آورل هریمن تظاهراتی برگزار کردند. آن‌ها در شبکه خود ۱۰۰ مزدور داشتند.

۲. بست نشستن گونه‌ای اعتراض به عملکرد دولت است. معترضان در اماکنی که مصونیت دارند، مانند مسجد، مجلس، سفارتخانه و دربار مستقر می‌شدند و تا رسیدن به خواست خود آن‌جا را ترک نمی‌کردند.

3. Mark Gasiorowski and Malcolm Byrne, eds., Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran. www.nytimes.com/library/world/mideast/iran-cia-intro.pdf

۴. مادامی که مصدق در قدرت باشد، آمریکا هیچ کمکی به ایران نخواهد کرد.

۵. آمریکا و بریتانیا فقط به دولت جدید کمک خواهند کرد.

پس از آن تهدیدهای واقعی آغاز می‌شد و شاه عملیات براندازی مصدق را برعهده می‌گرفت، در غیر این صورت مسئولیت فروپاشی کشور به گردن وی می‌افتاد، خاندان سلطنتی سقوط می‌کرد و آمریکا و انگلیس از حمایت وی خودداری می‌کردند. تقاضا می‌شد حداقل صد تن از اعضای حزب توده و جبهه ملی را نیز دستگیر کنند!

ویلبر و داربیش در ۳۰ مه بررسی طرح را به پایان رساندند و نسخه‌های آن را به واشنگتن و لندن فرستادند.

در روزهای ۱۰-۱۳ ژوئن، دونالد ویلبر، کرمیت روزولت، راجر گوریا و جرج کارول برای بررسی بیش‌تر طرح در بیروت ملاقات کردند. ویلبر و روزولت در ۱۵ ژوئن به لندن رفتند و با سران اینتلیجنس سرویس دیدار کردند. در ۱۷ ژوئن به واشنگتن بازگشتند و با جمع‌بندی بازبینی‌های انجام‌شده در بیروت و لندن طرح نهایی را تدوین کردند. طرح نهایی در کل طرح مقدماتی نیکوزیا بود و فقط جزئیاتی چند، به خصوص در باره مسائل تأمین مالی و شروط تحقق آن به آن افزوده شده بود. در طرح نهایی به جای شصت هزار دلار طرح قبلی، هفتادوپنج هزار دلار به زاهدی اختصاص یافت. مقرر شد که مصدق و یاران نزدیکش، و نیز صد عضو حزب توده را دستگیر کنند و ستاد فرماندهی پادگان‌های اصلی، ایستگاه‌های رادیویی نظامی، رادیو تهران، تلفنخانه مرکزی، مجلس، بانک ملی و منزل مصدق را به اشغال درآورند!

1. Initial Operational Plan for TPAJAX as Cabled from Nicosia to Headquarters on 1 June 1953, Appendix A, www.nytimes.com/library/world/mideast/iran-cia-intro.pdf
2. Mark Gasiorowski and Malcolm Byrne, eds., Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran.

بدین‌سان، دولت آیزنهاور بر اساس اطمینانی که دالس داده بود برنامه کودتا را تصویب کرد و به اصطلاح «افتخار» اجرای آن را به کرمیت روزولت داد. اما موضوعی در میان بود که دالس را نگران می‌کرد. «ما باید به یاد داشته باشیم که کیم شخصاً با اعلاحضرت آشناست. او از خانواده بسیار مشخصی است. اگر بتواند از انظار دور بماند و از ملاقات با افرادی که می‌شناسندش، به خصوص شاه، اجتناب ورزد فکر می‌کنم همه چیز خوب پیش برود.» دالس نگران بود، زیرا محمدرضا پهلوی در آغاز با کودتا مخالف بود و فقط پس از حاد شدن اوضاع و بر اثر فشارهای خارجی با آن موافقت کرد. به هر حال، آلن دالس پس از بررسی‌های مهم اجازه داد مردم را برای ساقط کردن مصدق بسیج کنند.

غیر از ایالات متحد، برادران دالس نیز در سقوط مصدق منافع شخصی^۲ داشتند. آیزنهاور در خاطرات خود می‌نویسد که هیچ‌یک از وزرای امور خارجه آمریکا به اندازه دالس به امور خاور نزدیک توجه نشان نداده است.^۳

کرمیت روزولت به درستی می‌نویسد که عملیات آژاکس شماری از فعالان سیاسی معروف دنیا، از جمله محمدرضا شاه پهلوی، وینستون چرچیل نخست‌وزیر انگلیس، آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس و چند

1. Roosevelt Kermit, Counter coup, p. 121-122.

۲. فرانک تیارکس یکی از رؤسای بانک شرودر، که آلن دالس زمانی با آن همکاری داشت، از اعضای هیئت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران بود. دفتر شرکت «سالیوان و کرومول» در نیویورک که برادران دالس از همکاران آن بودند دیرزمانی با شرکت فوق معامله داشتند. خلاصه این‌که ملی شدن صنعت نفت ایران در کنار دیگر مسائل، مستقیماً با منافع برادران دالس در تضاد بود. فعالیت شدید برادران دالس در ایران را می‌توان از این دیدگاه نیز توضیح داد. ن.ک:

Сергеев Ф.М., Роль ЦРУ в свержении правительства Мосаддыка в 1953г., Документальные очерки, Новая и Новейшая история, N 4, 1979, с. 120.

3. Боронов Р., Нефть и политика США на Ближнем и Среднем Востоке, Москва, 1977, с. 37-38.

بریتانیایی دیگر، آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا، جان فوستر دالس، آلن دالس رئیس‌سیا، و غیره را پیرامون خود گرد آورده بود. هدف این اتحاد براندازی نخست‌وزیر ایران دکتر محمد مصدق بود.

در واقع، مصدق با عملکرد خود اکثریت فعالان سیاسی معاصر خود را می‌رنجانده، اما در ایران روز به روز بر اختیارات خود می‌افزود و در محدود کردن اختیارات شاه تلاش می‌کرد. «هنگامی که مصدق از مجلس خواست که اختیارات فوق‌العاده او را برای دوازده ماه دیگر تمدید کند، کشمکش میان جناح‌های سنتی و جدید جبهه ملی به اوج خود رسید. بیش‌تر نمایندگان روحانی در مخالفت با این درخواست، جبهه ملی را ترک کردند و فراکسیون اسلام را تشکیل دادند»^۱ با این حال، در ژانویه ۱۹۵۳ مجلس درخواست تمدید موعده اختیارات فوق‌العاده مصدق را پذیرفت. شاه با اکراه آن را تفویض کرد.

پس از انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا و مراسم سوگند آیزنهاور، لوئی هندرسون سفیر آمریکا برای بررسی امور با مصدق به تهران بازگشت. هندرسون در ۳۰ مه (۹ خرداد ۱۳۳۲) در دیدار با شاه نظر وی را در باره نخست‌وزیری زاهدی پرسید. شاه پاسخ داد به نظر او زاهدی یک «غول روشنفکر» آن‌چنانی نیست، اما اگر از حمایت گسترده سیاسی برخوردار باشد، از راه قانونی به حکومت برسد و از بریتانیای کبیر و ایالات متحد «کمک‌های اقتصادی گسترده‌ای» دریافت کند، آن‌گاه او را به نخست‌وزیری خواهد پذیرفت. شاه به هندرسون توضیح داد که برای حل اختلافات نفتی جاری، مصدق از زاهدی که با کودتای نظامی به حکومت رسیده مستعدتر است.^۲

1. Abrahamian Ervand, *Iran Between Two Revolutions*, Princeton, New Jersey, 1983, p. 276.

2. Mark Gasiorowski and Malcolm Byrne, *Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran*.

بدین‌سان وینستون چرچیل نخست‌وزیر و آنتونی ایدن وزیر امور خارجه در اول ژوئیه ۱۹۵۳ و آیزنهاور رئیس‌جمهور و جان فوستر دالس وزیر خارجه آمریکا در ۱۱ ژوئیه موافقت خود را با شروع عملیات اعلام کردند.^۱

آلن دالس نمی‌توانست بی‌تفاوت باشد، زیرا نه تنها پای جبهه ابرقدرتی چون آمریکا و اعتبار سازمان سیا، بلکه پای حیثیت شخصی او به عنوان رئیس سازمان اطلاعات در میان بود. آلن دالس سازمان سیا را که در حال بسیج نیرو بود و می‌کوشید وارد صحنه وسیع بین‌المللی شود پیش از هر چیز وسیله‌ای سرّی برای موفقیت در سیاست خارجی می‌دانست؛ موفقیتی که رسیدن به آن با روش‌های دیپلماتیک ممکن نبود. تحکیم موقعیت آلن دالس در آینده هم به عنوان رئیس سیا و هم مشاور بانفوذ رئیس‌جمهوری آمریکا، عمدتاً بسته به این عملیات بود. آلن دالس با توجه به همه این‌ها نسبت به سازماندهی عملیات کودتا در ایران با جدیت بسیار برخورد می‌کرد. این عملیات بزرگ‌ترین عملیات مشابه سازمان سیا بود.

آنچه به این عملیات سازماندهی شده در سطح حکومتی «کمک می‌کرد» همانا تبلیغات و بیانات تند شماری از مقامات کشور علیه دولت وقت ایران بود. فوستر دالس در ژوئیه ۱۹۵۳ مخالفت خود را با دولت ایران آشکار کرد و گفت: «ما همکاری با مصدق را غیرممکن می‌دانیم و هر دولت جدید غیرکمونیسست را که در ایران بر سر کار آید بر دولت فعلی ترجیح می‌دهیم»^۲ این بیانات را می‌توان صدور حکم مصدق شمرد، زیرا پس از آن اجرای برنامه کودتا آغاز شد.

1. Roosevelt Kermit, *Counter coup*, p. 1-19.

۲. رفتار سیاسی آمریکا در قبال نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران ۱۳۳۰-۱۳۳۲، ایرج ذوقی،

وزیر خارجه در دیداری دیگر گفت: «فعالیت‌های فزاینده حزب کمونیست غیرقانونی [حزب توده] در ایران و تساهل دولت ایران نسبت به اقدامات مزبور موجب نگرانی دولت ما شده است. این تحولات بی‌تردید اعطای کمک ایالات متحد به ایران را دشوارتر می‌نماید.»^۱

انگلیس و آمریکا هر دو معتقد بودند فقط با یک دولت دیگر، و نه دولت مصدق، می‌توان به توافق دست یافت. آن‌ها معتقد بودند که باید به هر وسیله‌ای، از جمله نیروهای موجود در ایران و تبلیغات و فشارهای دیپلماتیک، مصدق را مهار کرد.

سخنان دالس در شماری از روزنامه‌ها و ماهنامه‌های آمریکایی به سرعت انتشار یافت. یکی از آن‌ها نیویورک پست بود که در آن زمان نوشت: «دولت مصدق تا پایان سال سقوط خواهد کرد... سقوط مصدق احتمالاً به وسیله ارتش که ارتباط تنگاتنگی با ایالات متحد دارد و تسلیحات مدرن از آن دریافت می‌کند صورت خواهد گرفت.»^۲

گروه ویلبر در ۱۹ ژوئیه بر اساس اطلاعات سازمان سیا مطالب تبلیغاتی گسترده‌ای تدوین کرد و به تهران فرستاد. مأموران سیا در ۲۲ ژوئیه این مطالب را از طریق TPBEDAMN و شبکه برادران رشیدیان پخش کردند و در بیست نشریه چاپ شد. اکثر مطالب در تهران و بقیه در آذربایجان استفاده شد. در تابستان ۱۹۵۳ «به یکباره» شش نشریه جدید در تهران منتشر شد که همگی به بدگویی از مصدق می‌پرداختند. ریچارد کوتمان ایران‌شناس نامی که در آن سال‌ها از مبلغان سیا در ایران به شمار می‌آمد می‌نویسد که در پایان ماه تابستان چهارپنجم نشریات

۱. تاریخ مستند روابط دو جانبه ایران و ایالات متحد آمریکا، یونا آکساندر و آلن نانر، نشر

قومس، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۷۸.

2. The New York Post, 13.07.1953.

ایران زیر نفوذ سازمان سیا قرار داشت. در اوایل اوت به دستور مصدق تعدادی نشریات اپوزیسیون تعطیل شد. سازمان سیا با «تبلیغات سیاه» ضد مصدق و با تحریف واقعیت، مصدق را یهودی تبار می‌نامید.^۱

در ۱۹ ژوئیه ۱۹۵۳ (۲۸ تیر ۱۳۳۲) کیم روزولت با گذرنامه‌ای جعلی از بغداد دوباره به تهران آمد. او پنهانی وارد پایتخت شد و خود را از چشم حکومت پنهان کرد و به فعالیت زیرزمینی پرداخت. جرج کارول مسئول بخش نظامی عملیات در ۲۱ ژوئیه (۳۰ تیر) وارد ایران شد.^۲

داریشر و سرهنگ آمریکایی، استفان مید، به دستور سیا برای دیدار با اشرف، خواهر همزاد شاه، به فرانسه رفتند. اشرف در تحولات سیاسی کشور حضور مؤثری داشت. آن‌ها اشرف را تشویق می‌کردند که با برادرش از برنامه‌شان صحبت کند. اشرف فقط پس از دریافت مبلغی هنگفت از داریشر موافقت کرد و مید نیز وعده‌ای توخالی داد، حتی اگر کودتا شکست بخورد ایالات متحد زندگی مورد علاقه شاه را برای او فراهم خواهد آورد.

اشرف طبق توافق انجام شده در روز ۲۹ ژوئیه (۷ مرداد) با برادرش ملاقات کرد و اطلاعات دریافتی خود را انتقال داد، سپس به فرانسه بازگشت. اسدالله رشیدیان در روزهای ۳۰ و ۳۱ ژوئیه (۸ و ۹ مرداد) با شاه دیدار کرد. در اول اوت نیز شوارتسکف و کرमित روزولت به دیدار شاه رفتند. آن‌ها می‌خواستند محمدرضا پهلوی را متقاعد کنند که فرمان انتصاب زاهدی به فرماندهی ارتش را امضا کند و از کودتا حمایت کند، اما شاه مردد بود.

در این عملیات پنج مأمور سیا از کارکنان سفارت آمریکا و هفت ایرانی که دو تن از ایشان از مقامات عالیرتبه سازمان امنیت ایران بودند با کیم

1. Mark Gasiorowski and Malcolm Byrne, Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran. Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle*, p. 65.

2. Roosevelt Kermit, *Countercoup*, p. 139, Mark Gasiorowski and Malcolm Byrne, eds., *Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran*.

روزولت همکاری می‌کردند. تماس آن‌ها با یکدیگر از طریق رابطه‌ها بود و در حد امکان از تماس‌های مستقیم خودداری می‌شد. دربار ایران و افسران اخراجی به ریاست سرلشکر فضل‌الله زاهدی نیز در این عملیات به روزولت کمک می‌کردند. اردشیر زاهدی، پسر فضل‌الله زاهدی، نیز در این توطئه کمک مؤثری نشان داد.

سازمان سیا اطلاع داشت که اکثر افسران بانفوذ ارتش ایران، از جمله سرتیپ [محمد] تقی ریاحی رئیس ستاد ارتش و سه تن از فرماندهان پنج پادگان نظامی مستقر در تهران با مصدق موافق بودند. جرج کارول سرهنگ عباس فرزندگان، [محمد] حسن اخوی و زند کریمی را نیز به جمع خود وارد کرد. آن‌ها هسته اصلی شبکه کودتا بودند و در اجرای برنامه نهایی کودتای نظامی به کارول کمک کردند. در ۱۰ اوت (۱۹ مرداد) سرهنگ اخوی با شاه دیدار و شبکه نظامی را به وی معرفی کرد. شاه به حسن اخوی دستور داد با زاهدی ملاقات کند. زاهدی در این ملاقات پذیرفت که سرلشکر نادر باتمانقلیچ را به ریاست ستاد منصوب کند. زاهدی برای بررسی نحوه اجرای برنامه نظامی با باتمانقلیچ و زند کریمی دیدار کرد. کارول، باتمانقلیچ و اعضای شبکه نظامی در ۱۳ اوت (۲۲ مرداد) با هم ملاقات کردند و به این نتیجه رسیدند که شبکه نظامی فقط چهار ساعت پس از اعلام تصمیم شاه می‌تواند برای اجرای کودتا بسیج شود!

افسران سلطنت طلب با گسترش شبکه‌های مخفی دولت را بی‌ثبات کردند. آن‌ها برای ایلات و عشایر شورشی به ویژه شاهسون، بختیاری، افشار و ترکمن، سلاح فراهم کردند و با افراد رویگردان از جبهه ملی به ویژه کاشانی، قنات‌آبادی، مگی، بقایی و شعبان «بی‌مخ» نیز رابطه برقرار

کردند... افزون بر این، سرتیپ افشار طوس، افسر برجسته طرفدار مصدق را کشتند و جسد مثله‌شده‌اش را در اطراف تهران انداختند تا هشداری به دیگر افسران پشتیبان مصدق باشد!

برادران رشیدیان، جلالی و کیوانی مردم را به بست‌نشینی در مجلس، مساجد و دیگر اماکن عمومی تهران تحریک می‌کردند. قرار شد در همان زمان بازار تهران را تعطیل کنند تا اوضاع بیش از پیش متشنج شود.

در ۱۰ اوت (۱۹ مرداد) مطبوعات آمریکا نوشتند که آلن دالس می‌خواهد تعطیلات را با همسرش در کوه‌های آلپ سوئیس بگذرانند. اما در واقع می‌خواست آخرین جزئیات کودتا را بررسی کند. اگرچه اوضاع ایران سخت بحرانی بود، لویی هندرسون، سفیر آمریکا در تهران، نیز اظهار داشت ممکن است «تعطیلات» خود را در سوئیس بگذرانند. شماری از مقام‌های بانفوذ دستگاه حکومتی ایران، که در ۲۳ فوریه ۱۹۵۳ (۴ اسفند ۱۳۳۱) پس از توطئه ناموفق نظامیان ضد مصدق از کشور به رم گریخته بودند، نیز رهسپار سوئیس شدند. اشرف پهلوی خواهر شاه نیز جزو آنان بود.

اسدالله رشیدیان بار دیگر با شاه دیدار کرد و اطلاع داد اگر شاه با برنامه سیا همکاری نکند روزولت از کشور خواهد رفت. شاه سرانجام با امضای حکم انتصاب زاهدی موافقت کرد و روز بعد نیز با وی دیدار کرد. شاه پس از آن به استراحتگاه خاندان سلطنتی رامسر در ساحل دریای خزر رفت. روزولت و رشیدیان دو حکم همزمان برای امضای شاه آماده کردند، یکی خلع مصدق و دیگری انتصاب زاهدی. در شب ۱۲ اوت (۲۱ مرداد) سرهنگ نعمت‌الله نصیری این حکم را به رامسر برد و شاه هر دو حکم را امضا کرد.

در این روزها ژنرال نورمن شوارتسکف به تهران رفت. چند سال پیش نیروی شهربانی و ژاندارمری ایران تحت نظارت وی شکل گرفته بود. او علت سفر خود را دیدار از «دوستان قدیمی» اعلام کرد. او با شاه و زاهدی مخفیانه دیدار کرد. شوارتسکف پیش از آن در پاکستان به سر می‌برد، جایی که علیرضا برادر شاه در همان زمان در آنجا بود.

چند روز مانده به کودتا، ژنرال مک کلیور، رهبر هیئت مستشاران نظامی آمریکا در ایران، با نظامیانی چون زاهدی، شاهبختی، احمدی و غیره مخفیانه ملاقات کرد و به آنها دستور داد پادگان تهران را توسط افسران مورد اعتماد ضد مصدق تحریک کنند. در همان زمان ژنرال شوارتسکف مسئولیت تدارکات اولیه شورش سران نظامی را بر عهده گرفته بود. اما به نوشته مطبوعات غربی چیزی نمانده بود که به سبب سهل‌انگاری شرکت‌کنندگان محلی، عملیات به شکست انجامد.

محمد رضا پهلوی حکم انتصاب فضل‌الله زاهدی به نخست‌وزیری و جایگزینی وی به جای محمد مصدق را با استفاده از اختیارات خود در قانون اساسی و تحت فشار خارجی در ۱۳ اوت (۲۲ مرداد) صادر کرد. او با این کار می‌خواست مانع کودتای آمریکایی‌ها شود. آیزنهاور می‌نویسد: «شاه در صدد بود که از کودتای نظامی اجتناب ورزد. در عوض از اختیارات قانونی‌اش در خلع نخست‌وزیر استفاده کرد»^۱.

قرار شد سرهنگ نعمت‌الله نصیری، فرمانده گارد شاهنشاهی، حکم شاه را به زاهدی و مصدق ابلاغ کند. او نخست زاهدی را پیدا کرد که نزدیک به یک ماه از دید نیروهای شهربانی مصدق پنهان شده و در آن

روزها در منزل آیت‌الله بنی‌صدر مخفی شده بود. نفر بعدی مصدق بود. دولت مصدق در روزهای ۱۴-۱۵ اوت (۲۴-۲۳ مرداد) از کودتای پیش‌بینی شده اطلاع یافت. در ساعت ۲۳ روز ۱۵ اوت چند افسر گارد شاهنشاهی به ریاست سرهنگ نصیری در صدد دستگیری مصدق برآمدند. آنها با دیدن انبوه محافظان پیرامون منزل نخست‌وزیر اعلام کردند که برای ابلاغ حکم شاه به مصدق آمده‌اند. نصیری نامه را تحویل داد و یک ساعت و نیم منتظر دریافت قبض شد. مصدق حکم شاه مبنی بر خلع وی را پذیرفت و آن را غیرقانونی شمرد. اعضای دیگر شبکه نظامی به وظایف خود در برنامه کودتا عمل کردند. سیاسیون و نظامیان وفادار به مصدق دستگیر شدند و مرکز رادیو به محاصره درآمد.

کمی بعد به نصیری اطلاع دادند که [محمد تقی] ریاحی فرمانده ستاد ارتش [کابینه] مصدق از نصیری خواسته است تا فوراً به ستاد مرکزی مراجعه کند. در همان‌جا نیز نصیری به اتهام شرکت در کودتا دستگیر شد.

در ساعت دو و نیم، نیروهای مخالف مصدق دریافتند که نقشه کودتا شکست خورده است و خود را تسلیم کردند. سرلشکر باتمانقلیچ مخفی شد و فرزائگان به سفارت آمریکا پناه برد. رادیو تهران بلافاصله آخرین خبرهای تازه را پخش کرد و از کشف و خنثا کردن کودتا خبر داد. واحدهای طرفدار مصدق شهر را در کنترل خود گرفتند. آنها کسانی را که مظنون به شرکت در کودتا بودند دستگیر کردند. باتمانقلیچ، زند کریمی و شماری از افسران بلندپایه شبکه نظامی، بقایی، بهبودی، ابوالقاسم امینی، وزیر دادگستری، ارنست پرون، از نزدیکان شاه، و شماری از مظنونان و توطئه‌گران دیگر شناسایی و دستگیر شدند. جستجوی گسترده‌ای برای یافتن

۱. نقش روحانیت در زندگی اجتماعی-سیاسی ایران، هاملت یگانیان، ایروان، ۱۹۸۷، ص ۳۸ (به ارمنی).

2. Avery Peter, *Modern Iran*, London, 1965, p. 438.

۱. به نوشته نیویورک تایمز وزارت خارجه در آن زمان به شوارتسکف مأموریت داده بود که به لبنان، سوریه و پاکستان سفر کند. سفر او به ایران اقدام شخصی او بود.

2. Новое Время N 2, 1980, c. 29.

سرلشکر زاهدی آغاز شد. حزب توده جزئیات کودتا را در نشریات چاپ کرد و تظاهراتی در حمایت از مصدق ترتیب داد. حسین فاطمی^۱ وزیر امور خارجه در نطقی رادیویی از مصدق طرفداری کرد و با انتقاد از شاه وی را خائن نامید.^۲

مطابق نقشه کودتا مقرر شده بود اگر مصدق از حکم شاه سرپیچی کند و موفق به دستگیری وی نیز نشوند، شاه برای مدتی از کشور خارج شود. شاه می‌نویسد: «با آگاهی به برنامه‌های مصدق و جاه‌طلبی‌هایش، تصمیم گرفتم بلافاصله و قبل از آن‌که او دست به قدرت‌نمایی بزند، ایران را ترک کنم. و هدف از این کار هم چیزی نبود، جز جلوگیری از به راه افتادن حمام خون و نیز فرصت دادن به مردم ایران تا بتوانند دست به انتخاب بزنند. ما فکر می‌کردیم که رفتن من وضع را روشن می‌کند و وقتی مصدق اعمال زور کند چهره واقعی او نمایان خواهد شد. این نیز افکار عمومی را پیرامون تاج و تخت متحد خواهد کرد.»^۳

مصدق در ۱۶ اوت (۲۵ مرداد) طی نطقی اعلام کرد نقشه شاه برای براندازی وی با شکست روبرو شده است. شاه و شهبانو ثریا با شنیدن خبر شکست کودتا بلافاصله با هواپیمای «بیچ کرافت» به عراق رفتند.

در ۱۷ اوت (۲۶ مرداد) از پایگاه سیا به روزولت نیز پیشنهاد کردند هر چه زودتر از ایران خارج شود. اما او نپذیرفت و خود را برای اجرای یک کودتای دیگر آماده کرد.

شاه نه تنها در پایتخت، که در تبریز و شیراز نیز وجهه‌اش را از دست

۱. فاطمی در فهرست افراد مظنون مصدق قرار گرفته بود و حتا یک شب بازداشت و سپس آزاد شده بود. اما تصور ما این است که مصدق به او بیش‌تر به خاطر همکاری فعالش با کمونیست‌ها مشکوک بود.

2. Mark Gasiorowski and Malcolm Byrne, Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran.

3. Mohammad Reza Pahlavi, *Answer to History*, p. 89.

می‌داد. نیروهای طرفدار مصدق به کرمانشاه، کرمان، بابلسر و دیگر شهرها رسیدند.

باید گفت وقتی شاه به عراق پناهنده شد طرفداران مصدق کوشیدند او را دستگیر کنند. شاه می‌نویسد: «فاطمی وزیر امور خارجه مصدق به سفیر ما در بغداد تلگراف زد و دستور داد مرا دستگیر کند. او تلاش کرد این دستور را اجرا کند، اما البته بی‌فایده بود.»^۱ این دستور برای فاطمی بسیار گران تمام شد.

به احتمال زیاد شاه فکر می‌کرد که دیگر هرگز به وطن بر نمی‌گردد، اما رئیس‌جمهور آمریکا چنین اعتقادی نداشت. محمدرضا از بغداد به رم رفت و تنها دو روز آن‌جا ماند.

در روز ۱۶ اوت (۲۵ مرداد) یکی از مأموران سیا برای اجرای مرحله دوم عملیات ضد مصدق مبلغ پنجاه هزار دلار به جلیلی و کیوانی پرداخت کرد. آن‌ها در صبح روز بعد با برپایی تظاهراتی توسط عاملان خود در مرکز تهران چنین وانمود کردند که این تظاهرات را توده‌ای‌ها برگزار کرده‌اند. اعضای واقعی حزب توده نیز که ارتباطی به این تظاهرات نداشتند به خیابان‌ها ریختند. این جمع کابوسی واقعی در تهران به وجود آورد؛ به قبر رضاشاه حمله کردند؛ در هنگام راهپیمایی در پایتخت مجسمه‌های شاه را کردند؛ عکس شاه را از خانه‌ها، رستوران‌ها، مغازه‌ها و وزارتخانه‌ها بیرون ریختند؛ به مساجد حمله کردند و پنجره‌ها را شکستند؛ با طرفداران مصدق درگیر شدند و به ستادها و مراکز طرفداران مصدق و حزب پان‌ایرانیست حمله کردند و شعار اخراج آمریکایی‌ها را از کشور سر دادند. حزب توده در ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) مردم را به براندازی حکومت استبدادی و تأسیس جمهوری دموکراتیک فراخواند.

1. Mohammad Reza Pahlavi, *Answer to History*, p. 90.

سازمان‌دهندگان عملیات آژاکس تصمیم گرفته بودند که لوئی هندرسون سفیر آمریکا تا پایان عملیات به ایران بازنگردد. قرار شد که کارکنان سفارت آمریکا در آن روز سر کار حاضر نشوند و تنها گروه کوچکی از مأموران سیا فعالیت کنند. اما چون عملیات ۱۶ اوت با ناکامی روبرو شده بود دستگاه حکومتی ایالات متحد به لوئی هندرسون دستور داد که بلافاصله به ایران بازگردد و مصدق را از موضع آمریکا در باره امور جاری آگاه کند. بدین سان در روز ۱۷ اوت لوئی هندرسون پس از یازده ماه غیبت از بیروت به تهران بازگشت. زمان فعالیت او فرارسیده بود. هندرسون در ۱۸ اوت با نخست‌وزیر ملاقات کرد و اظهار داشت که دولت آمریکا مانع از حکومت وی خواهد شد و مصرانه خواست چنانچه از برقراری نظم و قانون در کشور ناتوان است بلافاصله استعفا دهد. ایالات متحد وعده می‌داد چنانچه اوضاع کشور به حالت عادی برگردد به ایران کمک کند. سفیر آمریکا نخست‌وزیر را متهم کرد که توده‌ای‌ها به آمریکایی‌ها حمله می‌کنند و گفت چون نیروهای مربوط قادر به حفظ امنیت آن‌ها نیستند، او از همه آمریکایی‌ها خواهد خواست که از ایران خارج شوند! این طعمه‌ای بود برای مصدق که به نظر ما او نیز ناآگاهانه «بلعید». مصدق تصمیمی سرنوشت‌ساز گرفت و به رئیس شهربانی تلفن کرد و دستور متفرق کردن تظاهرکنندگان را داد. صدها تن از تظاهرکنندگان که از هواداران مصدق بودند به زندان افتادند.

پس از آن، جمع انبوه هواداران مصدق که عمدتاً دانشجوی، روحانی و روشنفکر بودند رو به کاستی نهاد. علت آن، چند اشتباه حزب توده بود. به موازات آن، دو تحول پیاپی روی داد که برای مصدق سرنوشت‌ساز شد.

نخستین آن واکنش حزب توده بود. آن‌ها سریع کار می‌کردند تا به برتری قابل قبولی نسبت به عملکرد ناموفق انگلیسی-آمریکایی دست یابند. رهبران حزب توده آشکارا از تظاهرات عمومی ضد پهلوی حمایت می‌کردند. اما تظاهرکنندگان با تن دادن به توطئه‌های مأموران سیا به مراکز مذهبی و مساجد نیز حمله کردند. دو تن از ایادی ایالات متحد با استفاده از این اشتباه به تعدادی از مردم رشوه دادند و آن‌ها نیز با ورود به جمع تظاهرکنندگان آن‌ها را دوباره به حمله به مساجد تحریک کردند. این کاری بس پراهمیت و مؤثر بود! طرفداران مذهبی مصدق از این رو از حمایت وی دست کشیدند. معلوم بود که حزب توده در محاسبات خود اشتباه کرده است. این اشتباه به شکست آن‌ها انجامید و چرخ پیروزی را قاطعانه به سوی زاهدی برگرداند.

در ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) آن دسته از زندانیانی که در گذشته به جرم توطئه ضد مصدق محکوم شده بودند، آزاد شدند. آن‌ها روز بعد در ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) به کودتایی که این بار موفقیت‌آمیز بود پیوستند. بنابراین می‌توان چنین تصور کرد که محمد مصدق از کودتا به خوبی آگاه بوده و چون چاره دیگری نداشت در صدد برآمده است از این طریق عرصه سیاست را ترک کند. این گمان به خصوص با این سند تقویت می‌شود که الله‌یار صالح، سفیر ایران در زمان دولت مصدق در آمریکا، پیش از کودتا اعلام کرده بود در هیچ اقدامی ضد مصدق شرکت نخواهد کرد. «من معتقدم مصدق نماینده آرمان ملت ایران است. اقدام ضد او با واکنش هر ایرانی شریف روبرو خواهد شد. من در هیچ اقدامی ضد مصدق شرکت نخواهم کرد.»^۲ معلوم می‌شود که سازمان سیا خواسته بود

1. Cottam Richard W., *Iran and the United States. A Cold War Case Study*, Pittsburgh, 1988, p. 108.

2. *Britain Is Cautious on Revolt in Iran*, By Peter D. Whitney, August 20, 1953
<http://www.nytimes.com/library/world/mideast/082053iran-britain.html>

1. Mark Gasiorowski and Malcolm Byrne, *Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran*.

او را نیز به خود جلب کند، اما او لاقفل در ظاهر همکاری با سیا را رد کرده بود. اگر سفیر از عملیات مورد انتظار خبر داشت و در آن نیز شرکت نمی‌کرد، طبیعتاً می‌بایست نخست‌وزیر را از آن آگاه کرده باشد.

به نوشته مطبوعات غربی، حزب کمونیستی توده برنامه خاصی داشت و برای اجرای آن از سیاست ملی کردن مصدق استفاده می‌کرد. به نظر نویسندگان غربی نقشه حزب توده این بود که شاه را از کشور اخراج کند، سپس با تحکیم مواضع خود و با کمک اتحاد شوروی مصدق را از حکومت براندازد، سپس زمام امور کشور را به دست گیرد. محمدرضا پهلوی نیز در این باره در کتاب پاسخ به تاریخ می‌نویسد: «برنامه کمونیست‌ها این بود که از مصدق برای برکناری من استفاده کنند. بر اساس مدارکی از حزب توده که بعداً به دست آمد، کمونیست‌ها قصد داشتند دو هفته بعد از خروج من از کشور، مصدق را نیز از کار برکنار کنند، و من به چشم خود تمبرهایی را دیدم که عبارت جمهوری خلق ایران را روی آن چاپ کرده بودند و می‌خواستند این تمبرها را به جریان بیندازند.»^۱ شاه در کتابی دیگر می‌نویسد که افسران توده‌ای پس از دستگیر شدن اعتراف کردند که «قصد داشتند پس از براندازی سلسله پهلوی توسط مصدق، او را نیز با یک کودتای نظامی کشته و رژیم کمونیستی را به همان صورت که در سایر کشورها تشکیل شده بود در ایران برقرار سازند.»^۲

اگر این مطالب حقیقت داشته باشند، پس مصدق در آخرین روزهای نخست‌وزیری‌اش به احتمال زیاد از آن آگاه بوده است. بنابراین معلوم می‌شود که او چرا تظاهرات روزهای ۱۷-۱۸ اوت را که از سوی حزب ملت و حزب توده برانگیخته شده بود، سرکوب کرد.

مقاله‌ای که در ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۳ در روزنامه فرانسوی لوموند به چاپ رسید تأییدی بر این مطالب است. در مقاله آمده است: «برای مصدق هر راه حلی غیر از موفقیت چپ‌های افراطی قابل قبول بود... او ترجیح داد کناره‌گیری کند، اما به آن‌ها کمک نکند.»^۱

به راستی که شدت جنبش کمونیستی دولت را هوشیار کرد. همه اعضای دولت مصدق جز فاطمی وزیر امور خارجه با اعلام حکومت جمهوری مخالف بودند. آن‌ها پیشنهاد فعالیت مشترک با حزب ملت ایران را نیز رد کردند.

در این اثنا سازمان سیا دست به تبلیغات گسترده‌ای زد و هم روزنامه‌نگاران داخلی و هم آمریکایی را به این کار کشاند. سیا با کنت لوو، روزنامه‌نگار نیویورک تایمز، که چندی بعد با اردشیر زاهدی دیدار کرد همکاری می‌کرد. رونوشت حکم شاه را به او دادند و او بعداً در اختیار روزنامه‌نگاران دیگر قرار داد. روزنامه‌های مخالف مصدق در ۱۸ اوت احکام شاه مربوط به انتصاب زاهدی به نخست‌وزیری و شماری از اظهارات شاه در بغداد را به چاپ رساندند.

پیش از آن، در شب ۱۷ اوت روزولت ذیداری طولانی با فضل‌الله و اردشیر زاهدی، فرزندگان، گیلاشاه و رشیدیان‌ها داشت. در طول این دیدار آن‌ها تصمیم گرفتند که در روز ۱۹ اوت از سه جبهه به مصدق حمله کنند: نخست تماس با آیت‌الله بهبهانی و خواهش از وی برای تحریک روحانیون شیعه؛ دوم کمک گرفتن از پادگان‌های بیرون از تهران؛ و سوم تصمیم روزولت و همکارانش برای برپایی تظاهرات گسترده ضد مصدق در ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) با شعار «وقت آن رسیده که افسران و سربازان ارتش یاور دین و تخت شوند». سازمان سیا برای اجرای این برنامه در چند جهت تلاش می‌کرد.

1. Mohammad Reza Pahlavi, *Answer to History*, p. 91.

۲. مأموریت برای وطن، محمدرضا پهلوی، ص ۳۵-۱۳۴.

George Lenczowski, *Iran Under The Pahlavis*, Stanford, 1978, p. 374.

مطابق برنامه قرار بود که جلیلی توده مردم را به سوی زندان دژبانی مرکز که سرهنگ نصیری و سرلشکر باتمانقلیچ در آن زندانی بودند هدایت کند و آنان را از زندان آزاد کنند.

بر اساس زمانبندی تعیین شده کار از ۱۹ اوت آغاز شد. سرلشکر زاهدی که حدود دو روز در خانه یکی از مأموران سیا مخفی شده بود از روزولت اطلاع یافت که اوضاع مساعد شده و زمان فعالیت وی فرارسیده است.

در وهله نخست قرار شد که فعالان ضد مصدق و چهره‌های اصلی عملیات را که زندانی بودند آزاد کنند. شاه می‌نویسد: «چند لحظه بعد فرمانده زندان وارد می‌شده و به سرهنگ نصیری دستور می‌دهد لباس نظامی خود را بپوشد و آماده حرکت شود. علت این دستور آن بوده است که می‌خواستند زندان را تخلیه کنند»^۱ در این جا این سؤال مطرح می‌شود چرا می‌خواستند زندان را تخلیه کنند و چه چیزی زندانیان مخالف دولت را تهدید می‌کرد؟ البته شاه سکوت می‌کند و نمی‌گوید که آن زندانبان رشوه گرفته بود یا برای آزاد کردن زندانیان دستور خاصی دریافت کرده بود.

توصیف شاه از این که مردم عادی چگونه با «چوب» با پلیس مسلح مبارزه می‌کردند جالب است. شاه می‌نویسد: «وقتی سرهنگ نصیری از اتاقی که در آن محبوس بود خارج می‌شود، مطلع می‌شود مردم شهر، یعنی افراد عادی که به چوب مسلح بوده‌اند، به زندان هجوم می‌آورند و با آن که سربازان مراقب زندان به آن‌ها فرمان توقف داده‌اند باز پیش می‌آیند. در این موقع سربازان شروع به تیراندازی می‌کنند و بر اثر آن یک زن کهنسال و

چند تن از جوانان به خاک و خون می‌غلتنند و عده کثیری نیز مجروح می‌شوند، ولی دیگران از هجوم دست برنمی‌دارند تا بالاخره سربازان محافظ فرار می‌کنند و مردم زندان را تسخیر می‌نمایند»^۱

باز هم این سؤال پیش می‌آید آیا مردم تهران می‌توانستند تنها با چوب و چماق زندان را که از سوی زندانبانان مسلح به «غیر از چماق» محافظت می‌شد تصرف کنند؟ دو راه وجود داشت: یا مردم غیر از چوب به «سلاح مفید» دیگری مسلح بودند یا این که — چیزی که به نظر ما احتمال بیش‌تری دارد — به زندانبانان دستور داده شده بود که پس از یک دفاع نمایشی موضع خود را ترک کنند.

سرهنگ نصیری آزاد شد و ریاست گارد شاهنشاهی را بر عهده گرفت. موج ضد مصدق در ۱۹ اوت شدت تازه‌ای یافت. نیروهای طرفدار شاه به تظاهرکنندگان پیوستند و تا ساعت ده و ربع صبح میدان‌های اصلی تهران را در کنترل خود گرفتند. پنج تانک و بیست کامیون با سربازان تازه‌نفس به جمع پیوستند. در صبح روز ۱۹ اوت تظاهرکنندگان به حمایت از شاه از شمال تهران به سوی مرکز شهر حرکت کردند. بیش‌تر جاسوسان روزولت تحت نام لوطیان و رجاله‌های شهر در مرکز تهران به راهپیمایی پرداختند. به یکایک شرکت‌کنندگان در این ناآرامی پاداش نقدی داده شد.

زاهدی پیش‌تر نقشه کشیده بود که به اصفهان برود و واحدهای نظامی آن منطقه را به تهران بیاورد. به واحدهای شاهدوست ارتش در کرمانشاه نیز دستور داده بودند که در صورت نیاز برای حرکت به تهران آماده شوند.

۱. مأموریت برای وطنم، محمدرضا پهلوی، ص ۱۲۹.

۱. همان، ص ۱۲۹.

در ۲۸ مرداد که توده‌ای‌ها در نتیجه پشت کردن مصدق به آن‌ها صحنه را ترک کرده بودند، زاهدی با فرماندهی سی و پنج تانک شرمین اقامتگاه نخست‌وزیر را محاصره کرد.^۱ واحدهای نظامی سرلشکر زاهدی مسلح به سلاح‌ها، کامیون‌ها و تانک‌های آمریکایی وارد تهران شدند. نظامیان ایرانی وفادار به شاه به دستور مأموران سیا ساختمان رادیو تهران را تصرف کردند و به ساختمان وزارتخانه‌ها حمله بردند. کمی بعد آن‌ها وزارت پست و تلگراف و تلفن را در اختیار گرفتند. بخش دیگر تظاهرکنندگان به مراکز شهربانی، ارتش و وزارت امور خارجه حمله کردند. در هنگام تصرف ساختمان‌های دولتی ۳۰۰ نفر کشته و ۱۰۰ نفر زخمی شدند. درگیری‌ها تا ظهر ادامه یافت.

مصدق تنها در لحظه آخر دست به کار شد و دستور داد نیروهای وفادار به دولت را وارد تهران کنند. در این اثنا روزولت افراد بیش‌تری را به صحنه کشاند و حمله را شدیدتر کرد. ژنرال استوارت آمریکایی در باره عملیات نظامی آمریکا در ایران چنین می‌نویسد: «ما سریعاً لباس، کفش، ژنراتورهای برق و دارو در اختیار ارتش ایران گذاشتیم تا در فرصت مناسب به شاه کمک کنند. تفنگ‌های در دست سربازان، کامیون‌ها و خودروهای زرهی که آن‌ها را منتقل می‌کرد و وسایل ارتباطی را ما داده بودیم. اگر ما این کار را نمی‌کردیم، احتمالاً اشخاصی که نسبت به آمریکا نظر دوستانه نداشتند در رأس دولت قرار می‌گرفتند.»^۲

زاهدی در ساعت پنج و بیست و پنج دقیقه مرکز رادیو را به تصرف درآورده بود و به عموم مردم اطلاع می‌داد که نخست‌وزیر قانونی است و نیروهایش بخش عمده پایتخت را در کنترل دارند. او در عین حال برنامه آتی دولت خود را به شرح زیر اعلام کرد.

۱. حاکمیت قانون و برقراری مجدد امنیت اجتماعی
۲. ارتقای سطح زندگی و کاهش حداقل نیازهای معیشتی
۳. مکانیزه کردن کشاورزی و تشکیل تعاونی‌های روستایی
۴. افزایش سطح دستمزد و حقوق
۵. درمان رایگان
۶. ساخت جاده‌های آسفالت
۷. تأمین آزادی‌های فردی و استقلال اجتماعی^۱

البته بخش بزرگی از این برنامه‌ها اجرا نشد، زیرا بلافاصله پس از کودتا در کشور حکومت نظامی برقرار شد. «آزادی فردی» هزاران نفر پایمال شد و حتا از آزادی بیان محروم شدند.

درگیری میان طرفداران شاه و مصدق حدود نه ساعت طول کشید و در طول آن ۳۰۰ نفر کشته شدند. پس از تصرف نقاط استراتژیک، درگیری‌ها به اطراف منزل مصدق کشانده شد. شاه می‌نویسد: «خانه مصدق در تهران با یک دوجین تانک محافظت می‌شد.»^۲ خانه مصدق به وسیله گارد محافظ و توپخانه نیز محافظت می‌شد. سرانجام محافظان مصدق با دادن ۲۰۰ نفر کشته شکست خوردند. خانه مصدق به آتش کشیده شد و غارت شد. مصدق فرار کرد.

هاری روزیتسکی از مقامات بلندپایه سابق سیا می‌گوید: «کودتای اوت ۱۹۵۳ توسط گروه نه‌چندان بزرگی از مأموران سیا که در زیرزمین‌های تهران فعالیت می‌کردند هدایت می‌شد. پیش از آن آشکارا تبلیغ شده بود اگر نیروهای مصدق بر سر قدرت بمانند، اتحاد شوروی و کمونیست‌های

1. Royalists Oust Mossadegh; Army Seizes Helm August 20, 1953, By Kennett Love, *New York Times*

<http://www.nytimes.com/library/world/mideast/082053iran-army.html>

2. Mohammad Reza Pahlavi, *Answer to History*, p. 88.

1. Abrahamian Ervand, *Iran Between Two Revolutions*, p. 280.

۲. پهلوی استوری، اینگه بیهان، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۱۶.

ایران (حزب توده) کشور را اشغال خواهند کرد... کودتای آمریکایی ضد دولتی که خارج از مدار شوروی قرار داشت نشان می‌دهد که واشنگتن چه آسان ملی‌گرایی را با کمونیسم اشتباه می‌گیرد. جبهه ملی مصدق عمدتاً به حل و فصل مسائل نفتی می‌پرداخت و حتا قانونی کردن حزب توده و همکاری با آن را نپذیرفت. مصدق مرد عجیبی بود، اما کمونیست نبود.^۱

بر خلاف روزیتسکی ما معتقدیم که دستگاه حکومتی ایالات متحد قادر به تمیز «ملی‌گرایی» از «کمونیسم» بود، اما در این مورد منافع آنان ایجاب می‌کرد که آن دو را با هم «اشتباه» بگیرند. مصدق نیز کمونیست بودن خود را انکار می‌کرد. «تکیه‌گاه من نه ارتش بود، نه کمونیسم. من به یک عده مردم فهمیده و وطن‌پرست متکی بودم که کودتا آن را به نفع استعمار خنثا کرد.»^۲

در روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) شاه از خبرگزاری بی‌بی‌سی از پیروزی زاهدی اطلاع یافت و با هواپیمای بریتانیایی در ۲۲ اوت (۳۱ مرداد) به ایران بازگشت. شهبانو ثریا و شاهدخت اشرف تصمیم گرفتند مدتی در رم بمانند.^۳

در باره هزینه‌های اجرایی عملیات آژاکس آمار و ارقام بسیار متفاوتی در منابع آمده است. به گفته لنگزوسکی هزینه این عملیات ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار دلار بوده است.^۴ ما با او موافق نیستیم، زیرا این مبلغ تنها کفاف تبلیغات، آن هم در مراحل اولیه را می‌داد. بنا بر دیگر منابع، این عملیات

۱. Новое Время N 4, 1980, c. 30.

۲. خاطرات و تألمات دکتر مصدق، محمد مصدق، ص ۱۹۲.

3. "Shah Leaves Rome to Fly to Teheran" <http://www.nytimes.com/library/world/mideast/082153iran-rome.html>
 w.w.w.payk.net/politics/cia-docs/nytimes-article/041600iran-archive-articles.
 4. Lenczowski George, *American Presidents and the Middle East*, p. 38.

برای آمریکا بیش از ده میلیون دلار هزینه دربر داشته است.^۱ محمدرضا شاه بدون تحریف واقعیت می‌نویسد «شهرت یافت که به مردم عادی کشور که قیام ۲۸ مرداد به دست آن‌ها صورت گرفت مبلغ عمده‌ای دلار (و لیره انگلیسی) داده شده بود.»^۲ شاه می‌نویسد: «در این مورد مدارک دقیقی وجود دارد که ثابت می‌کند: سازمان سیا در آن زمان بیش از ۶۰ هزار دلار خرج نکرده بود. و من واقعاً نمی‌توانم تصور کنم که این مبلغ برای به حرکت درآوردن مردم یک کشور در عرض چند روز کافی باشد.»^۳

در ۲۴ ژوئن ۱۹۶۱ (۳ تیر ۱۳۴۰) روزنامه نیشن سند جالبی در باره کودتای ایران منتشر کرد؛ سند نشان می‌دهد که دستگاه حکومتی آمریکا برای اجرای این کودتا مقدار هنگفتی پول و سلاح تخصیص داده بود. فقط وزارت خارجه به ریاست آلن دالس نوزده میلیون دلار برای رشوه افسران ارتش و مقامات ایران و تبلیغات ضد مصدق خرج کرده بود. برای شوارتسکف اعتباری نامحدود در بانک گشایش یافته بود.^۴

به نوشته شماری از منابع آمریکایی، دو روز پس از کودتا مبلغ پنج میلیون دلار برای تحکیم مواضع دولت جدید ایران اختصاص داده شد.^۵

از نوامبر ۱۹۵۳ تا مارس ۱۹۵۴ آمریکایی‌ها مبلغ ۱/۵ میلیون دلار برای پاداش افراد ارتش، ژاندارمری و پلیس ایران به دولت زاهدی پرداخت کردند. در نوامبر ۱۹۵۳ مبلغ ۳۲۰ هزار دلار به ارتش، ۳۰۰ هزار دلار به ژاندارمری و ۱۲۰ هزار دلار به پلیس پاداش داده شد. در سال ۱۹۵۴ نیز مبلغ ۶۴۰ هزار دلار برای این کار صرف ارتش شد.^۶

۱. Алиев С.М., Иран. Очерки новейшей истории, Москва 1976, с. 244.

۲. مأموریت برای وطنم، محمدرضا پهلوی، ص ۱۳۶.

3. Mohammad Reza Pahlavi, *Answer To History*, p. 91.

4. *The Nation*, 24.VI.1961, p. 549.

5. How a Plot Convulsed Iran in '53 (and in '79), <http://www.nytimes.com/library/world/mideast/041600iran-cia-intro.html>

6. Арабаджян А.З., Экономическая экспансия американского империализма в Иране, Политика США на Ближнем и Среднем Востоке, с. 187.

از مصاحبه لوئی هندرسون در ۱۹۸۴ معلوم می‌شود که تنها دو میلیون دلار به سرلشکر زاهدی داده شده بود، که یک میلیون آن را سازمان سیا بلافاصله پس از کودتا نقداً به زاهدی پرداخت کرد.^۱

پس از کودتای ۱۹۵۳ و برکناری مصدق از قدرت، عرصه گسترده و بی‌سابقه‌ای برای فعالیت جهت تحقق منافع آمریکا و گسترش نفوذ آن در ایران پیش روی دولت آمریکا گشوده شد.

محمد مصدق و همفکرانش مانند رضوی، شایگان، فاطمی و هشت افسر عالی‌رتبه از حامیان نخست‌وزیر، اکثر وزیران از جمله ابوالقاسم امینی و رهبران «حزب ایران»، «نیروی سوم» و «حزب ملت ایران» به دادگاه‌های نظامی تحویل داده شدند.

فقط فاطمی و لطفی، وزیر دادگستری، اعدام شدند، به این دلیل که آن‌ها بیش از دیگران تحت تأثیر کمونیسم قرار گرفته بودند. در عمل [مجازات پیش‌بینی شده در] ماده ۳۱۷ قانون اساسی ایران نسبت به آن‌ها اعمال شد؛ بر اساس این ماده «هر کس به معارضه با دولت برخیزد، در سلطنت موروثی اخلاص کند یا مردم را به شورش علیه دولت شاهنشاهی تحریک کند به مرگ محکوم خواهد شد».^۲

با سایر رهبران جبهه ملی به مدارا رفتار کردند و بیش‌تر آن‌ها به زندان‌های کم‌تر از پنج سال محکوم شدند. اما رفتار با توده‌ای‌ها خشن و شدیدتر بود. طی چهار سال بعدی که مخفیگاه‌های حزب توده به تدریج کشف می‌شد، نیروهای امنیتی چهل مقام حزبی را اعدام کردند، چهارده

۱. همان، منوچهر فرمانفرمایان، ص ۳۵۶.

Mark Gasiorowski and Malcolm Byrne, Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran.

2. Iran Doooms Aide of Mossaddegh for Role in Revolt Against Shah, October 11, 1954, By Kennett Love,

<http://www.nytimes.com/library/world/mideast/101154iran-aide.html>

نفر دیگر را زیر شکنجه کشتند، دویست نفر را به حبس ابد محکوم و بیش از سه هزار تن از اعضای عادی حزب را دستگیر کردند!

بر اساس آمارهای که شاه ارائه می‌کند در دوره آخر حکومت مصدق شمار توده‌ای‌ها در ارتش به شدت افزایش یافته بود. به گفته وی شمار توده‌ای‌ها به بیش از ششصد نفر رسیده بود. شاه می‌نویسد محاکماتی که بعد از خاتمه دوران مصدق صورت گرفت، تا حد زیادی توانست حقایق شگفت‌آور مربوط به سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ [۱۳۲۹-۱۳۳۲] را آشکار کند. به طور مثال معلوم شد وقتی که مصدق پست وزارت جنگ را در سال ۱۹۵۱ [۱۳۳۰] به دست گرفت، فقط ۱۱۰ نفر افسر عضو حزب توده بودند. در حالی که وقتی مصدق در سال ۱۹۵۳ [۱۳۳۲] سرنگون شد، تعداد افسران عضو حزب توده به ۶۴۰ نفر رسیده بود!^۱

مصدق، که در واقع مسئول همه این‌ها بود، به سه سال حبس محکوم شد، سپس تا زمان مرگش در حبس خانگی ماند. شاه می‌نویسد: «من نمی‌دانم. اما حداقل از این موضوع آگاهم که دادگاه قطعاً بنا داشت مصدق را به مرگ محکوم کند و جرم وی را نیز خیانت تعیین کرده بود. لیکن من از دادگاه خواستم که جرم مصدق را در مورد اقداماتی که علیه من انجام داده است نادیده بگیرد. به همین جهت او پس از سه سال که مدت محکومیت خود را در زندان سپری کرد، برای گذراندن دوران بازنشستگی به ملک خود در احمدآباد که محل وسیعی در غرب تهران بود رفت و بعدها در سال ۱۹۶۷ [۱۴ اسفند ۱۳۴۶] همان‌جا درگذشت. من نمی‌توانستم مانع از اعدام فاطمی شوم، زیرا او کمونیست بود.^۲ با این حال من خانواده او را

1. Abrahamian E., *Iran Between Two Revolutions*, p. 280.

2. Mohammad Reza Pahlavi, *Answer to History*, p. 91.

۳. این یک اتهام ناروا و جفایی است که در حق این چهره برجسته و وطن دوست و از خودگذشته به او زده می‌شود. فردی که جان خود را برای کشورش تقدیم نمود.

تأمین مالی کردم. وقتی خانم فاطمی، که ساکن لندن بود، برای کمک به خمینی به ایران بازگشت این حمایت مالی متوقف شد.^۱

شاه توضیح نمی‌دهد چرا مصدق را به جرم «خیانت» اعدام نکردند و با وی با این ملایمت رفتار شد. به نظر ما این می‌تواند به دلایل زیر باشد:

۱. شاه از آشوب دوباره کشور اجتناب می‌کرد.
۲. اگر مصدق را اعدام می‌کردند، او به سمبل مبارزه برای آزادی تبدیل می‌شد و مبارزه با این سمبل برای شاه بسیار دشوارتر می‌شد.
۳. مرگ او نیروهای ضد شاه را متحد می‌کرد و نیروهای کمونیست نیز از آن استفاده می‌کردند.

۴. سرانجام این نیز ممکن است که مصدق از برنامه حزب توده مبنی بر عزل وی پس از اخراج شاه مطلع شده بود. تصور ما این است او با مأموران سیا ملاقات داشته است یا با نیروهای طرفدار شاه به توافق رسیده بود که پس از مقاومتی نمایشی تسلیم شود و در عوض آن، نسبت به او زیاد سختگیری نکنند.

یکی دیگر از هواداران مصدق به نام مهدی بازرگان، وزیر معارف پیشین که در آینده رئیس هیئت‌مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران شد، نیز چند سالی به زندان افتاد. او در دوران بعدی رئیس دولت موقت ایران گشت. بازرگان پس از آزاد شدن از زندان دوباره به مبارزه سیاسی روی آورد. او یکی از بنیانگذاران «نهضت آزادی ایران» بود که به جبهه ملی پیوسته بود. بازرگان از فعالان بانفوذ اپوزیسیون ضد شاه بود.

پس از کودتای ۱۹۵۳ فعالیت احزاب و سازمان‌ها در ایران در عمل

1. Ibid.

2. Новая и Новейшая история, N 4, 1979, c. 124.

ممنوع شد. روزنامه‌ها و ماهنامه‌های بسیاری، از جمله به سوی آینده، شهباز، باختر امروز، شورش و غیره توقیف شدند.

اما واقعیت این است که مصدق هنوز هوادارانی در کشور داشت. آن‌ها در ۱۲ نوامبر ۱۹۵۳ (۲۱ آبان ۱۳۳۲) تظاهراتی با شعار «مصدق پیروز است» در تهران ترتیب دادند. در ۷-۹ دسامبر ۱۹۵۳ (۱۸-۱۶ آذر ۱۳۳۲) دانشجویان دانشگاه تهران به نشانه اعتراض به برقراری مجدد روابط دیپلماتیک با انگلیس و سفر نیکسون، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، به ایران خواستار اعتصاب عمومی شدند.

شاه پس از بازگشت به ایران در ۱۹۵۳ به طرق گوناگون به تحکیم قدرت خود پرداخت. سیاست داخلی و خارجی کشور در اختیار شاه بود و نخست‌وزیر و همه وزیران را شخصاً انتخاب می‌کرد. دولت ایران در آن دوره سیاست قاطع آمریکاگرایی را پیش می‌برد و حافظ منافع ایالات متحد در خاورمیانه بود.

بدین‌سان این کودتا را که به آسانی اجرا شد می‌توان با مدارکی چند توضیح داد. تعمیق اختلاف نظر میان جناح‌های سنتی و قشر متوسط جبهه ملی و تشدید تنش در روابط هیئت حاکمه سیاسی و ستاد ارتش. دخالت‌های دو ابرقدرت آمریکا و انگلیس نیز به آن افزوده شد و اجرای عملیات را آسان‌تر کرد. می‌توان اثبات کرد که کودتا نتیجه همکاری تنگاتنگ مخالفان داخلی و خارجی مصدق بود. نیروهای خارجی بدون همکاری با مخالفان داخلی قادر به انجام کودتا نبودند.

آمریکا و انگلیس تصور می‌کردند که این کودتا درس عبرتی برای دیگر کشورهای خاور نزدیک و میانه خواهد شد. نیویورک تایمز می‌نویسد:

1. Sheenan Michael Kahl, Iran: The Impact of United States Interests and Policies 1941-1954, New York, 1968, p. 65.

«اگرچه حل و فصل مسائلی که پیرامون نفت ایران بروز کرد برای همه شرکت‌کنندگان گران تمام شد، اما این درس عبرتی برای کشورهای کم‌توسعه‌یافته و دارای منابع غنی خواهد بود. آن‌ها دیدند که ملی‌گرایی افراطی برای ایران چه اندازه گران تمام شد.»^۱

ایالات متحد از عملیات آژاکس سه دستاورد داشت: نخست وابستگی بیش‌تر ایران به آمریکا در دهه ۱۹۵۰، و همچنین نزدیک‌تر شدن به غرب؛ دوم ضدیت آشکار ایران با کمونیسم؛ و سوم تبدیل رقابت سنتی انگلیس و روس به رقابت آمریکا و شوروی.^۲ ما دستاورد چهارمی نیز اضافه خواهیم کرد که به نظر ما از مهم‌ترین آن‌هاست، یعنی دستیابی به ۴۰ درصد نفت ایران، چیزی که آمریکا مدتی طولانی به دنبال آن بود.

پس از پیروزی کودتا چهره‌های اصلی آن پاداش دریافت کردند. سرلشکر نادر باتمانقلیچ به فرماندهی کل ارتش منصوب شد و بعدها نیز به مقام وزارت کشور رسید. عباس فرزندگان به وزارت پست و تلگراف منصوب شد. به سرهنگ تیمور بختیار درجه سپهبدی اعطا شد و در دوران حکومت نظامی به فرمانداری تهران گماشته شد. پس از آن بختیار نخستین رئیس ساواک شد. به نصیری درجه سپهبدی اعطا شد و پس از انتصاب بختیار به ریاست ساواک به جای وی منصوب شد. اردشیر زاهدی در دولت به مقام‌های عالی دست یافت و پس از آن نیز مدتی طولانی سفیر ایران در ایالات متحد شد. علاوه بر آن، او با دختر شاه ازدواج کرد (سپس طلاق گرفت). رشیدیان‌ها با استفاده از روابط خود با شاه کسب و کارشان را رونق دادند و به ثروتی کلان دست یافتند. کریمت روزولت چند روز پس از کودتا به لندن رفت و با چرچیل دیدار

کرد. چرچیل به وی گفت: «اگر من حداقل چند سالی جوان‌تر می‌بودم با کمال میل زیر دست شما خدمت می‌کردم.»^۱ دولت ایالات متحد از عملکرد «درخشان» کریمت روزولت به شایستگی قدردانی کرد. در سال ۱۹۵۸ پس از ترک سازمان نشان امنیت ملی دریافت کرد و در «گالف اوایل کوریورشن» مشغول به کار شد و در ۱۹۶۰ به معاونت آن منصوب شد. از قضا، «گالف اوایل کوریورشن» با قرارداد ۵ اوت ۱۹۵۴ (۱۴ مرداد ۱۳۳۳) در نفت ایران سهیم شده بود. روزولت پس از آن با استفاده از روابط صمیمانه خود با شاه و چند تن از رهبران خاور نزدیک کسب و کار خصوصی خود را راه انداخت. مطبوعات غربی با قدردانی از عملکرد روزولت در کودتای ایران به وی «آقای ایران» لقب دادند. شاه ایران نیز فعالیت کریمت روزولت را بسیار ارج نهاد و گفت: «من تاج و تخت خویش را مدیون خدا، ملت، ارتش و شما هستم.»^۲ علاوه بر آن جعبه سیگار مطالای خود را به او هدیه داد. بسیاری از دست‌اندرکاران آمریکایی عملیات آژاکس در سازمان سیا به موفقیت‌های شغلی دست یافتند. برادران دالس بعداً از روزولت خواهش کردند که عملیات کودتا در گواتمالا، مصر و دیگر کشورها را هدایت کند، اما او نپذیرفت و اظهار داشت اوضاع مساعد نیست. شماری از بریتانیایی‌ها نیز در سازمان‌های جاسوسی انگلیس به موفقیت‌های بزرگ دست یافتند.

گزارش هفته‌نامه/کونومیست چاپ انگلیس جالب است. این هفته‌نامه از همان آغاز درگیری می‌نوشت که لندن با وجود امتیازهای خود در ایران چیزهایی بسیار بیش‌تر از چاه‌های نفت و سرمایه‌گذاری‌های خود را از دست خواهد داد. «به موقعیت تجاری و اقتصادی انگلیس ضربه

1. Roosevelt Kermit, *Countercoup: The Struggle for The Control of Iran*, p. 207, Mark Gasiorowski and Malcolm Byrne, *Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran*.
2. Sick Gary, *All Fall Down America's Tragic Encounter with Iran*, N.Y., 1985, p. 7.

1. *New York Times*, 6 August, 1954.

2. Saikal Amin, *The Rise and Fall of The Shah*, New Jersey, 1980, p. 45.

سنگین وارد خواهد شد. از دست دادن امتیازها در ایران به معنی از دست رفتن تنها شرکت خالص نفتی نیرومند انگلیسی خواهد بود و این موقعیت بریتانیای کبیر را بسیار سست خواهد کرد. آن منابع نفتی ظرف یک سال جبران خواهد شد، اما از دست رفتن شرکتی با این اهمیت استراتژیک جبران‌ناپذیر خواهد بود.^۱

در ۵ اوت ۱۹۵۴ (۱۴ مرداد ۱۳۳۳) بریتانیای کبیر و ایران بر سر مسئله نفت، که عملیات آژاکس به خاطر آن اجرا شد، به توافق رسیدند. آنتونی ایدن، وزیر خارجه بریتانیای کبیر، در خاطرات خود در واقع این عملیات مشترک را تبرئه می‌کند و می‌نویسد: «من باور داشتم که با سقوط دولت مصدق، دولتی معقول که بتوان موافقتنامه قابل قبولی با آن امضا کرد جایگزین آن می‌شود.»^۲

آلن دالس، رئیس سیا، این سازمان را در ۱۹۶۲ ترک کرد و چند سال بعد جزئیات تازه‌ای از آن کودتا فاش شد. او که به هر نحو در حفظ آبروی سیا می‌کوشید، موفقیت‌های پیشین خود را در شیپور می‌دمید و بخشی از اسرار آن سازمان را ناخواسته فاش می‌کرد.

در سال ۱۹۶۳ کتاب آلن دالس به نام *داستان‌های بزرگ جاسوسی* چاپ شد. این کتاب دربرگیرنده عقاید جالب رئیس سابق سیا در باره کودتاست. او عملیات درخشان سیا را فروتنانه کمک از بیرون عنوان می‌کرد. «مصدق در ایران و آربنز در گواتمالا در پی تحولات عادی دولت به قدرت رسیده بودند، نه مانند کودتای کمونیستی در چکسلواکی. در آن زمان هیچ‌یک از آن‌ها قصد خود را برای تأسیس حکومتی کمونیستی آشکار نمی‌کردند. زمانی که قصد آن‌ها آشکار شد، به عناصر ضدکمونیست از بیرون کمک

داده شد. در ایران به شاه و در گواتمالا به میهن‌پرستان کمک کردند. در هر دو مورد نیز خطر با موفقیت دفع شد».^۱

تنها در ۱۹۷۶ بود که کمیسیون مخصوص سنا برای رسیدگی به عملکرد نهادهای جاسوسی آمریکا رسماً از دخالت آمریکا در امور داخلی ایران خبر داد. «سازمان سیا در سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۵۴ دو عملیات جسورانه انجام داده است. اولی در ایران ضد دولت محمد مصدق، و دومی ضد جاکوبو آربنز گوسمان، رئیس‌جمهور گواتمالا. هر دو عملیات نیز سریع و در واقع بدون خونریزی انجام شد. با اجرای این عملیات دو رهبری که گرایش به کمونیسم داشتند از قدرت برکنار شدند و جای آنان را افراد غربگرا گرفتند.»^۲

آمریکا پس از براندازی مصدق برنامه کمک به ایران را از سر گرفت. به پیشنهاد روزولت، واشنگتن مبلغ هنگفتی به ایران «کمک بلاعوض» داد و کسر بودجه ایران و مخارج جاری دولت با آن جبران شد. واقعاً که پس از برکناری مصدق سیل کمک‌های آمریکا به سوی ایران سرازیر شد. نخست‌وزیر فضل‌الله زاهدی با ارسال نامه‌ای به واشنگتن خواستار کمک‌های فوری اقتصادی شد. در ۲۶ اوت ۱۹۵۳ (۴ شهریور ۱۳۳۲) رئیس‌جمهور آیزنهاور آن نامه را دریافت کرد. در نامه آمده بود که میزان

1. Dulles Allen W., *The Craft of Intelligence*, New York, 1963, p. 224. Michael Kahl Sheenan, *Iran: The Impact of United States Interests and Policies 1941-1954*, New York, 1968, p. 64.

دولت گواتمالا به ریاست ج. آربنز در سال ۱۹۵۲ تصمیم گرفت اصلاحات ارضی انجام دهد و اراضی پهناور شرکت آمریکایی «یونایتد فروت» را محدود کند. اراضی این شرکت ۲۰ درصد کل بهترین اراضی زراعی گواتمالا را تشکیل می‌داد. این اقدام به نارضایتی آمریکا انجامید.

2. «Final Report of the Select Committee to Study Governmental Operations with Respect to Intelligence Activities. United States Senate», Washington, 1976, p. 45.

1. *Economist*, 26.V.1951.

2. Edén A., *The Memoirs of Sir Anthony Eden*, London, 1960, p. 201.

و شیوه کمک‌های آمریکا به ایران برای رفع بحران مالی و اقتصادی کشور کافی نیست. همچنین آمده بود: «خزانه خالی است؛ اقتصاد ملی فروپاشیده است؛ ایران نیاز فوری به کمک مالی دارد؛ برای خروج از این کابوس اقتصادی و مالی راهی نشان دهید.»^۱

آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا نامه را سریعاً پاسخ داد و در همان روز ۲۶ اوت (۴ شهریور) به زاهدی نوشت: «من به هندرسون سفیر آمریکا دستور داده‌ام که با شما به خصوص در باره مقدمات تخصیص کمک مالی به ایران و تدوین برنامه مشورت کند. [هارولد] استاسن (رئیس اداره کمک‌های خارجی آمریکا) برای کمک به هندرسون نمایندگان مخصوصی به ایران خواهد فرستاد. من تأکید دارم که نیاز جنابعالی فوراً برآورده شود و درخواست‌های جنابعالی در نهایت دلسوزی بررسی خواهد شد...»^۲ زاهدی در ۲۸ اوت (۶ شهریور) اعلام کرد که مذاکرات نفتی با بریتانیای کبیر در نیمه دوم سپتامبر آغاز خواهد شد.

از آن‌جا که آمریکا مایل به از دست دادن یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های خود در خاورمیانه نبود، در اول سپتامبر ۱۹۵۳ (۱۰ شهریور ۱۳۳۲) هندرسون، سفیر آمریکا در ایران، و نخست‌وزیر زاهدی در باره تخصیص کمک آمریکا به ایران با یکدیگر نامه‌نگاری کردند. اداره عملیات خارجی در ۳ سپتامبر اعلام کرد که آمریکا در صدد اعطای ۲۳/۴ میلیون دلار کمک فنی است، اما سه روز بعد آیزنهاور در مطبوعات از کمک چهل و پنج میلیون دلاری به اقتصاد ایران خبر داد.^۳ زاهدی در عوض کمک چهل و پنج میلیون دلاری آمریکا موظف شد که کمونیست‌های

ایران را ظرف سه ماه اول سرکوب کند و زمینه را برای تبدیل کردن ایران به ترکیه دوم در منطقه فراهم کند. دوم این‌که در جامعه ایران زمینه مساعدی برای برقراری مجدد روابط دیپلماتیک میان انگلیس و ایران و حل مسئله نفت فراهم آورد. سوم این‌که با ترکیه و آمریکا پیمان نظامی ببندد و به «دنای آزاد» پیوندد.^۱ پس معلوم می‌شود که دریافت کمک ایران از آمریکا، که مدتی طولانی به سبب مبارزات مصدق از آن محروم شده بود، به چه بهایی بوده است. بدین‌سان سلطه آمریکا در ایران به سطح جدیدی ارتقا یافت. علاوه بر آن یک کمک نظامی بیست میلیون دلاری به ایران اختصاص یافت. البته این یک «کمک مالی بلاعوض بود» که دولت آمریکا با آن می‌کوشید موقعیتش را در ایران تثبیت کند و موقعیت سنتی بریتانیای کبیر را در ایران کاملاً متزلزل کند.

ایالات متحد در سال ۱۹۵۱ کمک فنی به میزان یک میلیون و ۳۰۰ هزار دلار، در سال ۱۹۵۲ به میزان ۲۳ میلیون و ۶۰۰ هزار و در سال ۱۹۵۳ به میزان ۲۳ میلیون و ۲۰۰ هزار دلار اختصاص داده بود، اما پس از براندازی دولت مصدق، حجم کمک‌های فنی در سال ۱۳۵۴ سه برابر شد و به ۸۴ میلیون و ۸۰۰ هزار دلار رسید. این رقم با اندکی کاهش در سال ۱۹۵۵ به ۷۵ میلیون و ۵۰۰ هزار دلار و در ۱۹۵۶ به ۷۳ میلیون دلار رسید.^۲

بیش‌ترین کمک‌ها در ۲ نوامبر ۱۹۵۴ (۱۱ آبان ۱۳۳۳) انجام شد و ۱۲۷ میلیون دلار کمک به ایران اختصاص یافت. علاوه بر آن، شاه در طول سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۵۷ (۱۳۳۶-۱۳۳۲) کمک‌های مالی فوق‌العاده‌ای به ارزش ۱۴۵ میلیون دلار از ایالات متحد دریافت کرد تا دولت را از

1. Bill James A., *The Eagle and the Lion: The Tragedy of American-Iranian Relations*, London, 1988, p. 113-114.

2. Орлов Е.А., *Внешняя политика Ирана после второй мировой войны*, с. 116.

۳. همان، غلامرضا نجاتی، ص ۵۱۶.

1. Орлов Е.А., *Внешняя политика Ирана после второй мировой войны*, с. 119.

2. Bill James A., *The Eagle and the Lion: The Tragedy of American-Iranian Relations*, London, 1988, p. 124.

ورشکستگی نجات بخشد^۱. درست است که ایران در آن اوضاع شدیداً نیازمند کمک بود، اما این کمک‌ها بعداً بار سنگینی بر دوش مردم شد. با سقوط دولت مصدق دروازه‌های تجارت ایران به روی سرمایه‌آمریکایی گشوده شد. در ۱۵ اوت ۱۹۵۵ (۲۳ مرداد ۱۳۳۴) میان ایران و آمریکا «عهدنامه مودت» به امضا رسید. بر اساس این عهدنامه دولت ایران به شرکت‌های آمریکایی و اشخاص حقیقی اختیارات گسترده‌ای در فعالیت‌های تجاری و گسترش مؤسسات اعطا کرد. اتباع آمریکا اجازه اقامت در ایران و راه‌اندازی تجارت و کسب و کار یافتند. در ماده چهار «عهدنامه مودت» آمده بود که دارایی، مؤسسات و درآمدهای اتباع آمریکا «تحت حمایت همیشگی قرار دارند» و نمی‌توان آن‌ها را «بدون جبران فوری خسارت» تعطیل کرد. بر اساس این قانون اتباع، مؤسسات و کارآفرینان خارجی اجازه داشتند سرمایه خود را به صورت وجوه نقد، ماشین‌آلات، کارگاه و کارخانه به ایران منتقل کنند. آن‌ها پنج سال از پرداخت مالیات معاف بودند و از همه امتیازات و اختیارات سرمایه خصوصی و کارخانه‌های تولیدی ایرانی نیز بهره‌مند شدند. علاوه بر آن، به صاحبان صنایع خارجی اجازه داده شد که هر ساله درآمد خالص خود را به صورت ارز از ایران خارج کنند. دولت ایران وظیفه «حمایت قانونی» از کل سرمایه خارجی و عواید آن را بر عهده گرفت. در قانون آمده بود چنانچه صاحبان سرمایه خارجی به هر نحو سرمایه خود را در ایران از دست بدهند، دولت ایران «جبران خسارت عادلانه را تضمین می‌کند». کمی بعد معلوم شد که انحصارگران آمریکایی به قانون جذب سرمایه خصوصی قانع نشدند. وزارت خارجه آمریکا به دولت ایران تذکر داد که پذیرش این قانون از سوی سرمایه‌داران آمریکایی کافی نیست و خواستار تضمین‌های

۱. Abrahamian E., *Iran Between Two Revolutions*, p. 419.

بیش‌تری از دولت ایران شدند. وزارت خارجه پیشنهاد کرد که میان دولت‌های ایران و آمریکا موافقتنامه ویژه‌ای امضا شود و هر دو دولت نیز سرمایه‌گذاری خصوصی آمریکایی‌ها در ایران را تضمین کنند. در مه ۱۹۵۷ نیز قرارداد مربوط به «تضمین‌های سرمایه‌گذاری خصوصی» به امضا رسید. دولت ایران در پی عقد «قرارداد دوستی» سال ۱۹۵۵ (۱۵ مرداد ۱۳۳۴)، در نیمه‌های اوت آن سال در استان‌های فارس، خراسان، کرمان و آذربایجان چند کنسولگری آمریکا افتتاح کرد. البته محققان ایرانی نیز به کمک‌های آمریکا اشاره می‌کنند. آن‌ها بدون تحریف واقعیات گذشته و البته با تفسیر خاص خود از کمک‌های آمریکا به ایران سخن می‌گویند. کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا به ایران بر اساس منابع ایرانی^۲ چنین است (مبالغ به میلیون دلار):

سال	جمع کل	نظامی	اقتصادی
۱۹۴۸-۱۹۴۶	۲۵/۸	---	۲۵/۸
۱۹۵۲-۱۹۴۹	۳۳/۱	۱۶/۶	۱۶/۵
۱۹۵۳	۵۹/۲	۲۷/۳	۳۱/۹
۱۹۵۴	۱۱۱	۲۶/۵	۸۴/۵
۱۹۵۵	۱۴۶/۳	۱۷/۵	۱۲۸/۸
۱۹۵۶	۹۸	۲۳/۶	۷۴/۴
۱۹۵۷	۹۰/۵	۳۹	۵۱/۵
۱۹۵۸	۱۱۴/۹	۷۳	۵۱/۹
۱۹۵۹	۱۳۷/۸	۹۰/۹	۴۶/۹
۱۹۶۰	۱۲۷/۳	۸۹/۱	۳۸/۲

۱. Васин Н.В., Экспорт американского частного капитала в Иране—одна из форм экспансионистской политики США. Краткие сообщения Института Народов Азии, 77, Афганистан, Иран, Турция; История и экономика М, 1964, с. 64-65.

۲. روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده)، ۱۳۲۰-۱۳۵۷، علیرضا ازغندی، تهران، ۱۳۷۶، ص ۲۹۰.

بر اساس پژوهش غلامرضا نجاتی میزان کمک‌های آمریکا به ایران طی سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۶ (۱۹۵۵ تا ۱۹۵۷) به ۵۰۰ میلیون دلار رسید که ۱۲۵ میلیون آن کمک نظامی بود.^۱

تحصیل دانشجویان ایرانی در آمریکا نیز شکل دیگری از کمک‌ها بود. بر اساس اصل چهار ترومن به ۱۱۷۰ دانشجوی ایرانی در آمریکا جمعاً مبلغ ۴ میلیون و ۷۰۰ هزار دلار کمک مالی اختصاص یافت.^۲

با این کمک‌ها شمار دانشجویان ایرانی در ایالات متحد دو برابر شد. این پرسش پیش می‌آید که چرا واشنگتن به تحصیل دانشجویان ایرانی در ایالات متحد و ایجاد شرایط مساعد برای آن توجه نشان می‌داد؟ یک دلیل منطقی این است که دانشجویان تحصیل کرده و تربیت شده در آمریکا با آن کشور ارتباط تنگاتنگی برقرار می‌کردند و در آینده نیز بسیاری از این دانشجویان در دولت ایران به مقام‌های حساس می‌رسیدند.^۳

دولت آیزنهاور غیر از کمک‌های یادشده، به اصطلاح «کمک‌های» دیگری نیز به شاه ایران کرد. برای مثال، کمک به سرکوب شورش قشای‌ها در ماه سپتامبر، تقلب در انتخابات ۱۹۵۴ و تأسیس ساواک.^۴

کمک‌های فنی «اصل چهار» بیش‌تر در رابطه با سازماندهی تعلیم و تربیت در تهران بود. آمریکا به مقاطع مختلف تحصیلی نظام آموزشی ایران، یعنی مدارس پیش‌دبستانی، متوسطه و هنرستان‌های فنی کمک می‌کرد، اما کمک آن به مؤسسات آموزش عالی ایران چشمگیرتر بود.

۱. همان، غلامرضا نجاتی، ص ۵۱۶.

۲. Арабаджян А.З., Экономическая экспансия американского империализма в Иране, Политика США на Ближнем и Среднем Востоке, с. 199.

۳. کمک‌های آمریکا به ایران مهم‌ترین عامل روابط ایران و آمریکا، «کشورها و مردم خاور نزدیک و میانه»، گوهر اسکندریان، ایروان، ۲۰۰۰ م، ج ۱۹، ص ۶۷ (به ارمنی).

۴. Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle*, pp. 76-77.

کارشناسان آمریکایی در مؤسسات آموزشی تدریس می‌کردند، جوانان مستعد را برمی‌گزیدند و برای گذراندن دوره عملی به آمریکا می‌فرستادند. در آن‌جا به آن‌ها شهریه و کمک‌هزینه پرداخت می‌کردند. علاوه بر کمک‌های آمریکا در ۱۹۶۵-۱۹۵۷ تعداد ۶۵۲۱ ایرانی برای تحصیل به خرج دولت رهسپار آمریکا شدند که ۳۸۰۲ نفر از آن‌ها (۵۸ درصد) تابعیت آمریکایی گرفتند و به ایران بازنگشتند.^۱

سازمان خیریه «بنیاد مالی راکفلر» نیز در ایران فعالیت داشت و در بازسازی نظام آموزشی ایران شرکت می‌کرد. «بنیاد مالی راکفلر» برای خرید تجهیزات آزمایشگاهی بیوشیمی دانشگاه شیراز پنج میلیون ریال اختصاص داد.^۲

ایالات متحد برای تحکیم بیش‌تر موقعیت خود در ایران شمار مستشاران نظامی ناظر بر ارتش، سازمان امنیت، ژاندارمری، پلیس، دستگاه حکومتی و اقتصاد را افزایش داد. پس از کودتا شمار این مستشاران در کشور به چند هزار نفر رسید. به دنبال آن، پایه‌های همکاری نظامی فعال میان ایران و آمریکا کار گذاشته شد. پتانگون و سازمان سیا با تکیه بر آن راه را برای اختصاص تجهیزات نظامی مدرن آمریکایی به ایران هموار می‌کردند و می‌کوشیدند با اجرای برنامه‌هایی اقتصاد ایران را بیش از پیش در خدمت منافع صنایع نظامی ایالات متحد قرار دهند.

کمک‌های مالی غرب برای رشد اقتصاد کشور چندان ثمربخش نبود، زیرا بخش عمده آن مطابق برنامه‌های سنتو صرف مخارج ارتش و پلیس می‌شد.

باید گفت اگرچه این کمک‌ها ضرورت داشت، برای ایران بسیار

۱. Дорошенко Е., Иран, Специальный бюллетень, N 12/103/, с. 43-44.

۲. Дорошенко Е., Иран, Специальный бюллетень, N 12/103/, с. 45.

گران تمام شد. تجربه حکومت‌های جوان نشان می‌دهد که کمک‌های آمریکا آن‌ها را به وابستگی مالی و افزایش بدهی خارجی کشانده است. دولت‌ها برای بازگرداندن اصل و فرع این بدهی‌ها دوباره از آمریکا تقاضای کمک می‌کردند. هریمن، سیاستمدار معروف آمریکایی، آشکارا اعلام کرد: «کمک‌های آمریکا در واقع صندوق کمک به خود ایالات متحد است.»^۱ اما جان دالس، وزیر خارجه آمریکا، با اشاره به سیاست آمریکا در ایران و دیگر کشورهای خاور نزدیک و میانه می‌نویسد: «برای تصرف یک کشور خارجی دو راه وجود دارد: یکی برقراری کنترل نظامی بر مردم آن کشور با نیروهای مسلح و دیگری برقراری نظارت بر اقتصاد کشور با سیاست مالی.»^۲ و این کاری بود که ایالات متحد می‌کرد. سلطه سیاست آمریکا در ایران در دوران بعد از کودتا در همه عرصه‌ها مشهود بود. هندرسون، سفیر آمریکا، تنها سیاستمداری بود که به اختیار خود هر وقت مایل بود می‌توانست در کاخ با شاه یا با سرلشکر زاهدی در مقر نخست‌وزیری ملاقات کند، در حالی که سیاستمداران عالی‌رتبه ایرانی برای دریافت اجازه ملاقات با شاه یا نخست‌وزیر می‌بایست چند روز عذاب بکشند. در واقع در کشور «ترور سفید» اعلام شده بود.

در مه ۱۹۵۷ آیزنهاور در پیامی به مردم آمریکا اعلام کرد که ایران واقعاً با خطر کمونیسم روبرو و این خطر از جانب مصدق بوده. شاه می‌نویسد: «قیام مردم به طرفداری از من تمام این توطئه‌ها را به هم ریخت. و بعد از آن هم توده‌ای‌ها چون می‌دانستند از پشتیبانی مردم برخوردار نخواهند بود، ناگزیر حالت زیرزمینی پیدا کردند... با تلاش مردم ثبات اقتصادی برقرار شد. ایران از ما کمک‌های ضروری دریافت

1. Зименков Р., Под флагом "помощи", Новое Время, N 8, Москва, 1980, с. 20.
2. Известия, 31.03.1967.

کرده است... ایران در آزادی به سر می‌برد. استقلال او نشان‌دهنده اهمیت است که ما به استقلال می‌دهیم.»^۱ به موازات برچیده شدن حکومت نظامی در ۱۹۵۷، سازمان پلیسی جدیدی به نام سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) به حربه اصلی تقویت مواضع حکومت و سرکوب عموم مردم ایران تبدیل شد. با گذشت زمانی کوتاه همه با نام ساواک به خوبی آشنا شدند. نخستین رئیس ساواک، سرلشکر تیمور بختیار، عموی ثریا، شهبانوی ایران، بود که در دوران کودتا حضور مؤثری داشت. ایالات متحد سرهنگ استفان مد را برای کمک به تأسیس پلیس مخفی به ایران فرستاد. ساواک در ۱۹۵۷ (۱۳۳۶) تأسیس شد و سرویس جاسوسی اسرائیل به نام موساد، سازمان سیا، سازمان جاسوسی فدرال آمریکا و نیز فرانسه و انگلیس در تأسیس این سازمان نقش ویژه‌ای داشتند.

پس از کودتای ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) بیست افسر وفادار شاه به ریاست سپهد تیمور بختیار در مدرسه مخصوص سازمان جاسوسی ایالت ویرجینیا تعلیم دیدند و یک دوره کامل در ستاد سیا در لنگلی گذراندند. این‌ها همان کسانی بودند که هسته ساواک را تشکیل دادند. در طول ده سال، به خصوص در دهه پنجاه، تعداد ۲۰۰۰ افسر از ایران برای آموزش به ایالات متحد اعزام شدند. شماری نیز به فرانسه و آلمان رفتند.^۲

هر ساله سی و پنج نفر از مأموران ساواک به آمریکا، بیست و چهار نفر به اسرائیل، و شانزده تا بیست نفر به انگلیس به مأموریت فرستاده می‌شدند.

1. Pahlavi Mohammad Reza, *Answer to History*, p. 91-92.
2. Esposito John L., *The Islamic Threat Myth or Reality?*, N.Y., 1995, p. 104.
Abrahamian E., *Iran Between to Revolutions*, p. 419. Maziar Behrooz, *Rebels With a Cause, The Failure of the Left in Iran*, London-N. Y, 2000, p. 1.
همچنین: همان، ص ۳۸۷؛ همان، غلامرضا نجاتی، ص ۵۱۷.
3. Кременюк В. А., *Борьба Вашингтона против революции в Иране*, М., 1984, с. 40.
40. Hurewitz J.C., *Middle East Politics: The Military Dimension*, p. 284-286.

ساواک شعبه‌ای در آمریکا داشت که ایرانی‌های ساکن آمریکا را زیر نظر می‌گرفت. ساواک هزاران نفر را که مظنون به فعالیت ضد شاه بودند به زندان انداخت و تحت شکنجه‌های شدید قرار داد. مخصوصاً اعضای حزب توده مورد پیگرد شدید قرار گرفتند و به ناچار مخفی شدند. در زندان‌های ساواک ۳۶۰ هزار زندانی سیاسی اعدام شدند یا زیر شکنجه جان باختند. ساواک شش هزار زندان داشت.

می‌توان با اطمینان گفت که سقوط دولت مصدق به تشدید وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی ایران به ایالات متحد انجامید. آمریکا برای رسیدن به آن، نخست اقداماتی برای تقویت مواضع و افزایش وجهه شاه انجام داد. برای مثال، در سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۵۶ اقداماتی برای «جوان‌سازی» مجلس انجام شد. کوشش بسیار شد که در طول انتخابات، فرزندان نمایندگان زمیندار محافظه‌کار جانشین پدرانشان شوند.

بر اساس اصلاحات قانون اساسی سال ۱۹۵۷ طول دوره نمایندگی مجلس از دو سال به چهار سال، و تعداد نمایندگان از ۱۳۶ به ۲۰۰ نفر افزایش یافت؛ شاه حق وتو دریافت کرد و اجازه یافت طرح‌های مجلس و مسائل مالی را برای بازبینی عودت دهد. در ۱۹۵۷ در ایران بر اساس الگوی آمریکا نظام دوحزبی شامل حزب ملیون و حزب مردم شکل گرفت. نخست‌وزیر منوچهر اقبال، رهبر حزب ملیون بود و اسدالله علم، یکی از یاران شاه و زمیندار بزرگ، رهبر حزب «اپوزیسیون» دولت، یعنی حزب مردم بود. ایرانیان برای نشان دادن سرسپردگی این دو حزب به شاه، آن‌ها را احزاب «بله» و «بله قربان» می‌نامیدند.

در ۱۹۵۷ سازمان خیریه «بنیاد پهلوی» تأسیس شد و در سپتامبر ۱۹۵۸ شاه در چند مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد. در ۱۹۵۸ برای جلوگیری از رشوه‌خواری، ارتشا و چپاول خزانه به دستور شاه قانونی گذرانده شد که اعضای دولت، نمایندگان، مستخدمان دولت و خانواده سلطنتی را از شرکت در قراردادهای دولتی منع می‌کرد. در ۱۹۵۹ به دستور شاه قانون دیگری تصویب شد که به قانون «از کجا آورده‌ای؟» معروف بود. بر اساس این قانون، باید از درآمدها و اموال غیرمنقول کارکنان دولت به طور مرتب گزارش تهیه می‌شد. جهت افزایش وجهه حکومت نزد قشر متوسط شهری، به خصوص مستخدمان، تلاش‌هایی صورت گرفت. بسیاری از آن‌ها در سازمان‌های مدیریت و برنامه‌ریزی، شرکت ملی نفت و دیگر سازمان‌های گوناگونی که برای اجرای برنامه هفت‌ساله دوم (۱۹۶۲-۱۹۵۵) تأسیس شده بودند استخدام شدند.

ایالات متحد به محمدرضا شاه توصیه کرد به اوضاع داخلی توجه نشان دهد. تحقیقات سازمان سیا در ۱۹۵۸ نشان می‌داد اگر شاه برنامه اصلاحات را انجام ندهد، حکومت را از دست خواهد داد. شورای امنیت ملی آمریکا نیز اعلام کرد که ایالات متحد باید برای اجرای برنامه اصلاحات داخلی بر شاه فشار وارد آورد و چنانچه او نپذیرد واشنگتن وارث وی را به رسمیت بشناسد و از او حمایت کند. محمدرضا شاه با درک تنش موجود در کشور، دست به سلسله اصلاحاتی زد که بیش‌تر به «انقلاب سفید» معروف است.

با جمع‌بندی آنچه در بالا آمد، به این نتیجه می‌رسیم ایالات متحد در پوشش حفظ امنیت کشور خود اجازه داشت در امور داخلی دیگر کشورها دخالت کند، دست به کودتا بزند و افراد همسو با سیاست آمریکا را به قدرت

1. Новая и Новейшая история, N 4, Москва, 1979, с. 128, Кременюк В.А., Борьба Вашингтона против революции в Иране, М., 1984, с. 41-42.
2. Школьников Б.А., Иран в конце 50-х начале 60-х годов в XX в., М., 1985, с. 68: Keddie Nikki R., *Modern Iran: roots and results of revolution*, p. 140.

برسانند. آن‌ها تجربه موفق خود در ایران را بعداً در دیگر کشورهای خاور نزدیک و میانه نیز به کار بستند. مطبوعات آمریکا اغلب می‌نوشتند مسئله سوئز را باید «به شیوه ایران» حل کرد. یعنی مصر را تحریم اقتصادی کرد و از راه تشکیل کنسرسیوم بین‌المللی و سرانجام اجرای کودتا در مصر مسئله پیش رو را حل و فصل کرد. روشن است که ایالات متحد از برنامه‌هایی که تدوین کرده و با موفقیت به اجرا درآورده است به ندرت صرف نظر می‌کند. آمریکای پیروز در ایران معتقد بود می‌تواند همان سیاست را با کمال موفقیت در مصر و در صورت لزوم در دیگر کشورهای خاور نزدیک و میانه پیش برد.

گفتنی است سال‌ها پس از آن، در ۱۹ آوریل سال ۲۰۰۰ (۳۱ فروردین ۱۳۷۹)، مادلن اولبرایت، وزیر خارجه آمریکا، با اشاره به عملیات آژاکس از عملکرد آمریکا انتقاد کرد. این که وزیر خارجه آمریکا برای دخالت در امور داخلی ایران در ۱۹۵۳ از مردم ایران پوزش خواست واقعاً گام بسیار مهمی بود. مادلن اولبرایت می‌نویسد: «هیئت حاکمه آیزنهاور معتقد به این گونه عملیات بود و آن را از نظر استراتژیک توجیه می‌کرد. کودتا مستقیماً مانع پیشرفت سیاسی ایران شد. و به همین علت است که امروزه ایرانیان بسیاری هنوز از دخالت آمریکایی‌ها در امور داخلی خود آزرده‌اند»^۱. او البته با این اقدام دیپلماتیک می‌خواست جو متشنج میان دو کشور را کمی آرام کند. اما به هر حال، ما معتقدیم که آن اقدامی واقعی و سودمند بود که ایالات متحد با آن لااقل در ظاهر به اشتباه خود اعتراف می‌کرد.

گفتنی است که کمال خرازی، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، بلافاصله به این اظهارات واکنش نشان داد. «این اظهارات از نظر

تغییر مواضع دولت آمریکا چه برای تاریخچه روابط ایران و آمریکا و چه برای نقش مهم جمهوری اسلامی ایران در ثبات منطقه قابل توجهند»^۱. تا امروز نیز مردم ایران از محمد مصدق و سیاست وی با احترام و افتخار بسیار یاد می‌کنند و بر این باورند که او یک وطن‌پرست واقعی بود که به بهروزی کشور می‌اندیشید. چاپ مقاله‌ها و کتاب‌های بسیاری که تا امروز در باره مصدق چاپ می‌شود و علاقه بسیار زیادی که به روشنگری گوشه‌های ناشناخته زندگی وی وجود دارد، گواهی است بر این ادعا.

عضویت ایران در سازمان‌های تأسیس شده ایالات متحد

سیاست خارجی ایران تا آغاز دهه ۱۹۵۰ بی‌طرفی سنتی بود. این سیاست مدتی طولانی نظریه رسمی دولت ایران به شمار می‌آمد و پس از جنگ جهانی دوم، هم محمدرضا شاه پهلوی و هم شماری از مقامات عالیرتبه در این مورد اطمینان داده‌اند.

حکومت ایران از نیمه‌های دهه ۱۹۵۰ سیاست سنتی بی‌طرفی‌اش را کنار گذاشت؛ آن‌ها پس از رویدادهای یادشده، طبیعتاً باید با ایالات متحد همکاری بیش‌تری می‌کردند. به نظر ما تغییر خط‌مشی سیاسی ایران عمدتاً متأثر از این اظهارات جان دالس، وزیر خارجه آمریکا، بود که «جهان کنونی اعتقادی به سیاست بی‌طرفی ندارد»^۲. خط‌مشی سیاست خارجی ایران پس از این سخنان و کلاً پس از کودتای ۱۹۵۳ تغییر محسوس یافت. آمریکا در آغاز منازعه بر سر نفت برای تحکیم مواضع خود و تضعیف نفوذ

۱. «پاسخ مطبوعاتی خرازی، وزیر امور خارجه ایران، به اظهارات مادلین اولبرایت وزیر خارجه آمریکا در باره ایران»، آرشیو بخش تاریخی و دیپلماتیک وزارت امور خارجه ارمنستان، اداره کل خاور نزدیک و میانه، بخش ایران، فهرست ۶، پرونده ش ۶۷ (به ارمنی).
2. Правда, 12.10.1955.

انگلیس در منطقه به ایران کمک کرد. اما از سوی دیگر، آمریکا نگران بود که مصدق پس از دریافت کمک از آمریکا درست مانند ناصر در مصر عمل کند (ناصر پس از رسیدن به قدرت از تشکیل هرگونه بلوک نظامی در خاور نزدیک اجتناب ورزید). با این ملاحظه بود که آمریکا ترجیح داد به انگلیس برای خنثا کردن مصدق کمک کند. مصدق در آوریل ۱۹۵۳ در نطقی گفت: «ایران در هیچ سازمان دفاعی خاورمیانه عضو نخواهد شد.»^۱ پس از آن بود که همکاری آمریکا و انگلیس تقویت شد. پس از حل مسئله نفت ایران، در ۱۹۵۳ موضوع عضویت ایران در بلوک نظامی و سیاسی خاور نزدیک و میانه در دستور کار سیاست انگلیس و آمریکا قرار گرفت.

در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ «ملی‌گرایی مثبت» جایگزین خط‌مشی بی‌طرفی سنتی ایران شد تا بر اساس آن روابط نظامی با کشورهای غربی، و در وهله نخست با آمریکا، تحکیم یابد.

ایالات متحد بر آن بود که قلمرو اتحاد شوروی را با سازمان‌هایی شامل کشورهای مورد اعتماد خود احاطه کند. مقرر شد در این کشورها پایگاه‌های نظامی آمریکایی مستقر شوند تا در صورت لزوم ضد اتحاد شوروی استفاده شود. به نظر ما علت کمک آمریکا به تشکیل این سازمان‌ها این بود که سلطه بر چند سازمان آسان‌تر از سلطه بر ده‌ها کشور بود.

پیش از آن، در ۱۹۴۹ ناتو با هدف مهار سیاست اتحاد شوروی در اروپا تشکیل شده بود. ایالات متحد در نظر داشت که در خاور نزدیک نیز چنین سازمانی تشکیل دهد. آمریکا برای تشکیل یک سازمان نظامی در خاور نزدیک و میانه تلاش بسیار می‌کرد و می‌کوشید نخست

کشورهای عربی را وارد آن سازمان کند. اما موضع این کشورها نسبت به این موضوع بی‌تزلزل ماند.

در مه ۱۹۵۰ آمریکا، انگلیس و فرانسه با صدور اعلامیه‌ای مبنی بر تسلیح کشورهای خاور نزدیک پیشنهاد تشکیل یک بلوک نظامی سیاسی در خاور نزدیک را مطرح کردند. یکی از نخستین گزینه‌های تشکیل سازمان نظامی در خاور نزدیک و میانه تشکیل «فرماندهی خاورمیانه» بود. ایالات متحد، انگلیس، فرانسه و ترکیه در سال ۱۹۵۱ از این گزینه حمایت می‌کردند. این کشورها برای اجرای این طرح دو سال پیوسته از هیچ کوششی دریغ نکردند. آن‌ها در ۱۴ اکتبر ۱۹۵۱ (۲۱ مهر ۱۳۳۰) به کشورهای مصر، سوریه، لبنان، عراق، عربستان سعودی، یمن، اسرائیل و اردن پیشنهاد کردند که به «فرماندهی خاورمیانه» بپیوندند. بر اساس این برنامه نیروهای مسلح کشورهای خاور نزدیک و میانه تحت یک فرماندهی واحد گرد می‌آمدند. پایگاه‌های نظامی و نیروهای مسلح کشورهای دیگر در قلمرو آن‌ها مستقر می‌شدند. ستاد فرماندهی می‌بایست در مصر مستقر شود. هماهنگی فعالیت‌های «فرماندهی خاورمیانه» با ناتو یکی از وظایف آن ستاد بود. کشورهای خاور نزدیک می‌بایست پایگاه‌های نظامی، وسایل ارتباطی و بندرهای خود را نیز در اختیار «فرماندهی خاورمیانه» قرار دهند. همه کشورهای خاور نزدیک و میانه، بجز اسرائیل برنامه تشکیل «فرماندهی خاورمیانه» را رد کردند.

آمریکا در ۱۹۵۲-۱۹۵۳ طرح‌های دیگری برای تشکیل سازمان‌های دفاعی پیشنهاد کرد. آن‌ها با وجود نام‌های گوناگونشان، در واقع هیچ فرقی با طرح «فرماندهی خاورمیانه» نداشتند.

در فوریه ۱۹۵۲، ذوالفقار خان، وزیر خارجه پاکستان، بار دیگر طرح «پیمان دفاعی» آمریکایی‌ها را پیش کشید. مقرر شد که کشورهای عربی،

1. Дорошенко Е.А., Борьба народов Азии за мир (1945-1961), Москва, 1962, с. 35.

اسرائیل، ترکیه، ایران، افغانستان و پاکستان به عضویت آن درآیند. اما وقتی از این طرح نیز استقبال نشد، مقامات آمریکایی دریافتند که وجود اسرائیل علت شکست این طرح‌هاست. پس در صدد برآمدند سازمانی دین‌محور تشکیل دهند و ترکیه، کشورهای عربی و بعداً ایران را در یک «بلوک اسلامی» زیر لوای دین گرد آورند. خیلی زود معلوم شد که این طرح نیز قابل اجرا نیست.

سپس طرح تشکیل «پیمان مدیترانه شرقی» به پیشنهاد [آلبرتو مارتین] آرتاخو، وزیر امور خارجه اسپانیا، مطرح شد. قرار بود که این پیمان متمم ناتو باشد و اسپانیا، مصر، سوریه، لبنان، ترکیه و یونان را در برگیرد. این طرح نیز تحقق نیافت.

دالس، وزیر خارجه، و استاسن، رئیس اداره کمک‌های خارجی آمریکا، برای جستجوی راه‌های تشکیل «سازمان دفاعی» در خاور نزدیک و میانه در مه ۱۹۵۳ به چند کشور منطقه، مانند پاکستان، عربستان سعودی، عراق و ترکیه، سفر کردند. وزیر خارجه آمریکا برای نشان دادن انزجار خود از دولت مصدق به طور نمایشی از سفر به ایران خودداری کرد.

در نتیجه این سفر فکر تازه‌ای در ذهن دالس پدید آمد و آن «دفاع از کمربند شمالی» شامل سه کشور همسایه شوروی، یعنی ترکیه، ایران و پاکستان بود. انتظار می‌رفت دیگر کشورهای خاور نزدیک و میانه نیز بعداً به آن بپیوندند. دالس برای تحقق این طرح از حربه تبلیغاتی استفاده می‌کرد، اما اصلی‌ترین شعار او خطر کمونیسیم بود.

پس از نطق رادیویی دالس در اول ژوئن ۱۹۵۳ بود که سیاست جدید

1. Акопов Г.М., И.А.Сухарьков, Импералистические блоки: Реальность и перспективы, Москва, 1969, с. 157. Орлов Е.А., США и военно-политический блок на Ближнем и Среднем Востоке, с. 20.

آمریکا در خاور نزدیک و میانه شکل گرفت. او در این نطق گفت: «سازمان دفاعی خاورمیانه بیش‌تر مربوط به آینده دور است، نه نزدیک. تعدادی از کشورهای جامعه عرب چنان اختلافات عمیقی با اسرائیل، انگلیس و فرانسه دارند که به خطر شوروی کم‌تر توجه نشان می‌دهند. اما نگرانی کشورهای متحد اتحاد شوروی بیش‌تر است. در کل کشورهای جناح شمالی این خطر را احساس می‌کنند. آن‌ها به تشکیل یک نظام امنیتی جمعی تمایل دارد.»^۱

در این رابطه، سفر فتهلر، دریادار آمریکایی، به ترکیه و سفر نمایندگان کنگره آمریکا و نیکسون، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، به ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه در سال ۱۹۵۳ قابل توجه است. این دیدارها با تشکیل سازمان دفاعی جدیدی در خاور میانه مرتبط بود. علاوه بر آن، سفر نیکسون و همسرش پتی به تهران روابط ایالات متحد با ایران را تقویت می‌کرد و نشان می‌داد که واشنگتن به شاه چگونه کمک می‌کند.^۲

دالس موفقیت چندانی به دست نیاورد، لذا شیوه تشکیل پیمان نظامی را تغییر داد. او برای تسهیل در اجرای طرح تصمیم گرفت که «پیمان کمربند شمالی کشورهای خاورمیانه»، نه به صورت پیمانی دسته‌جمعی، بلکه موافقتنامه‌هایی میان کشورهای جداگانه باشد.^۳ کشورهای کمربند جنوبی (مصر، سوریه و دیگر کشورهای عربی) نیز قرار شد به این موافقتنامه‌ها بپیوندند.

1. Орлов Е.А., США и военно-политический блок на Ближнем и Среднем Востоке, Политика США на Ближнем и Среднем Востоке, с. 21-22.

2. Sick Gary, *All Fall Down America's Tragic Encounter with Iran*, N.Y., 1985, p. 7.

همچنین: همان، منوچهر فرمانفرمایان، ص ۳۶۴.

۳. «در باره ایجاد بلوک در خاور نزدیک و میانه (۱۹۵۳-۱۹۵۸)»، س. آوانسوف، مجموعه

خاورشناسی، ایروان، ۱۹۶۰، شماره ۱، ص ۱۰۹.

در دسامبر ۱۹۵۳ در سفر نیکسون، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، و ذوالفقار خان، وزیر خارجهٔ پاکستان، به ایران مذاکراتی برای عقد پیمان ایران و پاکستان در تهران انجام شد.

قدرت‌های بزرگ پس از شکست طرح‌های قبلی، طرح جدیدی به صورت تشکیل پیمان منطقه‌ای میان ترکیه، ایران، عراق و پاکستان پیشنهاد کردند. قرار شد که این کشورها دیگر کشورهای منطقه را نیز به این پیمان نظامی وارد کنند. نخستین گام در این جهت در ۲ آوریل ۱۹۵۴ برداشته شد و پیمانی میان ترکیه و پاکستان در کراچی بسته شد. مادهٔ ۴ این پیمان مربوط به همکاری نظامی دو کشور بود و طرفین را ملزم می‌کرد که به تبادل اطلاعات فنی نظامی بپردازند، سلاح و مهمات ساخت خود را در اختیار یکدیگر بگذارند و در صورت حملهٔ خارجی به هر یک از طرفین به دفاع جمعی بپردازند. وزیر امور خارجهٔ ترکیه پیش از امضای پیمان طی نطقی در مجلس اظهار داشت که پیمان ترکیه و پاکستان هستهٔ اصلی بلوک نظامی خاورمیانه را تشکیل می‌دهد و به روی همهٔ کشورهای خاور نزدیک و میانه باز است.

در روزهای ۱۱-۱۴ مه ۱۹۵۴ اجلاس مشورتی دیپلمات‌های آمریکایی کشورهای خاورمیانه و نزدیک در استانبول برگزار شد. موضوع این اجلاس بررسی شیوه‌های گسترش پیمان ترکیه-پاکستان در خاور نزدیک و میانه، به خصوص جذب کشورهای عربی بود.

آمریکا به عضویت ایران در آن بلوک تمایل داشت، از این رو پیشنهادهای وسوسه‌کننده‌ای به تهران ارائه می‌کرد. در ۸ ژوئن ۱۹۵۴ (۱۸ خرداد ۱۳۳۳) سفیر اتحاد شوروی در ایران با تسلیم یادداشت دولت شوروی به عبدالله انتظامی، وزیر امور خارجه، تعهدات ایران نسبت به قرارداد اول اکتبر ۱۹۲۷ را به دولت ایران یادآور شد. طرفین این قرارداد

متعهد شده بودند که از عضویت در بلوک‌های متجاوززی که منافع طرف دیگر را به خطر اندازد خودداری کنند.

مذاکرات غیررسمی میان شاه و مقامات آمریکایی در دسامبر ۱۹۵۴ در واشینگتن آغاز شد. در این مذاکرات وضعیت نیروهای مسلح ایران و افزایش میزان کمک‌های نظامی و تقویت نیروهای مسلح ایران مورد بحث قرار گرفت. آمریکایی‌ها به شاه وعده دادند چنانچه ایران با ترکیه و پاکستان همکاری نزدیک داشته باشد، کمک‌های نظامی آمریکا به طور محسوسی افزایش خواهد یافت و ارتش ایران مجهز به سلاح‌های مدرن خواهد شد.

نمایندگان رسمی آمریکا به شاه اعلام کردند که استراتژی و هدف آمریکا ایجاد پیمان نظامی قدرتمندی در خاورمیانه است. آن‌ها اظهار داشتند که همکاری ایران و عراق با ترکیه و پاکستان و عقد پیمان نظامی میان آن‌ها به ایجاد چنین پیمانی کمک خواهد کرد.

شاه در اظهارات رسمی خود به آمریکایی‌ها اطمینان می‌داد که ایران آماده است نقش خود را در دفاع از دنیای آزاد به بهترین وجه ایفا کند.

در ژانویهٔ ۱۹۵۵ مقامات ترکیه و عراق در بغداد گرد آمدند و پیمان ترکیه-عراق را امضا کردند. عدنان مندرس و نوری سعید، نخست‌وزیران ترکیه و عراق، پیمان «امنیت متقابل» را در ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۵۵ به امضا رساندند.

موضوع عضویت ایران در پیمان دفاعی خاورمیانه در نیمه‌های فوریهٔ ۱۹۵۵ با سفیران ایران که از خاور نزدیک و میانه بازگشته بودند در تهران به بررسی گذاشته شد. در همان حال، معاون امنیت بین‌المللی وزیر دفاع آمریکا به تهران سفر کرد.

شاه برای مذاکره در باره عضویت ایران در پیمان ترکیه-پاکستان در فوریه ۱۹۵۵ به لندن رفت. گفتنی است که دیدگاه‌های انگلیس و آمریکا پیرامون دفاع از خاورمیانه با یکدیگر تفاوت داشت. انگلیسی‌ها تمایلی به گسترش پیمان ترکیه-پاکستان نداشتند و مخالف پیوستن ایران به آن بودند. اما ایالات متحد بر خلاف انگلیس به شدت در تلاش بود ایران به عضویت آن پیمان درآید.

تنها علت این کار این بود که دستگاه حکومتی بریتانیا نمی‌توانست در پیمان ترکیه-پاکستان شرکت کند، بنابراین به گسترش آن و عضویت ایران معترض بود. نفوذ آمریکا در چند سال گذشته در ایران افزایش یافته بود. دستگاه حکومتی بریتانیای کبیر درمی‌یافت پیمانی که با تلاش آمریکایی‌ها ایجاد شده است موضع انگلیس را در منطقه سست‌تر خواهد کرد و چون موقعیت بریتانیای کبیر در عراق نسبتاً استوارتر بود، پیشنهاد می‌کرد که عراق را نیز وارد آن پیمان کنند.

در ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ «قرارداد همکاری [سیاسی-نظامی] بین عراق و ترکیه» در بغداد به امضا رسید و «پیمان بغداد» نامیده شد. این پیمان به هسته «بلوک خاورمیانه» تبدیل شد. طرفین توافق کردند که «در حیطه حفظ امنیت خود همکاری کنند». در ماده اول پیمان آمده بود که اعضا مطابق ماده ۵۱ سازمان ملل برای حفظ و امنیت خود همکاری خواهند کرد.^۱ در ماده ۵ آمده بود که درهای پیمان به روی جامعه عرب و همه کشورهای خاور نزدیک و میانه باز است.

شاه پس از بازگشت از آمریکا و اروپا در بغداد توقف کرد و مذاکراتی برای عضویت در پیمان ترکیه-عراق انجام داد. شاه و مقامات آمریکایی

1. Pact of the Central Treaty Organisation, February 24th, 1955, The Middle East and North Africa 1964-65.

پیش‌تر در آمریکا توافق کرده بودند که جلال بایار، رئیس‌جمهور ترکیه، به ایران سفر کند و در باره پیوستن ایران به پیمان بغداد مذاکره کنند. در نیمه‌های مارس ۱۹۵۵ آنتونی ایدن، نخست‌وزیر انگلیس، پس از بازگشت از کنفرانس سیاتو در بانکوک اعلام کرد که انگلیس باید حتماً به پیمان بغداد بپیوندد.

انگلیس در ۴ آوریل به پیمان ترکیه-عراق پیوست و بدین‌سان پیمان بغداد از حالت یک پیمان خالص منطقه‌ای خارج شد. عضویت بریتانیا در پیمان بغداد با مقاصد آمریکا در جهت تضعیف کامل لندن در منطقه در تناقض بود. علت پیوستن سریع انگلیس به پیمان جدید این بود که انگلیس می‌خواست در امور خاورمیانه حق رأی داشته باشد.

بر اساس ماده اول پیمان بغداد «موافقتنامه ویژه‌ای» میان انگلیس و عراق منعقد شد. به نوشته مطبوعات غربی سند محرمانه‌ای به پیوست موافقتنامه انگلیس و عراق وجود داشت. بر اساس این سند دولت انگلیس مجاز بود در صورت بروز هرگونه «تحولات» در ایران ارتش خود را وارد عراق کند. بدین‌سان انگلیسی‌ها می‌توانستند از خاک عراق به عنوان پایگاهی برای هرگونه جنبش در ایران استفاده کنند.^۱

مطبوعات ایران نوشتند: «... جلال بایار، نخست‌وزیر ترکیه، محمدعلی، نخست‌وزیر پاکستان، و وزیر امور خارجه عراق به زودی به ایران سفر خواهند کرد و در اواخر آوریل ۱۹۵۵ اجلاس مشورتی مهمی به ریاست شاه ایران برگزار می‌شود که به موضوع پیمان دفاعی خاورمیانه نیز خواهد پرداخت.»

مطبوعات غربی بارها به اهمیت عضویت ایران در پیمان بغداد اشاره کرده‌اند. نیویورک تایمز با ارزیابی نقش و عملکرد ایران در مقاله‌ای

1. Туганова О.Э., Политика США и Англии на Ближнем и Среднем Востоке, с. 57-58.

نوشت: «ایران در خاورمیانه مسلمان حکومتی کهن است و سنگ بنای کمربند شمالی دفاع از دنیای آزاد به شمار می آید. ایران اهمیت استراتژیک بسیاری دارد.»^۱ در آن روزها خبرگزاری های بین المللی عمدتاً در باره پیمان در حال شکل گیری می نوشتند. خبرگزاری فرانس پرس نوشت: «هیچ کس منکر آن نیست که این سازمان جدید می تواند در خاورمیانه مشکلاتی به وجود آورد.» خبرگزاری رویترز نیز اعلام کرد که به زودی طرح دالس، وزیر امور خارجه آمریکا، مبنی بر «ایجاد کمربند شمالی» تحقق خواهد یافت.^۲

در آغاز ۱۹۵۵ دولت ایران هنوز از بی طرفی سنتی خود سخن می گفت و اعلام می کرد که به پیمان ترکیه-عراق نخواهد پیوست. اما چندی بعد اظهار داشت اگر عضو این پیمان شود، باید منافع هرچه بیش تری از این کار به دست آورد. مقامات تهران درمی یافتند که ایالات متحد خواستار حضور ایران در پیمان است و انتظار دارد که ایران حلقه محکم آن پیمان شود، در غیر این صورت مرز ۱۷۰۰ کیلومتری ایران در جنوب اتحاد شوروی، که طولانی ترین مرز اتحاد شوروی با دیگر همسایگان بود، بی دفاع می ماند. و این خطایی نابخشودنی بود.

ایران «موضع بی طرفی» سنتی خود را در ۱۹۵۵ در [کنفرانس] باندونگ کنار نهاد. هیئت ایرانی همراه هیئت هایی از پاکستان، ترکیه، عراق و فیلیپین با قطعنامه بی طرفی، اصول همزیستی مسالمت آمیز «پانچ شیلا» [اعلامیه توافق هندوستان و چین بر سر مسئله تبت] و حتی منع سلاح های هسته ای به مخالفت برخاست.^۳

1. New York Times, 22.02.1959.

2. Правда, 14.10.1955.

۳. کیهان، ۴ اردیبهشت ۱۳۳۴، شماره ۲۵.

سیاست خارجی ایران در پاییز ۱۹۵۵ دستخوش تغییراتی اساسی شد. ایران به تدریج از سیاست بی طرفی سابق دور می شد. حسین علاء، نخست وزیر ایران، در ۲۰ سپتامبر با نطقی در مجلس زمینه را برای تحقق برنامه های آتی ایران آماده کرد و اعلام نمود که برای مقابله با هر تجاوزی باید نیروهای مسلح خود را تقویت کنیم و تا حد امکان با کشورهای که همان وضعیت را دارند همکاری بیش تری داشته باشیم تا هنگام بروز خطر تنها نباشیم.^۱

در ۲۳ سپتامبر همان سال (۳۱ شهریور ۱۳۳۴) پاکستان نیز به عضویت پیمان بغداد درآمد. آمریکا و انگلیس در جذب دیگر کشورهای عربی و افغانستان به این پیمان ناکام ماندند. چون قرار بود ایران حلقه پیوند میان ترکیه و پاکستان باشد، انگلیس و ایالات متحد فشار را بر ایران افزایش دادند.

چنان که می دانیم پس از مدتی یک هیئت دولتی از ترکیه به ریاست جلال بایار، رئیس جمهور ترکیه، به ایران سفر کرد. این سفر را رسماً «دوستانه» نامیدند.

چشمداشت ایران از ورود به پیمان بغداد حل و فصل شماری مسئله بود، از جمله بازگرداندن جزایر بحرین، دریافت تضمین حمایت از کشورهای عضو پیمان برای ساماندهی مسائل منطقه ای و غیره. موضوع خط مرزی با افغانستان در استان سیستان و تقسیم منابع آبی رود هیرمند نیز در میان بود. خط مرزی با پاکستان مشخص نبود. با ترکیه و عراق نیز اختلافات بسیاری وجود داشت. این مسائل باعث مجادلات پیوسته میان ایران و کشورهای همسایه می شد.

۱. اطلاعات، ۲۸ شهریور ۱۳۳۴، شماره ۲۰؛ پرورد، اکتبر ۱۹۵۵، شماره ۴.

تهران برای حل و فصل مسائل مذکور به مانور سیاسی خاص ایرانیان پرداخت تا وجهه ایران را در میان کشورهای عضو پیمان بالا برد و از کشورهای عضو پیمان و از ایالات متحد، که رسماً عضو پیمان نبود، نیز امتیازات لازم را بگیرد. در این رابطه در ۳ اکتبر ۱۹۵۵ (۱۰ مهر ۱۳۳۴) در تهران اطلاعیه‌ای منتشر شد با عنوان «اعلاحضرت شاهنشاه و شهبانو با خشنودی بسیار دعوت عالیجناب مارشال وروشیلوف را پذیرفته‌اند» و در ماه‌های مه و ژوئن ۱۹۵۶ به اتحاد شوروی سفر خواهند کرد.^۱ ایالات متحد سریعاً به این اطلاعیه واکنش نشان داد. یک روز بعد، در ۴ اکتبر ۱۹۵۵ (۱۱ مهر ۱۳۳۴)، سلدن چپی، سفیر آمریکا در ایران، با حسین علاء، نخست‌وزیر، دیدار کرد و بر اساس اخبار منتشرشده در مطبوعات اولتیماتوم داد اگر ایران در چند روز آینده «به پیمان دفاعی خاورمیانه نپیوندد و زنجیر گسسته کراچی-آنکارا-بغداد را متصل نکند»، از کمک‌های نظامی و مالی آمریکا محروم خواهد شد.^۲ هفته‌نامه فرانسوی فرانس اوبسرواتور در شماره ۲۰ اکتبر ۱۹۵۵ نوشت که سفیر آمریکا به حسین علاء گفته است که «اگر ایران برای پیوستن به پیمان بغداد شتاب نکند، ارتش دچار هرج و مرج می‌شود و ضد دولت تظاهرات برپا خواهد شد».^۳

خبرگزاری تاس در روز ۱۳ اکتبر خبر داد که حمزوی، معاون نخست‌وزیر ایران، در مصاحبه مطبوعاتی روز ۱۲ اکتبر اظهار داشت که حسین علاء با ارسال پیامی به نوری سعید، نخست‌وزیر عراق، با اشاره به ماده ۵ پیمان بغداد «از پیوستن دولت شاهنشاهی به پیمان مذکور» خبر داده است. وزارت امور خارجه آمریکا با انتشار بیانیه‌ای رسمی از عضویت

1. Известия, 4.10.1955, Правда, 4.10.1955.

2. Правда, 8.10.1955.

3. Мирский Г., Багдадский пакт—орудие колониализма, Москва, 1956, с. 30, Прокофьев В., Агрессивный блок СЕНТО, с. 22.

ایران در پیمان بغداد که در بیانیه به صورت «موافقتنامه منطقه‌ای» آمده بود، استقبال کرد.

بدین‌سان ایران شاهنشاهی در صدد عضویت در پیمان بغداد برآمد. در ۱۲ اکتبر ۱۹۵۵ (۱۹ مهر ۱۳۳۴) دولت ایران متن رسمی مربوط به عضویت ایران در پیمان بغداد را برای بررسی تقدیم سنا کرد. این لایحه در مجلس نیز به بررسی گذاشته شد. لایحه در ۱۹ اکتبر ۱۹۵۵ (۲۶ مهر ۱۳۳۴) در سنا و در ۲۳ اکتبر (۳۰ مهر) در مجلس تصویب شد و شاه نیز در ۲۴ اکتبر (۱ آبان) آن را تأیید کرد. در ۳ نوامبر (۱۱ آبان) همان سال لایحه قدرت قانونی یافت. بدین‌سان ایران خطمشی بی‌طرفانه سنتی خود را کنار گذاشت. عضویت در پیمان بغداد بهترین گواه آن بود.^۱

نخستین جلسه پیمان بغداد در ۲۱-۲۲ نوامبر ۱۹۵۵ (۲۹-۳۰ آبان ۱۳۳۴) در بغداد پایتخت عراق برگزار شد. شرکت‌کنندگان آن عبارت بودند از: حسین علاء، نخست‌وزیر ایران، جوهدری محمدعلی (محمدخان جوهدری)، نخست‌وزیر پاکستان، عدنان مندرس، نخست‌وزیر ترکیه، نوری سعید، نخست‌وزیر عراق، هارولد مک‌میلان، وزیر امور خارجه انگلیس. آمریکا که عضو پیمان نبود با هیئتی بزرگ شرکت کرده بود. سفیر آمریکا در بغداد در این اجلاس به عنوان ناظر شرکت می‌کرد. در جلسات کمیته نظامی نیز نماینده ارتش آمریکا شرکت کرد. پیمان بغداد قرار بود دست راست ناتو باشد.

حکومت ایران با عضویت در پیمان بغداد امیدوار بود کمک‌های اقتصادی بیش‌تری از آمریکا دریافت کند. همچنین انتظار داشت برای جبران کسری بودجه ۱۰۰ میلیون دلار وام دریافت کند.

1. Кожекина М.Т., И.Е.Федорова, Политика Великобритании и США на Среднем Востоке в английской и американской историографии, Москва, 1989, с. 105.

آمریکا به نقش کلیدی ایران در پیمان نظامی خاور نزدیک اهمیت می‌داد. از این رو، میزان کمک تعیین شده به ایران را بر اساس اصل چهار ترومن افزایش داد و ایران به لطف این کمک‌های اقتصادی و بلاعوض کسری بودجه را جبران کرد.^۱

دریادار کسدی، ناظر نظامی آمریکا، پس از عضویت ایران در پیمان بغداد اعلام کرد که پیشنهاد تخصیص کمک مالی هنگفت به ایران را در دولت مطرح خواهد کرد. ایرانی‌ها پیش‌بینی می‌کردند که سطح این کمک‌ها به ۱۰۰ میلیون دلار برسد.^۲

در سال‌های ۱۹۵۴-۱۹۵۵ در جنوب آسیا و خاور نزدیک چند پیمان نظامی-سیاسی با کمک مؤثر آمریکا و با الگوی ناتو تشکیل شد. یکی از آن‌ها پیمان بغداد بود که بعداً به سنتو تغییر نام یافت، و دیگری سیاتو؛ کشورهای ترکیه، ایران، پاکستان، فیلیپین و تایلند به عضویت این سازمان‌ها درآمدند.^۳

پس از عضویت ایران، ایالات متحد و کشورهای عضو پیمان توجه خود را به جهان عرب معطوف کردند. از اهداف اصلی پیمان جذب کشورهای عرب به این سازمان بود که بسیاری از آن‌ها روابط تنگاتنگی با اتحاد شوروی داشتند. این موضوع ایالات متحد و متحدانش در منطقه را نگران کرده بود.

ایالات متحد برای جذب آن‌ها به پیمان گاه به نوازش و حمایت و گاه به اعمال فشار روی می‌آورد. برای مثال، واشنگتن برای تشویق دمشق به پیوستن به پیمان بغداد انواع کمک‌های «نظامی» و غیره را به دولت سوریه پیشنهاد می‌کرد.^۴ عربستان سعودی و مصر نیز تحت فشار

۱. Мамедова Н. М., Иран в XX веке: роль государства в экономическом развитии, Москва, 1997, с. 22.

۲. Правда, 1.12.1955.

۳. Беляев И., «США и Ближний Восток», США: Региональные проблемы внешней политики, М, 1971, с. 9.

۴. روابط سوریه و آمریکا (۱۹۶۷-۱۹۹۶)، رومن کارایتیان، ایروان، ۲۰۰۰، ص ۱۳ (به ارمنی).

قرار گرفتند. عربستان سعودی کلاً شرکت کشورهای عربی در بلوک‌های نظامی را رد می‌کرد. آمریکا در ۱۹۵۴-۱۹۵۵ به مصر پیشنهاد کرد که در صورت عضویت مصر در پیمان بغداد کمک اقتصادی و نظامی قابل توجهی به آن اختصاص خواهد داد. انگلیس و دیگر کشورهای پیمان بغداد مشترکاً لبنان و اردن را تحت فشار قرار می‌دادند.^۱ با وجود این اقدامات، هیچ‌یک از کشورهای عربی تسلیم خواست آنان نشد.

خبرگزاری «فرانس پرس» نیز اعلام می‌کرد که این پیمان نظامی جدید «مکمل پیمان ناتو خواهد بود و از نظر جغرافیایی به پیمان دفاعی کشورهای آسیای جنوب شرقی متصل خواهد شد».^۲

روزنامه مصری *العالم* اطلاعات جالبی ارائه داد که در روزنامه *پراودا* نیز چاپ شد. این روزنامه نوشت که «پس از پیوستن رسمی ایران به پیمان ترکیه-عراق»، در خاک ایران پایگاه‌های نظامی آمریکایی ایجاد خواهد شد. این روزنامه می‌نویسد که مؤسسان بلوک‌های نظامی در خاور نزدیک و میانه اکنون در حال برنامه‌ریزی عملیات ارتش ترکیه در قلمرو آذربایجان و کردستانند و نیروهای پاکستانی نیز به استان خراسان ایران نزدیک می‌شوند».^۳

اگرچه تصمیم ایران برای عضویت در پیمان بغداد جزو امور داخلی ایران بود، این اقدام در حقیقت با ماده ۳ قرارداد شوروی و ایران سال ۱۹۲۷ تناقض داشت. در این ماده آمده بود: «هر یک از طرفین موظف است که رسماً یا اسماً در دیگر پیمان‌ها و موافقتنامه‌های سیاسی که امنیت، تمامیت ارضی، استقلال و حاکمیت طرف دیگر را در خشکی و دریا به خطر اندازد شرکت نکند...».^۴ اگرچه در اساسنامه پیمان بغداد

۱. Правда, 6.12.1955, 22.12.1955.

۲. Правда, 13.10.1955.

۳. Правда, 13.10.1955.

۴. Правда, 13.10.1955.

گفته نشده که این پیمان ضد کشور دیگری است، دولت شوروی مکرراً به تهاجمی بودن آن اشاره می‌کرد.

اتحاد شوروی با استناد به پیمان ۱۹۲۷ پشت سر هم به دولت ایران یادداشت اعتراض می‌فرستاد. دولت شوروی در یادداشت ۲۶ نوامبر (۴ آذر) خود بار دیگر تصریح کرد که «با پیوستن ایران به پیمان بغداد وضعی به وجود آمده که برای مرزهای اتحاد شوروی مملو از خطر است»^۱.

باید این واقعیت را نیز یادآور شد که تعدادی از نمایندگان مجلس مخالف نقض بی‌طرفی ایران بودند. یکی از آنها قنات‌آبادی بود که گفت: «ایران باید کشوری بی‌طرف باشد و سیاست ملی مستقلی در پیش گیرد.» کاشانی، نماینده‌ای دیگر، افزود: «نباید این واقعیت را انکار کرد که ایران کشوری ضعیف است و هرگاه کشور ضعیفی وارد بلوک نظامی شود، هیچ سودی از آن به دست نمی‌آورد. کثیف‌ترین کارها به آن محول می‌شود و در صورت لزوم آن را قربانی می‌کنند.»^۲

طبیعتاً مطبوعات ایران هیچ تفسیر و حتا هیچ انتقادی به عضویت ایران در پیمان بغداد نمی‌کردند و فقط به اطلاع‌رسانی می‌پرداختند. روزنامه اطلاعات می‌نویسد که ژنرال کوک، رهبر مستشاران نظامی آمریکا در آفریقا و خاورمیانه، در ۱۲ نوامبر ۱۹۵۵ (۲۰ آبان ۱۳۳۴) به تهران سفر کرد. او با مستشاران نظامی آمریکایی در ایران به بررسی موضوع «اختصاص کمک نظامی آمریکا به ایران» پرداخت و همچنین با وزیر دفاع و دیگر مقام‌های نظامی دیدار کرد. روزنامه کیهان نوشت که

در همان روز لینکلر، وابسته نظامی انگلیس در خاورمیانه، نیز به تهران سفر کرد.^۱

گفتنی است که آمریکا هیچ‌گاه در پیمان بغداد که این همه کار و منابع مالی صرف آن کرده بود شرکت نکرد. نیویورک تایمز در ۹ آوریل ۱۹۵۶ (۲۰ فروردین ۱۳۳۵) از انصراف آمریکا از پیوستن به پیمان نوشت: «انصراف آمریکا از پیوستن به پیمان، میان کشورهای عضو پیمان ناراحتی و نارضایی پدید آورد... انگلیس، عراق، ایران، پاکستان و ترکیه درمی‌یابند که موفقیت این پیمان عمدتاً در گرو شرکت فعال یا منفعل ایالات متحد در پیمان است.»^۲

دومین اجلاس شورای دائمی پیمان بغداد در ۱۶-۱۹ آوریل ۱۹۵۶ (۱۷-۲۰ فروردین ۱۳۳۵) در تهران برگزار شد. کشورهای خاور نزدیک و میانه عضو پیمان بغداد مکرراً خواستار شرکت ایالات متحد در پیمان با حقوق برابر با دیگر کشورهای عضو شدند. اما آمریکا تمایلی به تیره شدن روابط خود با کشورهای عربی نداشت و از پیوستن به پیمان خودداری می‌کرد. در همان حال، ایالات متحد در آوریل ۱۹۵۶ به کمیته اقتصادی و کمیته مبارزه با خرابکاری آن پیمان پیوست.

ایران، ترکیه و پاکستان پس از عضویت در پیمان بغداد همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود را آغاز کردند. از آن لحظه به بعد سیاست خارجی ایران در امور اساسی بین‌المللی دنباله‌رو استراتژی پیمان بغداد شد. در آوریل ۱۹۵۶ محمدرضا شاه پهلوی نخستین بار به ترکیه سفر کرد. در ۱۹۵۶ قرارداد تجاری ایران و ترکیه به امضا رسید و در ۱۹۵۷ طرح اتصال راه‌آهن ایران و ترکیه تصویب شد. در ژوئیه ۱۹۵۶

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳ نوامبر ۱۹۵۵؛ روزنامه کیهان، ۱۳ نوامبر ۱۹۵۵.

۲. New York Times, 9.04.1956.

1. Арабаджян А.З., Экономическая экспансия американского империализма в Иране, с. 191.
2. Правда, 13.10.1955.

اسکندر میرزا، رئیس‌جمهور پاکستان، به تهران سفر کرد. مذاکرات میان شاه و رئیس‌جمهور در باره تحکیم پیمان بغداد و گسترش روابط تجاری ایران و پاکستان جریان داشت.

در همان حال، شمار مستشاران نظامی آمریکایی در کشورهای عضو پیمان افزایش می‌یافت. در اوت ۱۹۵۵ هیئتی مستشاری با نام اختصاری ماگ برای کمک نظامی به ایران وارد کشور شدند. در اواخر ۱۹۵۶ شمار کارکنان هیئت‌های آمریکایی در ارتش و ژاندارمری ایران به ۴۴۴ نفر رسید. ایران پس از عضویت در سازمان برای رفع نیازهای نظامی خود هر سال بیش از سال پیش اقدام به خرید می‌کرد. چنان‌که در سال ۱۹۳۹-۱۹۴۰ مقدار ۲۱/۱ درصد بودجه، و در ۱۹۵۵-۱۹۵۶ مقدار ۴۲ درصد بودجه صرف اهداف نظامی می‌شد.^۱

مستشاران نظامی آمریکایی که در ستاد کل نیروهای مسلح ایران فعالیت می‌کردند جایگاه ویژه‌ای داشتند. فعالیت‌های این مستشاران مستقیماً زیر نظر رئیس هیئت بود و سه گروه تحت نظارت او با سه بخش نیروهای زمینی، هوایی و دریایی همکاری می‌کردند. آمریکا با این سیاست نه تنها نیروهای مسلح ایران، بلکه نیروهای مسلح دو کشور همپیمان دیگر، ترکیه و پاکستان، را تحت کنترل مستقیم خود درآورد.

آمریکایی‌ها ده سال پس از عملکرد میلسپو، با تحکیم موقعیت خود در ارتش ایران بار دیگر کوشیدند دولت ایران را زیر سلطه خود درآورند. اما این بار وظیفه اجرای این کار به کمیسیون مجری اصل چهار ترومن محول شد. این کمیسیون در سال‌های اولیه فعالیت خود عمدتاً به کشاورزی، بهداشت و آموزش توجه نشان می‌داد، اما از سال ۱۹۵۵-۱۹۵۶ اوضاع دگرگون شد. مستشاران بیش‌تری در دستگاه‌های اداری ایران دیده

شدند. آن‌ها بر خلاف سال‌های جنگ جهانی دوم برای انجام وظایفشان آموزش بسیار بیش‌تری دیده بودند.

شاه در ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) به شوروی سفر کرد. نیکیتا خروشچف در این دیدار اعتراف کرد که کشورش در گذشته دست به اشتباهاتی زده است و افزود که مردم ایران می‌توانند به نیت خیر رهبران کنونی شوروی اطمینان داشته باشند. شاه می‌نویسد: «من به خروشچف اطمینان دادم که احساسات دوستانه ایرانیان نسبت به وی و مردم روسیه بسیار زیاد است، ولی خاطر نشان ساختم که اگر بشر از تجربیات گذشته درس عبرت نگیرد، نمونه کمال سفاهت اوست.» شاه در پاسخ به این سخن خروشچف که ایران را مجبور به عضویت در پیمان کرده‌اند، گفت: «من با کمال تأکید پاسخ دادم ما به پیمان بغداد به صرف اراده خود و به عنوان شریک متساوی‌الحقوق ملحق شده‌ایم و هیچ‌کس ما را مجبور به الحاق نکرده و اگر چنین فشاری به ما وارد شده بود در مقابل آن مقاومت می‌کردیم و اضافه کردم ما هرگز اجازه نخواهیم داد کشور ما برای اجرای مقاصد تجاوزکارانه بر خلاف روسیه شوروی مورد استفاده قرار گیرد و به خروشچف قول سربازی دادم تا مدتی که من بر تخت سلطنت ایران هستم کشور من به هیچ وجه به تقاضای تجاوزکارانه بر خلاف روسیه شوروی موافقت نخواهد کرد و شریک در چنین عملی نخواهد شد.»^۲

در طول این مذاکرات اختلافات مرزی ایران و شوروی نیز برطرف شد. قراردادی مربوط به راه‌های ترانزیتی و مبادلات کالا بسته شد. بر اساس این قرارداد صادرات و واردات کالاهای ایرانی از قلمرو شوروی به سوی کشورهای اروپای غربی، و در جهت مخالف، آغاز شد.

۱. مأموریت برای وطن، محمدرضا پهلوی، ص ۱۵۳.

۲. همان، ص ۱۵۴.

1. Арабаджян А.З., Экономическая экспансия американского империализма в Иране, с. 192.

2. Прокофьев В., Агрессивный блок СЕНТО, с. 11.

به گزارش خبرگزاری تاس، شاه ایران در ۶ اکتبر ۱۹۵۶ (۱۴ مهر ۱۳۳۵) با افتتاح هفتمین دوره مجلس سنا گفت که مطابق اساسنامه سازمان ملل و با پایبندی به قراردادهای منعقدشده روابط ایران با همه کشورهای بر اساس اصول دوستی و احترام متقابل برقرار خواهد شد.

لازم به گفتن است مدتی پس از تشکیل پیمان بغداد میان کشورهای عضو این پیمان اختلافاتی بروز نمود که عملکرد مؤثر پیمان را شدیداً مختل کرد.

برای مثال، روابط ایران و انگلیس بر سر مالکیت جزایر بحرین تیره شد. میان ایران و پاکستان نیز اختلافاتی وجود داشت. ایران مخصوصاً خواستار بازگرداندن بخشی از بلوچستان بود که در ۱۸۹۶ از سوی انگلیسی‌ها از ایران غصب شد و آن زمان در قلمرو پاکستان قرار داشت.

در پی تجاوز انگلیس، فرانسه و اسرائیل به مصر در ۱۹۵۶ میان کشورهای عضو پیمان اختلافات عمیقی بروز کرد. کشورهای شرقی پیمان، یعنی عراق، ایران و پاکستان، عملکرد انگلستان، کشور غربی پیمان، را مورد انتقاد قرار دادند.

با این حال، این بلوک مدتی طولانی فعالیت داشت و ایالات متحد نیز به کشورهای عضو آن کمک‌های ضروری گوناگونی می‌کرد. بدین سان، حجم کمک‌های نظامی آمریکا به ایران تا سال ۱۹۵۷ افزایش یافت. در آن برهه زمانی حدود ۳۰۰ میلیون دلار برای نیازهای ارتش،

۱. جزایر بحرین از سال ۱۸۶۱ زیر سلطه بریتانیا قرار داشت. مجلس ایران در ۱۵ آوریل ۱۹۴۸ به اتفاق آرا به حاکمیت ایران بر بحرین رأی داد، اما انگلیس و آمریکا آن را نپذیرفتند. در نوامبر ۱۹۵۷ دولت ایران رسماً الحاق بحرین به ایران را به عنوان استان چهاردهم اعلام کرد، اما بریتانیا بار دیگر این تصمیم را نپذیرفت. ن.ک:

Faroughy Abbas, *The Bahrein Islands (750-1951)*, New York, 1951, p. 113-114.
Прокофьев В., *Агрессивный блок СЕНТО*, с. 86.

پلیس و ژاندارمری اختصاص یافت^۱. این کمک‌ها به افزایش شمار نیروهای مسلح کشورهای منطقه انجامید. در ۱۹۵۷ شمار سربازان نیروهای مسلح ترکیه ۵۰۰ هزار، پاکستان ۳۰۰ هزار و ایران بیش از ۱۷۰ هزار نفر بود^۲.

با وجود این، کشورهای عضو پیمان در پی جذب اعضای جدید بودند. برای این کار به روش‌های گوناگون روی می‌آوردند. کشورهای عضو پیمان و آمریکا مطمئن بودند که دیر یا زود می‌توانند کل کشورهای مسلمان منطقه را در یک سازمان مشترک گرد آورند. ایران در این رابطه برای برگزاری اجلاس کشورهای اسلامی اقداماتی در خاورمیانه انجام می‌داد.

به احتمال زیاد این نیز ایده آمریکا بود. آمریکا خواستار افزایش تماس‌های کشورهای عضو پیمان بغداد و جامعه عرب بود تا از این راه، چنان‌که آن‌ها انتظار داشتند، جذب کشورهای جدید به پیمان بغداد ممکن شود. ایران نیز با چنین پیشنهادی به شماری از دولت‌های خاورمیانه روی آورد و پیشنهاد برگزاری اجلاس کشورهای اسلامی برای رفع اختلافات موجود میان خود را مطرح کرد^۳. اما سوریه، مصر، عربستان سعودی و اردن از شرکت در این اجلاس خودداری کردند.

در چهارچوب پیمان بغداد جایگاه خاصی نیز به عرصه آموزشی ایران اختصاص یافت. با تلاش این پیمان بود که در سال ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) یک «مرکز اتمی» در دانشگاه تهران تأسیس شد؛ هدف آن کسب تخصص و مهارت بیش‌تر دانشجویان کشورهای عضو پیمان بغداد و علاقه‌مند به

1. Арабаджян А.З., *Экономическая экспансия американского империализма в Иране, Политика США на Ближнем и Среднем Востоке*, с. 192.
2. Красная звезда, 18.01.1958.
3. Правда 25.12.1956.

مطالعات هسته‌ای در دانشگاه تهران بود.^۱ در سال ۱۹۶۲ یک راکتور هسته‌ای به ارزش پنج میلیون دلار به کمک آمریکایی‌ها در این مرکز راه‌اندازی شد. در دانشگاه‌های تهران و شیراز نیز آزمایشگاه‌های بیوشیمی، بیوفیزیک و نقشه‌برداری تأسیس شد.^۲ همچنین آمریکا در اواخر دهه ۱۹۶۰ یک راکتور تحقیقاتی با ظرفیت ۵ مگاوات در مرکز تحقیقات اتمی دانشگاه تهران ساخت. این راکتور با سوخت اورانیوم غنی‌شده کار می‌کرد که در آینده درجه خلوص اورانیوم از ۹۳ درصد به ۲۰ درصد کاهش یافت. آمریکا یک «محفظه داغ» برای جداسازی پلوتونیوم در میزان کم نیز اختصاص داده بود.^۳

در ۵ ژانویه ۱۹۵۷ آیزنهاور، رئیس‌جمهور آمریکا، پیامی در باره سیاست آمریکا در خاورمیانه به کنگره فرستاد. بر اساس برنامه‌ای که محافل حکومتی آمریکا پس از این پیام تدوین کردند قرار شد واحدهای نظامی هسته‌ای ویژه‌ای در کشورهای خارجی مستقر شوند. احتمال داشت که ترکیه و ایران جزو این کشورها باشند. آمریکا با تبدیل خاورمیانه به کانون جنگ هسته‌ای می‌کوشید ضربات هسته‌ای تلافی‌جویانه احتمالی را از خود منحرف کند.

کنگره آمریکا در ۹ مه ۱۹۵۷ «دکترین آیزنهاور» را اعلام کرد. بر اساس این دکترین به رئیس‌جمهور آمریکا اختیار داده می‌شد که بنا به تشخیص خود از نیروهای نظامی آمریکا «برای کمک به هر کشوری که خواستار کمک برای مبارزه ضد کمونیسم جهانی باشد» استفاده کند. کنگره آمریکا برای اجرای این دکترین ۲۰۰ میلیون دلار اختصاص داد.^۴

1. Yossi Melman and Meir Javedanfar, *The Nuclear Sphinx of Tehran*, Mahmoud Ahmadinejad and the state of Iran, New York, 2007, p.77.

2. Дорошенко Е., Иран, Специальный бюллетень N 12/103/, М. 1969, с. 40-42.

3. Р.М.Тимербаяев, Россия и ядерное нераспространение, М, 1999, с. 151.

4. Акопов Г.М., Сухарьков И.А., Империалистические блоки: Реальность и перспективы, с. 160.

در ۱۲ مارس ۱۹۵۷ جیمز ریچارد، معاون مخصوص رئیس‌جمهور آمریکا و رئیس هیئت اجرای برنامه کمک در کشورهای خاور نزدیک و میانه، به کشورهای افغانستان، پاکستان، ترکیه، ایران، عراق، لبنان، عربستان سعودی، یمن، اسرائیل، لیبی و سودان سفر کرد تا دولت‌های این کشورها را با اصول «دکترین آیزنهاور» آشنا سازد و آن را بقبولاند.

دولت ایران با «دکترین آیزنهاور» موافقت کرد و به آمریکا اجازه داد در صورت بروز خطر و با اهداف دفاعی به ایران نیرو ارسال کند. دولت ایالات متحد قول داد تأسیسات نظامی برنامه‌ریزی‌شده را تأمین مالی کند، نیازهای نیروهای مسلح کشور را برآورد و مقدار مشخصی از انواع مهمات به این نیروها اختصاص دهد. این سفرها بدان معنا بود که آمریکا با اختصاص ۴۰۰ میلیون دلار کمک‌های نظامی و اقتصادی و با شعار مبارزه با تجاوز کمونیستی در امور داخلی کشورهای خاور نزدیک و میانه دخالت می‌کرد. این در وهله نخست پیروزی خط‌مشی سیاسی دالس بود که در واقع یک هدف را دنبال می‌کرد و آن پایان دادن به سیاست بی‌طرفی کشورهای شرقی و کشاندن کشورهای آسیا و آفریقا به «جنگ سرد» بود.

در نتیجه این عملیات روابط ایالات متحد و ایران به تدریج استوارتر و به «دوستی سیاسی» تبدیل می‌شد. در زمستان ۱۹۵۷ دفتر فرماندار ایالتی که به سانسور مشغول بود چاپ مقالات توهین‌آمیز در باره ایران، شاه و خانواده وی، ارتش و آمریکایی‌ها را ممنوع کرد. دولت ایران با انگلیسی‌ها چنین روابطی نداشت و این بهترین شیوه ابراز دوستی نسبت به آمریکایی‌ها بود. حتا مصدق، رهبر جبهه ملی، در طول ملی کردن صنعت نفت هرگونه سخن تند خصمانه ضد نمایندگان آمریکا را منع کرده بود. این را نیز باید گفت که در مطبوعات آمریکایی سال‌های

۱۹۵۳-۱۹۷۳ دشوار بتوان مقاله‌ای انتقادی نسبت به شاه یا سیاست ایالات متحد در ایران یافت. شاه را رهبری پیشرو و طرفدار مدرنیزه کردن معرفی می‌کردند و می‌نوشتند که مشکل اصلی او جامعه عقب‌مانده ایران و برخی گروه‌های متعصب است.^۱

در اواخر مارس ۱۹۵۷ آیزنهاور در جزایر برمودا با مک‌میلان، نخست‌وزیر انگلیس، دیدار کرد. آن‌ها در مذاکرات خود به بحث و بررسی در باره تحولات خاور نزدیک و میانه پرداختند. آمریکا در پایان مذاکرات اعلام کرد که به عضویت کمیته نظامی پیمان بغداد در خواهد آمد و این در ژوئن ۱۹۵۷ تحقق یافت.

دولت ایران در کمیته [نظامی] پیمان [بغداد] و اجلاس شورای وزیران حضور فعالی داشت. عباس اقبال، نخست‌وزیر ایران، از تصمیم آمریکا برای پیوستن به کمیته نظامی پیمان استقبال کرد. دولت اقبال ۴۰ درصد بودجه را صرف تأمین نیازهای ارتش و پلیس می‌کرد.

با این حال، چنانچه کمک به کشورهای عضو پیمان برای خدمت به برنامه‌های نظامی آمریکا در خاور نزدیک و میانه نبود، آمریکا از تخصیص آن خودداری می‌کرد. آمریکا دیگر برای جبران کسری بودجه کشورهای عضو پیمان کمکی تخصیص نمی‌داد. این امر به بروز نارضایتی کشورهای عضو پیمان انجامید. آمریکا که در ۱۹۵۵-۱۹۵۶ میزان پنجاه میلیون دلار کمک بلاعوض و وام و در ۱۹۵۶-۱۹۵۷ مبلغ ۲۰ میلیون دلار برای جبران کسری بودجه ایران اختصاص داده بود، در ۱۹۵۷-۱۹۵۸ و سال‌های پس از آن از اختصاص کمک برای این منظور خودداری کرد.^۲ در کل، در سال‌های ۱۹۵۴-۱۹۶۲ جمع کل وام‌های دریافتی ایران به ۱۴۵۰ میلیون

دلار رسید که ۸۳ درصد آن را آمریکا تخصیص داده بود. وام‌ها با موعد ۶-۲۰ سال و با بهره سالانه ۳/۵-۶/۲۵ درصد داده می‌شد.

آمریکا از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۲ میزان ۳۲۸/۱ میلیون دلار کمک نظامی بلاعوض به ایران اختصاص داد. ایران در میان کشورهای خاور نزدیک و میانه از نظر میزان دریافت کمک‌های نظامی تنها از ترکیه عقب بود.^۱

سیاست آمریکا در ایران در سال ۱۹۵۷ اندکی تغییر یافت. به اعتقاد محافل سرمایه‌گذار، وقت آن فرا رسیده بود که میزان کمک‌های بلاعوض به ایران کاهش یابد و آن تبدیل به وام‌ها و استقراض‌های دولتی شود. از آن لحظه به بعد سرمایه‌گذاری آمریکایی‌ها در اقتصاد ایران رو به افزایش نهاد.

در مه ۱۹۵۷، میان آمریکا و ایران موافقتنامه «جلب سرمایه‌های خصوصی» منعقد شد. بر اساس این موافقتنامه به سرمایه‌های آمریکایی، بر خلاف سرمایه‌های دیگر کشورها، امتیازات و تضمین‌های ویژه‌ای اعطا شد. در ۲۵ مه ۱۹۵۷ (۴ خرداد ۱۳۳۶) این برنامه آمریکایی بدون هیچ تغییری در مجلس سنا و در ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۷ (۲۰ تیر ۱۳۳۶) در مجلس شورای ملی به تصویب رسید. در ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۷ (۷ مرداد ۱۳۳۶) این موافقتنامه به قانون تبدیل شد^۲ و حضور سرمایه آمریکایی در نظام بانکی ایران افزایش یافت.

از آن پس، عملیات بانکی در ایران رونق بیش‌تری یافت. بر اساس قانونی که در ۱۹۵۸ در ایران به تصویب رسید، محدودیت فعالیت سرمایه بانک‌های خارجی از میان برداشته شد. بانک «برادران لازر» و «جیز اینترنشنال کورپوریشن» نیویورک در تهران با مشارکت سرمایه

1. Орлов Е.А., Внешняя политика Ирана после второй мировой войны, с. 154.
2. Васин Н.В., Экспорт американского частного капитала в Иране—одна из форм экспансионистской политики США, с. 65.

1. Keddie Nikki R., *Modern Iran: roots and results of revolution*, p. 133.
2. Арабаджян А.З., Экономическая экспансия американского империализма в Иране, Политика США на Ближнем и Среднем Востоке, с. 242.

ایرانی، بانکی برای سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت تأسیس کردند. «بانک آمریکن» نیز متعهد شد که به بانک ملی ایران در سرمایه‌گذاری خارجی کمک کند.^۱

در اول ژوئیه ۱۹۵۸ شاه در سفر به واشنگتن در فرودگاه از احساسات تحسین‌آمیز و دوستانه خود و مقامات تهران نسبت به آمریکا سخن گفت. «همیشه با علاقه به ایالات متحد، دژ آزادی و استقلال، سفر کرده‌ام. آن مشکلاتی که روابط ایران و آمریکا را به خطر می‌انداخت اکنون به گذشته‌ها پیوسته است.»^۲ شاه همچنین اظهار امیدواری کرد که این روابط در آینده استوارتر شود.

اما در اواخر دهه ۱۹۵۰ بار دیگر شاهد تشدید نارضایتی کشورهای شرقی عضو پیمان بغداد نسبت به آمریکا بودیم، زیرا آمریکا به هیچ وجه مایل به پیوستن به پیمان نبود و فقط در بعضی از کمیته‌های آن فعالیت داشت. در اوایل ۱۹۵۸ وزیر امور خارجه ایران با صدور اطلاعیه‌ای اظهار کرد: «ما امیدواریم که آمریکا برای تحکیم اساس پیمان بغداد به عضویت کامل آن درآید.» غیر از آن ایران، ترکیه و پاکستان در همه اجلاس‌های شورای وزیران موضوع افزایش سطح کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا و انگلیس را مطرح می‌کردند، اما همیشه با عدم رضایت از میزان کمک‌های نظامی و اقتصادی آن‌ها از اجلاس خارج می‌شدند.

بحران موجود در پیمان بغداد در پی انقلاب عراق در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ تعمیق بیشتری یافت و کشورهای عضو را به تأمل واداشت. در ۲۴ مارس ۱۹۵۹ عراق رسماً از پیمانی که بدون آن نیز ضعیف بود خارج شد. این سازمان با خروج عراق از آن طبیعتاً دیگر نمی‌توانست نام پیشین

1. Туганова О.Э., Политика США и Англии на Ближнем и Среднем Востоке, с. 158.
2. Туганова О.Э., Политика США и Англии на Ближнем и Среднем Востоке, с. 272.

خود را حفظ کند. در اوت ۱۹۵۹ سازمان پیمان مرکزی (سنتو) بر بنیاد پیمان بغداد تأسیس شد و کشورهای باقیمانده در پیمان بغداد، یعنی ترکیه، ایران، پاکستان و انگلیس به عضویت آن درآمدند و مرکز آن نیز از بغداد به آنکارا منتقل شد.

اما نمی‌توان گفت فعالیت پیمان با خروج عراق پایان یا کاهش یافت. در ۲۴ ژوئیه ۱۹۵۸ در گزارش کمیته اقتصادی پیمان بغداد آمده بود که آمریکا دو میلیون دلار برای احداث بخش ایرانی راه‌آهن تبریز به موش [در ترکیه] به ایران اختصاص داده است.

در همان دوره میان آنکارا، تهران، کراچی و لندن ارتباط رادیویی، تلفنی و تلگرافی فرکانس بالا برقرار و تکمیل شد. فرودگاه‌هایی در تهران، همدان، شیراز، یزد، مشهد، تبریز، کرمانشاه، رضاییه و اصفهان احداث شد. این‌ها ارتباط پیوسته‌ای میان کشورهای عضو برقرار می‌کرد. از ۱۹۵۷ ایالات متحد برای اتمام ساخت فرودگاه مهرآباد که ده سال به تعویق افتاده بود ۲/۵ میلیون دلار به ایران اختصاص داد. این فرودگاه یکی از بهترین فرودگاه‌های ایران به شمار می‌آید. همچنین مقرر شد که در چارچوب برنامه هفت‌ساله به تجهیز فرودگاه‌ها توجه نشان داده شود تا پس از آن بتوانند هواپیماهای جت را نیز بپذیرند. عمدتاً فرودگاه‌های تهران (فرودگاه مهرآباد)، کرمانشاه، کرمان، یزد، شیراز و اصفهان تجهیز می‌شدند. در چارچوب این برنامه فرودگاه نظامی بزرگی در جنوب مشهد ساخته شد.

در سال ۱۹۶۰ احداث راه‌آهن تبریز به مرز ایران و ترکیه آغاز شد. آمریکا ۱۸/۳ میلیون دلار به بهبود جاده‌های اصلی ارتباطی آنکارا، تهران و کراچی، و نیز ایجاد شبکه مخابراتی بی‌سیم میان آنکارا، تهران و کراچی اختصاص داد.^۱

1. Арабаджян А.З., Экономическая экспансия американского империализма в Иране, с. 272.

در اواخر سال ۱۹۵۸ میان آمریکا و ایران قراردادی امضا شد که بر اساس آن مؤسسات مالی آمریکایی و بانک واردات و صادرات، دوازده میلیون دلار برای خرید ماشین‌آلات و دستگاه‌های مدرن اختصاص دادند. صندوق بین‌المللی پول نیز احداث خط انتقال برق را تأمین مالی کرد. این سرمایه‌گذاری بسیار بزرگی در اقتصاد ایران بود.

آمریکا پس از خروج عراق از پیمان بغداد بر آن شد که با یکایک کشورهای عضو، پیمان نظامی جداگانه‌ای ببندد. در اعلامیه پیمان بغداد در ژوئیه ۱۹۵۸ به ضرورت همکاری آمریکا با کشورهای شرقی عضو پیمان اشاره شده بود. اگرچه هنوز پیش‌بینی می‌شد پیمان‌های نظامی جداگانه‌ای بسته شود، نمایندگان نیروهای مسلح آمریکا در کشورهای یادشده از دیرباز فعالیت شدیدی آغاز کرده بودند. هیئت مستشاری نظامی ایالات متحد در ایران در ۱۹۵۸ مجدداً سازماندهی و به یک سازمان تبدیل شد و «آرمیش-ماگ»، یعنی گروه مستشاران همیاری نظامی نامیده شد. در اواخر دهه ۱۹۵۰ تعداد ۷۰۰ مستشار نظامی آمریکایی در ایران فعالیت می‌کردند. این هیئت به سه گروه تقسیم می‌شد:

۱. گروه مشورتی ارتش

۲. گروه مشورتی اجرای کمک نظامی و آموزش ارتش ایران

۳. گروه مشورتی نظامی موقت مأموریت‌های خاص

برای کارشناسان نظامی آمریکایی در ایران بهترین شرایط کاری فراهم شده بود. دستمزد افسران هیئت نظامی آمریکایی چند برابر دستمزد افسران ایرانی با همان درجه بود. گفتنی است که دستمزد افسران آمریکایی را دولت ایران پرداخت می‌کرد.

در زمینه همکاری‌های نظامی از ۱۹۵۸ به این سو هر ساله در ترکیه، ایران و پاکستان مانورهای مشترک دریایی و هوایی با شرکت ناوگان جنگی هوایی و دریایی انگلیس، آمریکا، ایران، ترکیه و پاکستان برگزار می‌شد. این مانورها برای آموزش کادرهای کشورهای عضو ستو نیز اهمیت داشت.

از پاییز ۱۹۵۸ ساخت میدان‌های پرتاب موشک آغاز شد، پایگاه‌های نظامی جدیدی احداث شد و پایگاه‌های موجود در بخش‌هایی از ترکیه، ایران و پاکستان که هم‌مرز با عراق، شوروی، چین، افغانستان و هندوستان بودند گسترش یافت. به خلیج فارس و ساخت بندرها در نواحی ساحلی ایران و مدرن‌سازی آن‌ها توجه خاص معطوف شد.

با خلاصه کردن مطالب یادشده به این نتیجه می‌رسیم ایران به رهبری شاه با عضویت در سازمان‌های آمریکایی امیدوار بود که با کمک مستقیم ابرقدرت‌ها کشور را از خطر کمونیسم دور نگاه دارد و از مرزهای خود دفاع کند. شاه انتظار داشت قلمروی از دست‌رفته گذشته، مانند جزایر بحرین و قسمتی از بلوچستان واقع در پاکستان را بازگرداند، مسئله آب رود هیرمند را که چندین سال مطرح بود به سود ایران حل کند، و کشور را با دریافت کمک‌های نظامی، اقتصادی و فنی بلاعوض آمریکا قدرتمند سازد. ایران با همپیمانی با ایالات متحد امیدوار بود که در همه عرصه‌های سیاست خارجی از کمک و حمایت ایالات متحد بهره‌مند شود. البته همه انتظارات ایران برآورده نشد، اما ایران با همکاری با آمریکا به سرعت به یکی از کشورهای نیرومند منطقه تبدیل شد و در عرصه نظامی تنها از ترکیه عقب ماند.

افزون بر آن، ایران با همکاری نزدیک با آمریکا و با کمک آمریکا فرودگاه‌ها، بندرها، راه‌آهن، جاده، شبکه مخابرات و همچنین شبکه ارتباطی

بی سیم احداث کرد. پژوهش‌های اتمی در ایران در چهارچوب طرح «استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای» آغاز شد و تا امروز نیز در حال پیشرفت است. ایران همه این‌ها را با کمک‌های مالی ایالات متحد تنها در طول چند سال به دست آورد. این بود سودی که ایران از عضویت در پیمان بغداد به دست آورد.

موافقتنامه نظامی ایران و آمریکا در ۱۹۵۹

پس از انقلاب عراق در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ آشکار شد که پایه‌های پیمان بغداد که با تلاش آمریکا تشکیل شده بود متزلزل است. اما برای ممانعت از فروپاشی قطعی آن اقداماتی چند انجام شد. آمریکا با خروج عراق از پیمان بغداد در صدد برآمد تا با دیگر کشورهای عضو پیمان موافقتنامه نظامی امضا کند. در بیانیه پیمان در ژوئیه ۱۹۵۸ به ضرورت چنین همکاری‌هایی میان آمریکا و کشورهای شرقی پیمان بغداد اشاره شده بود. جان دالس، وزیر امور خارجه آمریکا، برای اجرای این برنامه در ژانویه ۱۹۵۸ به تهران سفر کرد.

سیاست خارجی شاه در اصل گرایش به ایالات متحد داشت، اما شاه هرگاه از آمریکا اندکی ناراضی می‌شد تهدید می‌کرد که با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی دوستی و همکاری پیش خواهد گرفت. شاه پس از سفر به اتحاد شوروی بارها گفت که ایران سیاست خارجی‌اش را بر اساس اصل حسن همجواری با همه کشورهای بنا می‌کند. ایران در اثبات آن در آوریل ۱۹۵۷ با اتحاد شوروی موافقتنامه بلندمدتی در باره افزایش حجم مبادلات و امور ترانزیت کالا امضا کرد. یکی از علل آن این بود که شاه دیگر مثل گذشته به آمریکا اعتماد نمی‌کرد!

جان دالس در ژانویه ۱۹۵۸ به تهران سفر کرد و به شاه توصیه کرد که در سیاست دولت ایران نسبت به اتحاد شوروی تجدید نظر کند. بدیهی است در طول این مذاکرات می‌بایست از پیمان نظامی دوجانبه نیز سخن رفته باشد. دالس، معاون وی راونتری، مک‌الروئی وزیر دفاع آمریکا، هندرسون و دیگران در اواخر ۱۹۵۸ و اوایل ۱۹۵۹ غیر از ایران به ترکیه و پاکستان نیز سفر کردند و در دیدار با سران آن دولت‌ها، چنان‌که بعداً معلوم شد، به توافق رسیدند که در آینده‌ای نزدیک با آمریکا پیمان نظامی ببندند!

مک‌الروئی، وزیر دفاع آمریکا، در ۱۹۵۸ مذاکرات با تهران را جهت امضای موافقتنامه جدید نظامی دوجانبه ایران و آمریکا ادامه داد. مذاکرات به تعویق می‌افتاد، زیرا دولت ایران می‌کوشید در صورت بروز هرگونه خطر برای کشور از آمریکا کمک نظامی بگیرد. آمریکایی‌ها دوراندیش‌تر بودند و می‌کوشیدند از به عهده گرفتن وظیفه حفظ رژیم شاه طفره روند. هدف آن‌ها دور نگاه داشتن ایران از خطر شوروی و کمونیسم بود، نه تحکیم موقعیت شاه یا خاندانش.

→ کرده بود. شاه بعد از آن فهمید که آمریکا از این کودتا اطلاع داشته و چیزی نگفته است، از این رو اعتماد او به آمریکا به تدریج کاهش یافت. اما واشنگتن پس از سقوط پادشاه عراق در سیاست خود تجدید نظر کرد و به هر نحو کوشید نشان دهد که در هر موضوعی به محمدرضا شاه پهلوی کمک خواهد کرد. چندی بعد شرایط مساعدی برای سیاستمداران آمریکایی فراهم شد تا نشان دهند که فقط با شاه هم عقیده‌اند. در اواخر ۱۹۵۸ تیمور بختیار رئیس ساواک به ایالات متحد سفر کرد و با آلن دالس، رئیس سیا، و کیم روزولت دیدار کرد. او به آنان اطلاع داد که خواستار سرنگون کردن شاه است و به کمک آن‌ها نیاز دارد. دالس و روزولت طفره رفتند، اما بلافاصله شاه را از عدم وفاداری بختیار آگاه کردند. ن.ک:

Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle*, p. 79.

۱. در باره شکل‌گیری بلوک‌ها در خاور نزدیک و میانه (۱۹۵۳-۱۹۵۸)، س. آوانسوف، مجموعه خاورشناسی، ایران، ۱۹۶۰، ش ۱، ص ۱۳۵ (به ارمنی).

۱. ایالات متحد آمریکا پیش از ساواک از کودتای قرنیه اطلاع یافته بود، اما سکوت اختیار...

در دسامبر ۱۹۵۸ دستگاه حکومتی ایران میان اتحاد شوروی و آمریکا به مانور سیاسی پرداخت. دولت ایران می‌کوشید نشان دهد که در صدد بهبود روابط با اتحاد شوروی است تا افراد و گروه‌های هواخواه شوروی در کشور را این‌گونه راضی نگاه دارد؛ از سوی دیگر می‌کوشید با اعمال فشار بر آمریکا امتیازات مهمی از آن دریافت کند.

دولت ایران برای تحقق این منظور رسماً به اتحاد شوروی پیشنهاد کرد که پیمان «دوستی و عدم تجاوز به مدت بیست سال» را امضا کند. متن قرارداد را طرف ایرانی تهیه کرد و به سفیر اتحاد شوروی در تهران تحویل داد.

اما اتحاد شوروی خوب می‌دانست که ایران در صدد عقد پیمان نظامی دوجانبه با ایالات متحد، دشمن شماره یک شوروی است. دولت شوروی تنها به شرطی مذاکره با ایران را پذیرفت که ایران از بستن پیمان نظامی با کشوری سوم خودداری کند. اتحاد شوروی از اهداف و برنامه‌های دولت ایران آگاه بود و در این قرارداد با گفتن کشور سوم فقط آمریکا را در نظر داشت. رهبران ایران بدون توجه به توافق به دست آمده، مذاکره با هیئت آمریکایی را به طور همزمان ادامه می‌دادند.

گفتنی است که نیکلای پگوف، سفیر شوروی، در ۲۸ دسامبر ۱۹۵۸ یادداشت شوروی مربوط به قرارداد نظامی دوجانبه مورد انتظار را تسلیم ایران کرده بود. «دولت شوروی از اقدامات دولت شاهنشاهی ایران در عرصه سیاست خارجی و نظامی در این برهه زمانی مشخص که نمی‌تواند به معنایی غیر از ستیز با اتحاد شوروی باشد ابراز نگرانی می‌کند... گواه آن همکاری‌های روزافزون ایران با نیروهای متجاوز کشورهای سوم است که مقاصد خود مبنی بر استفاده از ایران و خاک ایران علیه اتحاد شوروی را پنهان نمی‌کنند. در این مورد بی‌گمان محافل خارجی و کشورهای

بسیار دور از ایران نبود خواهند برد. در وهله نخست ایران زیان خواهد دید و به سبب چنین سیاستی در صورت بروز درگیری نظامی در خطر نابودی قرار خواهد گرفت. دولت شوروی با ذکر این موضوع نه خواستار تهدید، که یادآوری واقعیات موجود است و انکار آن به نشانه تقابل با واقعیت است. دولت شوروی با صداقت تمام متذکر می‌شود که اتحاد شوروی، که نیرو و امکانات آن را دشوار بتوان با نیرو و امکانات ایران سنجید، نگران تیرگی روابط با ایران است، بنابراین ایران باید بیش از آن نگران باشد.^۱ به نظر ما این یک تهدید سیاسی واقعی در لفافه اصول «دوستی» بود. این نیز ایران را برانگیخت که به مانور سیاسی روی آورد. برنامه ایران این بود که هم با آمریکا و هم با اتحاد شوروی به طور همزمان مذاکره کند؛ البته واضح است که ترجیح می‌داد با آمریکا به توافق برسد. اما در صورت عدم توافق با آمریکا لاقلاً با همسایه شمالی خود یک پیمان «دوستی و عدم تجاوز به مدت ۲۰ سال» منعقد کند.

در ۱۹ ژانویه ۱۹۵۹، وزیر امور خارجه ایران به نیکلای پگوف، سفیر اتحاد شوروی، اعلام کرد که ایران در صورت امضای پیمان عدم تجاوز با اتحاد شوروی موافقتنامه نظامی با آمریکا را منعقد نخواهد کرد.

به زودی رهبران شوروی و ایران در باره انجام مذاکرات در سطحی بالاتر به توافق رسیدند. اتحاد شوروی اعلام کرد که تعیین محل امضای پیمان را به عهده ایران می‌گذارد. در ۲۹ ژانویه ۱۹۵۹ یک روز پس از اجلاس پیمان بغداد در کراچی، هیئت شوروی به ریاست و. سمیونوف، معاون وزیر امور خارجه، به دعوت دولت ایران به تهران سفر کرد.

پیشنهاد اتحاد شوروی این بود طرفین متعهد شوند به هیچ کشور

سومی اجازه ندهند در خاک خود پایگاه نظامی و فرودگاه احداث کند یا از پایگاه‌های نظامی و فرودگاه‌های موجود استفاده کند و نیز مانع از استقرار نیروی نظامی کشوری سوم در خاک خود شوند. اتحاد شوروی خواستار گسترش روابط اقتصادی، تجاری و فرهنگی میان دو کشور بود، در حالی که طرف ایرانی در طول مذاکرات به حذف مواد ۵ و ۶ قرارداد ایران و شوروی سال ۱۹۲۱ توجه خاصی نشان می‌داد. چنان‌که می‌دانیم بر اساس این مواد طرفین موظف بودند از ورود نیروهای نظامی کشور سومی که تهدیدی برای منافع و امنیت طرف دیگر باشد به خاک خود جلوگیری کنند. ایران موظف بود اجازه ندهد قلمروش به پایگاه نظامی ضد اتحاد شوروی تبدیل شود... طرف ایرانی اطمینان می‌داد پس از امضای پیمان دوستی و عدم تجاوز با شوروی، از امضای پیمان نظامی ضد شوروی با آمریکا یا هر کشور سومی اجتناب خواهد ورزید. شاه ایران اعلام کرد حذف مواد مذکور پیمان ۱۹۲۱ به خصوص ماده ۶ که به نیروهای شوروی مجوز ورود به خاک ایران را در مواقع خاص می‌داد، به تحکیم اعتماد و دوستی میان شوروی و ایران مساعدت خواهد کرد.

اتحاد شوروی با احتساب این اظهارات شاه که حضور ایران در پیمان بغداد در ضدیت با اتحاد شوروی نخواهد بود، بر خروج ایران از پیمان بغداد اصرار نکرد.^۱

در ۳۰ ژانویه ۱۹۵۹ محمدرضا پهلوی در نخستین دیدار با هیئت شوروی اعلام کرد که امضای پیمان شوروی و ایران نقطه عطفی در بهبود روابط دو کشور خواهد بود و در کل به کاهش تنش در خاور نزدیک و میانه کمک خواهد کرد.

روزنامه‌ای/یزوستیا در ۱۳ فوریه ۱۹۵۹ نوشت که دولت شوروی مدارکی در دست دارد که نشان می‌دهد شاه در نخستین روزهای سفر

هیئت شوروی به تهران به کشورهای خارجی قول عدم عقد پیمان با شوروی داده و گفته است که خواستار امضای موافقتنامه با آمریکا است. دولت شوروی با ابراز نارضایتی اظهار داشت که ایران از یک سو با مسکو از گرایش به بهبود روابط با شوروی و عقد پیمان سخن می‌گوید و از سوی دیگر در صدد عقد پیمان نظامی با آمریکا ضد شوروی است.^۱ اما دولت ایران پیش از عقد پیمان تغییر رأی داد و اعلام کرد ایران بدون توجه به نتایج مذاکرات با اتحاد شوروی با آمریکا پیمان نظامی خواهد بست.

تنها در ۱۰ فوریه ۱۹۵۹ (۲۱ بهمن ۱۳۳۷ش)، زمانی که شاه اعلام کرد بیمار است و هیئت شوروی را به حضور نپذیرفت، و در عوض، در یادار آرتور ردفورد و جان مک‌گی، نمایندگان آمریکایی، را به حضور پذیرفت، شوروی دریافت که مذاکرات با دولت شاه به شکست انجامیده است.

شاه ایران هیئت شوروی را مسئول شکست مذاکرات ایران و شوروی می‌دانست. محمدرضا شاه در باره آن می‌نویسد: «روس‌ها در این مورد مرتکب خبطی شدند و مدت دو هفته در اعزام نمایندگان خود تأخیر نمودند و در خلال آن مدت شرایط مندرج در پیش‌نویس قرارداد دوجانبه به نحوی که موجب رضایت ما بود تغییر یافت. وقتی نمایندگان روس‌ها رسیدند، اشتباه دیگری مرتکب شدند بدین کیفیت که برای آغاز مذاکرات تقاضا کردند از پیمان بغداد خارج شویم. هر چند وقتی مقاومت سخت ما را در برابر آن تقاضا دیدند منصرف شدند، ولی اصرار داشتند که از امضای قرارداد دوجانبه خودداری کنیم. این جا متوجه شدیم که روس‌ها در قبال عقد قرارداد عدم تجاوز در نظر دارند ما را از متفقین خود جدا سازند و نه تنها اصرار داشتند ما از عقد قرارداد با آمریکایی‌ها منصرف شویم، بلکه پیش‌نویس قراردادی که برای عدم تجاوز پیشنهاد

می کردند حاوی موادی بود که مناسبات ما را با دوستان خود بسیار ضعیف می کرد. برای ما واضح شد هرچند از نیروی نظامی خود و آمادگی آن و از کمک‌های متحدان خود راضی نبودیم بهتر آن است که پیوند خود با دوستانمان را قطع نکنیم و تسلیم امری نشویم که به استقلال و حاکمیت ما لطمه وارد می آورد. مذاکرات عقد قرارداد روس‌ها با ما به علل فوق به نتیجه نرسید و نمایندگان آن‌ها بدون اطلاع از ایران خارج شدند.^۱

البته اظهارات شاه در مورد تأخیر دوهفته‌ای هیئت [شوروی] خلاف واقع است.

اما تفسیر دولت شوروی از این موضوع چنین بود: «در ۲۹ ژانویه ۱۹۵۹ (۹ بهمن ۱۳۳۷) بنا به دعوت دولت ایران هیئت رسمی شوروی در تهران حضور یافت. این هیئت با شاه و دولت ایران در باره عقد پیمان دوستی و عدم تجاوز مذاکراتی انجام داده بود که البته برنامه دولت ایران بود. اما در طول مذاکرات، زمانی که هیئت شوروی اعلام کرد که دولت شوروی برنامه پیشنهادی دولت ایران را کاملاً می‌پذیرد، آن‌ها از پیش‌نویس پیمان مذکور منصرف شدند و شروط جدیدی مطرح کردند و به انحای مختلف در مذاکرات تعلل ورزیدند.»^۲

به هر حال، هیئت شوروی بدون دستیابی به توافقی ایران را ترک کرد. پس از آن روابط ایران و شوروی تا مدتی طولانی بسیار تیره بود. اما بر خلاف مذاکرات ناموفق ایران و شوروی، روند عقد پیمان نظامی دوجانبه میان ایران و آمریکا به سرعت پیش می‌رفت.

انقلاب عراق، شاه ایران را بسیار نگران کرد. اظهارات شاه در این باره قابل تأمل است. «دیروز لبنان بود، امروز عراق، اما فردا شاید نوبت ایران

فرا رسند. این‌ها ایران را وادار می‌کنند که به این تحولات فکر کند.»^۱

ایران علاقه زیادی به عقد پیمان نظامی دوجانبه با ایالات متحد داشت تا از این راه نه تنها امنیت کشور، که سلسله خود را نیز حفظ کند. ایران در آن وضعیت به ایالات متحد اختیار کامل می‌داد که با کوچک‌ترین بهانه به خاک ایران نیرو بفرستد. طبیعتاً این با منافع منطقه‌ای اتحاد شوروی در تقابل قرار می‌گرفت. دولت آمریکا مدتی طولانی با آن شرایط موافقت نمی‌کرد، زیرا مایل بود فقط در صورت تهدید کمونیسم به ایران نیرو بفرستد.

ایران معتقد بود پیش از همه خودشان نیاز به پیمان نظامی دوجانبه دارند، زیرا موقعیت آن‌ها این گونه مستحکم‌تر خواهد بود. ترکیه نیز در حمایت ناتو، و پاکستان در حمایت سنتو قرار داشت که امنیت آن‌ها را تأمین می‌کرد.

موافقتنامه دوجانبه خواستار اجرای اقدامات مشترک استراتژیک میان ایران، ترکیه، پاکستان و آمریکا بود. به نوشته مطبوعات شوروی، آمریکا مطابق برنامه‌های نظامی خود قلمرو کشورهای مذکور را برای صحنه عملیات نظامی آماده می‌کرد.^۲

روابط میان کشورهای شرقی عضو پیمان بغداد و آمریکا با عقد پیمان نظامی دوجانبه بیش از پیش استوارتر شد و عضو دیگر پیمان، یعنی انگلیس، را کنار نهاد.

این نیز جالب است که در طول مذاکرات موافقتنامه نظامی آمریکا و ایران طرف آمریکایی اعلام کرد که ارتش ایران باید فقط به امور داخلی کشور بپردازد و دفاع از مناطق نفت‌خیز خوزستان و خلیج فارس را به آمریکا واگذارد، زیرا توان انجام چنین کاری را ندارد.

1. "Международная жизнь", 1961, N 1, с. 99.
2. Известия, 26.03.1959.

۱. مأموریت برای وطن، محمدرضا پهلوی، ص ۱۵۷.

2. Известия, 13.02.1959.

شکست مذاکرات ایران و شوروی روابط دو کشور را سخت تیره کرد. دولت شوروی کوشید از عقد پیمان نظامی ایران و آمریکا جلوگیری کند، اما نتوانست. پیمان نظامی ایران و آمریکا در ۵ مارس ۱۹۵۹ (۱۴ اسفند ۱۳۳۷) در آنکارا به امضا رسید. محمدرضا شاه پهلوی آرزو داشت ایران یک ابرقدرت نظامی شود. او پیمان مذکور را برای تحقق این هدف منعقد کرد و از این طریق میزان تخصیص سلاح و مهمات را افزایش داد و نیروهای مسلح کشور را مدرنیزه کرد. آمریکا با این پیمان اجازه یافت که در صورت «هرگونه تجاوز» به خاک ایران به آنجا نیرو بفرستد. میان آمریکا و ترکیه، و آمریکا و پاکستان نیز پیمان نظامی دوجانبه بسته شد و بر اثر آن نفوذ بریتانیای کبیر در منطقه بسیار سست شد.

امضاکنندگان این پیمان عبارت بودند از: ف. زورلو؛ وزیر امور خارجه ترکیه، حسن ارفع؛ سفیر ایران در آنکارا، حسن؛ سفیر پاکستان در آنکارا و فلتچر اورن سفیر آمریکا در ترکیه. برنارد بارروس، سفیر انگلیس، نیز در هنگام امضای پیمان حضور داشت. پیمان ۵ مارس ۱۹۵۹ که شامل یک مقدمه و شش ماده بود رسماً «موافقتنامه همکاری» نامیده شد.

مهم‌ترین مواد این پیمان عبارتند از:

● دولت شاهنشاهی ایران مصمم است در مقابل تجاوز مبارزه کند. در صورت تجاوز به کشور ایران دولت کشورهای متحد آمریکا طبق قانون اساسی آمریکا اقدامات مقتضی را که شامل استفاده از نیروی نظامی خواهد بود به طوری که مورد توافق طرفین باشد و به شرح مندرج در قطعنامه مشترک برای ایجاد صلح و ثبات در خاورمیانه به

منظور مساعدت با دولت شاهنشاهی ایران برحسب درخواست آن دولت به عمل خواهد آورد.

● دولت کشورهای متحد آمریکا طبق قانون امنیت مشترک مصوب سال ۱۹۵۴ و اصلاحات آن و قوانین مربوطه کشورهای متحد آمریکا و طبق قراردادهای مربوطه که بین دولت ایران و دولت کشورهای متحد آمریکا تا کنون بسته شده یا بعد از این بسته خواهد شد بار دیگر تأیید می‌کند که به مساعدت‌های نظامی و اقتصادی به نحوی که دولت ایران و دولت کشورهای متحد آمریکا توافق کنند برای کمک به دولت ایران در حفظ استقلال ملی و تمامیت خود و پیشرفت مؤثر اقتصاد آن کشور ادامه خواهد داد.

● دولت شاهنشاهی ایران تعهد می‌کند این‌گونه مساعدت‌های نظامی و اقتصادی را که دولت کشورهای متحد آمریکا به عمل می‌آورد به نحوی که با منظورها و مقاصد دول امضاکننده اعلامیه لندن مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۸ مقرر داشته‌اند موافق باشد و به منظور ایجاد وسیله مؤثر برای توسعه اقتصاد کشور ایران و حفظ استقلال و تمامیت آن کشور مورد استفاده قرار دهد!

به نظر ما ورود ایران به پیمان سنتو و عقد پیمان نظامی دوجانبه میان ایران و آمریکا از مهم‌ترین تحولات تاریخچه روابط ایران و آمریکا در آن برهه زمانی بود.

در ۱۳ مارس ۱۹۵۹ (۲۲ اسفند ۱۳۳۷) آیزنهاور رئیس‌جمهور ایالات

۱. برای مطالعه متن قرارداد میان ایران و آمریکا در روز ۵ مارس ۱۹۵۹ در آنکارا رجوع شود به: یونا آکساندر، همان، ص ۴۶۴-۴۶۶. همچنین:

Соглашение между Турцией и США, подписанное в Анкаре 5 марта 1959 г. Прокофьев В., Агрессивный блок СЕНТО, с. 101.

1. Saikal Amin, *The Rise and Fall of The Shah*, New Jersey, 1980, p. 57, Bill James A., *The Eagle and the Lion, The Tragedy of American-Iranian Relations*, London, 1988, p. 119.

متحد در پیامی با تقدیر از نقش ایران گفت: «آمریکا بلوک بغداد را حلقه متصل ناتو و سنتو می‌داند، اما ایران به واسطه موقعیت جغرافیایی خود در نظر آمریکا بخشی از این زنجیره است که بدون آن برنامه‌های نظامی‌شان تحقق نمی‌یافت!»

مقامات ایران پس از عقد پیمان با آمریکا دیگر تمایلی به مذاکره با اتحاد شوروی نداشتند. مذاکرات با شوروی پیرامون «دوستی و عدم تجاوز» ناتمام ماند.

آمریکا در اواخر دهه ۱۹۵۰ چند پیمان دوجانبه جدید با ایران منعقد کرد. در باره فعالیت مستشاران و کارشناسان نظامی و سیاسی آمریکایی در ارتش، پلیس و ژاندارمری ایران موافقتنامه‌های جدیدی منعقد و موافقتنامه‌های قبلی تمدید شد.

عملکرد پیمان بغداد با عقد پیمان‌های نظامی دوجانبه به طور محسوسی تشدید شد. آمریکا رهبری و هدایت پیمان را به دست گرفت و انگلیس اهمیتی درجه دوم یافت.

ایالات متحد مانند گذشته به ایران و دیگر کشورهای عضو سنتو کمک‌های مالی و نظامی اختصاص می‌داد. در مه ۱۹۵۹ بانک جهانی ترمیم و توسعه وامی به مبلغ هفتاد و دو میلیون دلار به منظور احداث و مرمت جاده‌ها به سازمان برنامه و بودجه ایران اعطا کرد. در اوایل ۱۹۵۹ آمریکا به همان سازمان ۴۷ میلیون و ۵۰۰ هزار دلار وام اختصاص داد که عمدتاً برای احداث ایستگاه‌های ارتباطی، بندر و فرودگاه در نظر گرفته شده بود. این وام در چارچوب طرح امنیت جمعی اختصاص داده شد.^۱

۱. Известия, 26.03.1959.

۲. Мельников Л.И., Политическая экспансия американского империализма в Иране, Политика США на Ближнем и Среднем Востоке, с. 212.

در ۱۹۵۹ کمک‌های اقتصادی آمریکا به ایران به ۴۶ میلیون و ۹۰۰ هزار دلار و کمک‌های نظامی به ۹۹ میلیون و ۳۰۰ هزار دلار رسید. این کمک‌ها در ۱۹۶۰ به ترتیب به ۴۲ میلیون و ۷۰۰ هزار دلار و ۴۵ میلیون و ۸۰۰ هزار دلار رسید.^۱ در اکتبر ۱۹۵۹ موافقتنامه‌ای جهت تخصیص وام جدید بیست و پنج میلیون دلاری به ایران برای ساخت جاده امضا شد.

هفتمین اجلاس پیمان که نخستین اجلاس پس از تشکیل سنتو بود در ۷-۹ اکتبر ۱۹۵۹ در واشنگتن برگزار شد. این اجلاس با هدف انعقاد پیمان نظامی دوجانبه برگزار شد. برنامه مشترکی برای احداث راه‌های شوسه میان ترکیه و ایران به تصویب رسید.

در منابع شوروی اغلب به انتقادهایی از ایران در رابطه با پیمان بغداد، عضویت در سنتو و عقد پیمان نظامی دوجانبه برمی‌خوریم. اما باید گفت که با وجود همه پیامدهای منفی عضویت در آن پیمان، ایران در مدتی کوتاه توانست توان نظامی‌اش را تقویت کند، احساس امنیت بیشتری داشته باشد و با کمک آمریکا فعالیت‌های آبادانی گسترده‌ای در عرصه راهسازی، ساخت فرودگاه و مخابرات آغاز کند. درست است که ایران می‌توانست با اتکا به نیروی خود نیز به همه این‌ها دست یابد، اما معلوم نبود برای این کار به چه مدت و صرف چه مبلغی نیاز پیدا می‌کرد.

ارقام زیر بهترین اثبات [تقویت توان نظامی ایران] است. در سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۶۰ (۱۳۳۲-۱۳۳۹) شمار سربازان ارتش ایران از ۱۲۰ هزار به ۱۹۰ هزار افزایش یافت، نیروی هوایی دو برابر شد و به هشت هزار رسید. شمار سربازان نیروی دریایی نیز به چهار هزار رسید.^۲ تعداد

۱. Прокофьев В., Агрессивный блок СЕНТО, с. 80.

۲. Hurewitz J.C., Middle East Politics: The Military Dimension, New York, 1969, p. 284.

لشکرها از دوازده به بیست و چهار افزایش یافت که بخش محسوسی از آن یگان تانک‌های زرهی بود. به نوشته ب. شکولنیکف شمار نیروهای زمینی به ۳۰۰ هزار می‌رسید. به گمان ما این رقم اندکی مبالغه‌آمیز است، زیرا برگرفته از مطبوعات وقت ایران است.

آمریکا برای اجرای این برنامه در سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۶۰ مبلغ ۵۶۷ میلیون دلار کمک اقتصادی و ۴۵۰ میلیون دلار کمک نظامی به ایران اختصاص داد.^۱

در نیمه‌های نوامبر ۱۹۵۹ (آبان ۱۳۳۸) مذاکراتی میان محمدرضا شاه پهلوی، ایوب‌خان رئیس‌جمهور پاکستان و عدنان مندرس نخست‌وزیر ترکیه در تهران انجام شد. مقامات کشورهای عضو پیمان ستو در ماه دسامبر با آیزنهاور، رئیس‌جمهور آمریکا ملاقات کردند. در اوایل ۱۹۶۰ سمیناری از سوی کشورهای عضو ستو با شرکت رهبران سه کشور عضو آن پیمان در لاهور برگزار شد. هدف اصلی سمینار افزایش امکانات نظامی ناتو و جذب اعضای جدید، به خصوص اردن، به ستو بود.

به علاوه به ایجاد یک فرماندهی واحد برای هدایت نیروهای مسلح اعضای ستو توجه خاصی معطوف شد. این فرماندهی، نیروهای نظامی ایران، ترکیه و پاکستان را تحت نظارت آمریکا یکپارچه می‌کرد.

در سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۶۰ روابط ایران و پاکستان در مناطق مرزی بیش از پیش استوارتر شد. در فوریه ۱۹۵۹ موافقتنامه‌ای در باره اتصال راه‌آهن ایران و پاکستان در ناحیه زاهدان امضا شد.

در ۲۴ فوریه ۱۹۶۰ (۴ اسفند ۱۳۳۸) کشورهای عضو ستو پنجمین

سال تأسیس سازمان خود را جشن گرفتند. به نوشته مطبوعات غربی، مسائل زیر در آن اثنا به بررسی گذاشته شد:

۱. تأسیس بلوک کشورهای اسلامی.

۲. تشکیل نظام واحد سیاسی، نظامی و اقتصادی کشورهای عضو پیمان.

۳. بررسی مسائل اختلاف‌برانگیز کشورهای عضو ستو و کشورهای همسایه آنها.^۲

برای اجرای بند اول، مذاکراتی مقدماتی با کشورهای افغانستان، امارات متحد عربی، لبنان، عربستان سعودی و دیگر کشورها انجام شد. اما این مذاکرات نتایج مثبتی نداشت.

هنگام بررسی بند دوم میان کشورهای عضو ستو اختلافاتی بروز کرد، به خصوص در باره تشکیل فرماندهی نظامی واحد. ترکیه مخالف آن بود که شاه ایران در مقام رهبر فرماندهی قرار گیرد.

در ۱۴ مه ۱۹۶۰ مانور نظامی کشورهای ستو با شرکت نیروهای مسلح ایران، ترکیه، پاکستان، انگلیس و آمریکا آغاز شد. این مانورها عمدتاً در نواحی شمالی برگزار می‌شد. در ۱۴ مه ۱۹۶۰ دولت شوروی به این موضوع اعتراض کرد و به دولت ایران خاطر نشان کرد که مطابق ماده ۵ پیمان ایران و شوروی سال ۱۹۲۱ ایران متعهد شده است که به ارتش‌های کشورهای بیگانه اجازه ورود به قلمرو خود را ندهد.

آمریکا با تحکیم روابط خود با کشورهای خاورمیانه روزبه‌روز بر شمار مستشاران خود در آن کشورها می‌افزود. در آغاز ۱۹۶۰ در ترکیه ۴۰۰۰ و در پاکستان ۲۰۰۰ مستشار نظامی آمریکایی وجود داشت. مستشاران نظامی آمریکایی در ایران، هم در ارتش و ژاندارمری و هم در هیئت‌های

1. Школьников Б.А., Иран в конце 50-х начале 60-х годов в XX в., с. 60.

2. Bill James A., The Eagle and the Lion. The Tragedy of American-Iranian Relations, p. 114.

تخصیص کمک‌های نظامی حضور داشتند. افسران آمریکایی در ستاد کل ارتش و حتی در یکایک واحدهای نظامی فعالیت داشتند. آن‌ها نه تنها به فرماندهان نیروهای مسلح ایران مشاوره می‌دادند، بلکه مستقیماً در اقدامات نظامی-استراتژیکی در خاک ایران شرکت می‌کردند. در ارتش ایران ۴۵۰۰ آمریکایی حضور داشتند. حتا ر. لیپمان، نظریه‌پرداز معروف آمریکایی، آشکارا گفت: «ایران بیش از حد به ما وابسته شده و بیش از حد متقاعد گشته است سرنوشتش در واشنگتن رقم می‌خورد. در بسیاری از نقاط ایران شمار آمریکایی‌ها بیش از حد معمول است.»^۱

سفر شوروی در سپتامبر ۱۹۶۰ پس از ۹ ماه غیبت به تهران بازگشت. در سیاست شریف امامی، نخست‌وزیر، گرایشی به بهبود روابط با اتحاد شوروی دیده می‌شد. از کانال‌های دیپلماسی توافقاتی به دست آمد که هیئت دولت ایران به ریاست شریف امامی به اتحاد شوروی سفر کند. اما این سفر تحقق نیافت.

دیدگاه آمریکا در مورد اهمیت استراتژیک خاک ایران در هنگام جنگ با شوروی در سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۲ (۱۳۴۱-۱۳۴۰) دگرگون شد. محافل نظامی آمریکا در حال تدوین برنامه جنگ موشکی با اتحاد شوروی بدون استفاده از پایگاه‌های نظامی کشورهای عضو سنتو بودند. پیش‌بینی آن‌ها این بود که از موشک‌های نوع «پولاریس» که بر ناوها و زیردریایی‌های آمریکایی واقع در دریای مدیترانه و اقیانوس هند نصب می‌شد، استفاده کنند. تنها داشتن ۴-۵ زیردریایی و بر هر یک شانزده موشک پولاریس کافی بود که هشتاد شهر و مرکز صنعتی اتحاد شوروی در خطر دائمی حمله اتمی قرار گیرند. به دنبال تغییر استراتژی آمریکا میزان کمک‌های

نظامی آمریکا به ایران به طور محسوسی کاهش یافت. در اثنای دهمین اجلاس سنتو در ۱۹۶۲ اختلافاتی جدی میان ترکیه، ایران و پاکستان از یک طرف و آمریکا و انگلیس از طرف دیگر بروز کرد. واشنگتن و لندن با افزایش میزان کمک‌های نظامی به کشورهای شرقی و سنتو موافق نبودند. این قابل درک بود، زیرا چنان‌که گفته شد خاک کشورهای آن منطقه شاید به استثنای ترکیه، دیگر در هنگام جنگ احتمالی با اتحاد شوروی مورد استفاده قرار نمی‌گرفت.

در دیدار رئیس‌جمهور پاکستان و شاه ایران در ۱۹۶۲ چگونگی موجودیت آتی پیمان بررسی شد. شاه و رئیس‌جمهور [پاکستان] از وضع حاکم بر سنتو ابراز نارضایتی کردند. کشورهای عضو سنتو در اصل از ناکافی بودن میزان کمک‌های مالی و نظامی ناخشنود بودند. ایران نیز از این‌که انگلیس و آمریکا به خواست‌های وی در مورد منطقه خلیج فارس، به خصوص جزایر بحرین، مساعدت نشان نمی‌دهند، ناراضی بود. ایران با عضویت در پیمان بغداد، سپس سنتو، امیدوار بود که اختلافات چندین و چند ساله را حل و فصل کند.

غیر از آن، ایران برای انجام وظایف نظامی، یعنی ساخت تأسیسات نظامی و سرپرستی مستشاران آمریکایی که به اقتصاد کشور ضرر بسیار رساندند بس ناتوان بود. دولت ایران غرق در بدهی بود و به طور پیاپی تقاضای استقراض و وام‌های تازه‌ای از آمریکا، بانک جهانی ترمیم و توسعه و دیگر سازمان‌های بین‌المللی می‌کرد. دولت در طول سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۶۰ امکانات محسوسی به هدر داده و چیزی نمانده بود اقتصاد ملی را به خطر اندازد. کسری بودجه دولت در سال ۱۹۵۷-۱۹۵۸ به ۵۰۰-۶۰۰ میلیون ریال رسید. ایالات متحد نیز برای جبران کسری بودجه ایران چیزی تخصیص نمی‌داد. بدهی داخلی ایران در ۱۹۶۰ مبلغ ۶۰۰

میلیون دلار بود. با این حال سیل کالاهای خارجی و در وهله نخست آمریکایی، همچنان به ایران سرازیر بود. برای تصور بهتر موضوع باید گفت که در سال ۱۹۵۹ واردات ایران ۴۹۰ میلیون دلار، اما صادرات پنجاه میلیون دلار بود^۱. البته این اطلاعات از منابع شوروی گرفته شده است که باید آن را با احتیاط پذیرفت.

ایران با عضویت در پیمان سنتو موظف بود در وهله نخست به رشد نیروهای مسلح توجه نشان دهد؛ از این رو ۵۰ درصد بودجه کشور صرف تأمین نیازهای وزارت کشور، پلیس و نیروهای امنیتی می‌شد. گویا مسائل اجتماعی و اقتصادی کشور در درجه دوم اهمیت قرار گرفته بود. چاپ اسکناس در کشور افزایش یافت. اگر [حجم اسکناس] در گردش در سالهای ۱۹۵۵-۱۹۵۶ دوازده میلیارد ریال بود، این میزان در سال ۱۹۶۰ به بیش از شانزده میلیارد ریال رسید^۲.

در ۱۹۵۹ اقتصاد ایران در پی بروز خشکسالی به آستانه ورشکستگی رسید. تورم افزایش یافت و ایران دوباره از واشنگتن و صندوق بین‌المللی پول درخواست کمک کرد. صندوق بین‌المللی پول سی و پنج میلیون دلار و ایالات متحد هشت میلیون دلار برای اعمال نفوذ در امور مالیه ایران اختصاص دادند. هر دوی آنان اصرار داشتند که باید مخارج دولت را بی‌درنگ کاهش داد و برنامه اصلاحات را به اجرا درآورد^۳.

شاه ایران برای بهبود نسبی اوضاع اقتصادی، برنامه اصلاحاتی را که در تاریخ به «انقلاب سفید» معروف است در ژانویه ۱۹۶۳ به اجرا درآورد. این برنامه شامل ۶ ماده به شرح زیر بود: اصلاحات ارضی، ملی

کردن جنگل‌ها [و مراتع]، فروش کارخانجات دولتی برای تأمین مالی اصلاحات ارضی، اصلاح قانون انتخابات، ایجاد «سپاه دانش» شامل پنجاه هزار نفر، سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها به میزان ۲۰ درصد. شاه در باره این اصلاحات در ۲۷ مه ۱۹۶۶ (۶ خرداد ۱۳۴۵) در دانشگاه بخارست نیز سخنرانی کرد^۱.

ارتش ایران برخلاف اقتصاد کشور روزبه‌روز رشد می‌کرد. با پیوستن ایران به پیمان بغداد، سپس سنتو، ارتش ایران پیشرفت چشمگیری کرد. تجهیزات فنی مدرنی به دست آورد و کیفیت رزمی سربازان و افسران ارتقا یافت.

دستگاه حکومتی جان اف. کندی مکرراً به دولت ایران توصیه می‌کرد به رشد اقتصادی کشور توجه بیش‌تری نشان دهد. چهره‌های سیاسی معروف کاخ سفید و وزارت امور خارجه در دوران کندی بر این عقیده بودند که شاه با بذل توجه خاص به افزایش نیروهای مسلح به جای توجه به ثبات سیاسی مرتکب اشتباه بزرگی می‌شود. واشنگتن در آن زمان معتقد بود چنانچه دکتر علی امینی به نخست‌وزیری ایران منصوب شود برنامه اصلاحات سیاسی و اقتصادی را تا آخر پیش خواهد برد^۲. طبیعتاً پس از این اعلامیه بود که علی امینی در ۶ مه ۱۹۶۱ (۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰) به نخست‌وزیری منصوب شد.

شاه ایران در مارس ۱۹۶۱ به دستگاه حکومتی جدید کندی فهماند که ایران به اندازه سابق نیازمند کمک‌های آمریکاست و بار دیگر اهمیت استراتژیک کشور را یادآور شد. شاه گفت: «ایران باید در مبارزه غرب

1. Twelve Speeches by His Imperial Majesty Mohammad-Reza Pahlavi Aryamehr, Shahanshah of Iran on Ideological Basis of Iran's National and International Policy, Tehran, 1971. Extract from the Speech at the University of Bucharest on receiving a Honorary "Doctor of Political Law" Degree (Bucharest, May 27, 1966) p. 34-35.
2. Sick Gary, *All Fall Down America's Tragic Encounter with Iran*, New York, 1985, p. 9.

1. Дорошенко Е.А., *Борьба народов Азии за мир (1945-1961)*, Москва, 1962, с. 36-37.
2. Прокофьев В., *Агрессивный блок СЕНТО*, с. 80.
3. Kenneth M. Pollack, *The Persian Puzzle*, p. 80.

علیه نفوذ کمونیسم نقش اصلی داشته باشد. در طول تاریخ بشر همهٔ تاخت و تازها به این منطقه از آسیا از مسیر ایران انجام شده است... اگر روزی روس‌ها کنترل ایران را به دست گیرند، کلید سلطه بر کل خاورمیانه را به دست خواهند آورد.^۱

کندی نمایندهٔ ویژهٔ خود اورل هریمن را به تهران فرستاد و او در ۱۳-۱۴ مارس ۱۹۶۱ (۲۲-۲۳ اسفند ۱۳۳۹) با شاه دیدار کرد و او را از «خط مشی جدید» دولت آمریکا نسبت به ایران و خاورمیانه مطلع ساخت. هریمن اظهار داشت برنامهٔ آمریکا در بارهٔ تخصیص کمک به کشورهای خارجی در حال تجدید نظر است. او به دولت ایران توصیه کرد که اقتصاد ریاضتی پیش گیرند و به مردم آزادی‌های بیش‌تری بدهند. هریمن گفت که به نظر دولت آمریکا نمی‌توان تنها با تحکیم امنیت و افزایش شمار نیروهای مسلح با کمونیسم مبارزه کرد، بلکه باید اعتماد مردم را نیز جلب کرد. از قضا، باید گفت که در دورهٔ نخست‌وزیری امینی شمار سربازان ارتش ایران به ۲۰۰ هزار نفر رسیده بود.^۲

زامداران ایران در سال ۱۹۶۱ جداً در این فکر بودند که نه‌تنها از آمریکا، بلکه از دیگر کشورها، به خصوص اتحاد شوروی، نیز کمک دریافت کنند. اما برای این کار باید جهت عمومی سیاست خارجی را تغییر می‌دادند.

با خلاصه کردن مطالب یادشده به این نتیجهٔ قطعی می‌رسیم که ایران با عضویت در پیمان بغداد، سنتو و سپس با عقد پیمان نظامی دوجانبه با آمریکا خود را در برابر حملهٔ احتمالی و حتا نمایشی اتحاد شوروی در امنیت بیش‌تری می‌دید. بی‌گمان پیمان نظامی دوجانبه به سازماندهی و

۱. Орлов Е.А., Внешняя политика Ирана после второй мировой войны, с. 142.
 2. Zonis Marvin, *The Political Elite of Iran*, Princeton, 1976, p. 105.

ارتقای کیفی ارتش ایران کمک بسیار کرد. ارتش ایران به یاری آمریکا به تجهیزات مدرنی دست یافت، نهادهای استراتژیک بسیاری تأسیس شد که تأسیس آن‌ها در آن زمان بدون کمک خارجی از توان ایران خارج بود. به موازات آن، ایران با عضویت در پیمان بغداد و پیشبرد سیاست مؤثر در منطقه روابطش را با همسایگان بلافصل خود، ترکیه و پاکستان، ساماندهی کرد و حتا بهبود داد. آن‌ها در مورد مسائلی چند به توافق دست یافتند.

اما ایالات متحد در همهٔ این چیزها بی‌گمان منافع خود را داشت. ایران در ۱۹۶۴ با آمریکا «یادداشت تفاهم» امضا کرد که بر اساس آن به تدریج فقط سلاح‌های آمریکایی خریداری کند. این به مفهوم وابستگی کامل ارتش ایران به ایالات متحد بود. ورود دوبارهٔ مستشاران نظامی به ایران، که شمار چشمگیری از آنان از مأموران سازمان امنیت ایالات متحد بودند، برای استفاده از سلاح‌های جدید ضرورت داشت. علاوه بر آن، پس از چند سال این سلاح‌ها فرسوده می‌شدند و نیاز به نوسازی آن‌ها یا تعویض با سلاح‌های جدید احساس می‌شد. قطعات یدکی نیز از آمریکا وارد می‌شد. در پی افزایش قیمت نفت در بازار جهانی، در نیمه‌های دههٔ ۱۹۷۰ درآمد ملی ایران به لطف دلارهای نفتی افزایش یافت و خرید اسلحه از ایالات متحد به ابعاد عظیم رسید. برای مثال، رژیم شاه در ۱۹۷۰-۱۹۷۸ (۱۳۵۷-۱۳۴۹) از دولت آمریکا بیش از ۲۰ میلیارد دلار و در ۱۹۵۰-۱۹۷۵ (۱۳۵۴-۱۳۲۹) از شرکت‌های خصوصی آمریکایی ۲۰۱ میلیون دلار اسلحه خرید!

اما اقتصاد کشور برخلاف نیروهای مسلح رشد چندانی نداشت،

1. Кокошина В.А., "Некоторые проблемы американо-иранских отношений в 60-70 гг.", *Развивающиеся страны. Политика и идеология*, с. 139-140.

اگرچه ایران به طور پیاپی از ایالات متحد درخواست کمک می‌کرد. تنها پس از انقلاب سفید اقتصاد ایران اندکی کمر راست کرد، اما آن نیز نتایج مورد انتظار را نداد.

روشن است که ایالات متحد با سیاست خود تأثیر مؤثری بر شکل‌گیری خط‌مشی سیاسی خارجی ایران برجای گذاشت. روابط ایران در اصل با کشورهای گسترش یافت که در حمایت آمریکا قرار داشتند یا متحد آن به شمار می‌آمدند. روابط ایران بی‌گمان در وهله نخست با دیگر کشورهای متحد آمریکا مانند ترکیه، پاکستان، اسرائیل و تا پیش از تشکیل پیمان بغداد با افغانستان، سپس عربستان سعودی، سوای اختلافات موجود میانشان، بهبود می‌یافت. آمریکا در عین تحکیم موقعیت خود در سیاست داخلی ایران، به سیاست خارجی آن نیز بی‌توجه نبود. بزرگ‌ترین دستاورد واشنگتن در این زمینه نزدیکی ایران به اسرائیل و استفاده از این نزدیکی ضد جنبش‌های ملی کشورهای عربی بود. برای مثال، روابط ایران در دهه ۱۹۷۰ به خصوص با مصر، عربستان سعودی، اردن و اسرائیل گسترده‌تر شد!

ایران با کشورهای ضد آمریکایی عمدتاً سیاست محتاطانه‌تری پیش می‌برد. اما با سقوط سلسله پهلوی در ایران همه این‌ها به یکباره دگرگون شد.

می‌دانیم که امروزه میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحد آمریکا روابط دیپلماتیک وجود ندارد. این روابط در ۱۹۸۰ قطع شد. اما

این دو کشور در آغاز سده بیست‌ویکم در جنگ با حکومت طالبان در افغانستان و صدام حسین در عراق و دوران «بازسازی صلح آمیز» در برخی مسائل با هم همکاری کردند و این حاکی از آن است که راه‌های برقراری روابط کاملاً بسته نیست.

حتا پیش از این، باراک اوباما رئیس‌جمهور جدید آمریکا در تبلیغات انتخاباتی خود بارها گفته بود که گره ایران و آمریکا باید از طریق مذاکرات باز شود. مذاکرات چیزی است که طرفین را وادار خواهد کرد تا با مسائل گذشته برخورد تازه‌ای داشته باشند و در جهت صلح منطقه راه‌حل‌های جدیدی بیابند.

1. Кокошина В.А., "Некоторые проблемы американо-иранских отношений в 60-70 гг.", с. 140-141.

همچنین: ایران در نظام منطقه‌ای خاور نزدیک (۱۹۷۹-۱۹۹۲)، نیکلای هوهانسیان، ایران نامه، ایروان، ۱۹۹۳، ش ۲، ص ۳.

سخن پایانی

بدین سان با پایان بردن پژوهش روابط ایران و آمریکا در ۱۹۴۲-۱۹۶۰ (۱۳۳۹-۱۳۲۱) به این نتیجه می‌رسیم که آمریکا در خاورمیانه متحد ایران بود و به پیشرفت آن کشور و تقویت ارتش کمک می‌کرد. طبیعتاً این کمک‌ها بدون چشمداشت نبود و آمریکا گام به گام به اهداف خود می‌رسید. آمریکا که تا جنگ جهانی دوم در ایران چندان نفوذی نداشت، پس از جنگ جهانی دوم بیش‌تر اهرم‌های اثرگذار را که تا آن زمان در دست بریتانیای کبیر بود به تدریج به دست گرفت.

به نظر ما عواملی چند در این کار تأثیر گذاشتند.

۱. اوضاع وخیم اقتصاد ایران.
۲. به ستوه آمدن ایران از رقابت سنتی انگلیس و روس (شوروی) و بهره‌برداری آن‌ها از منابع کشور.
۳. جستجوی نیروی سومی از سوی ایران برای مهار کشورهای مذکور در آستانه جنگ جهانی دوم. ایران نخست به آلمان پناه برد، سپس به ایالات متحد.

۴. برنامه تخصیص کمک‌های آمریکا و همچنین هیئت‌های مالی و نظامی تأثیر زیادی بر عملکرد آمریکا داشت. آن‌ها به هر نحو می‌کوشیدند طرز تفکر آمریکایی را در کشور گسترش و تعمیق و مقامات کشور را تحت تأثیر آمریکا قرار دهند.

۵. علاوه بر آن، این موضوع که ایالات متحد تا آن زمان سابقه منفی در منطقه نداشت نیز کمک بسیاری به کار کرد.

۶. ایران که سده‌های طولانی از کشورهای قدرتمند منطقه بود نمی‌توانست وضعیت موجود خود در منطقه را بپذیرد، از این رو به تقلید از ترکیه به سوی آمریکا جهت‌گیری کرد.

۷. ایالات متحد نیز به منظور تحکیم موقعیت خود آماده بود به هر وسیله‌ای متوسل شود که بارزترین آن‌ها کودتا بود.

۸. در اولویت قرار دادن آمریکا از سوی دولت ایران نیز به افزایش نفوذ آمریکا در ایران کمک کرد.

۹. با وجود همه این‌ها، ایالات متحد برای گسترش حوزه نفوذ خود دست به هر وسیله‌ای چون ترغیب، ارضاء، تهدید و غیره می‌زد.

برای برقراری سلطه طولانی‌مدت آمریکا در ایران با تلاش ایالات متحد مدارس و مؤسسات آموزشی دیگری به سبک آمریکایی در کشور تأسیس شد. دانشجویانی که تعلیم و تربیت آمریکایی یافته بودند با آمریکا پیوند نزدیک‌تری داشتند و با گذشت چند سال بسیاری از دانشجویان سابق در دولت ایران به مقامات عالی دست می‌یافتند و طبیعتاً به اجرای برنامه‌های آمریکایی مساعدت نشان می‌دادند.

روابط ایران و آمریکا، به خصوص پس از جنگ جهانی دوم هنگام بروز بحران آذربایجان، مستحکم‌تر شد. آمریکا در بحران آذربایجان به ایران کمک چشمگیری نشان داد و با این کار نظر مساعد مردم و دولت

ایران را جلب کرد. ایالات متحد از این موضوع نیز در پیشبرد سیاست‌های بعدی خود استفاده کرد.

سیاست آمریکا در دوران پس از جنگ بیش‌تر در برنامه کمک‌های مالی به چشم می‌خورد. اما غیر از کمک‌های مالی و اقتصادی، آمریکا تلاش کرد تا افراد آمریکاگرا در مقام‌های حساس دولت ایران جای گیرند تا طبیعتاً منافع آمریکا در ایران را تأمین کنند.

روابط ایران و آمریکا به سطح بالاتری ارتقا یافت، به خصوص در زمان اختلافات نفتی ایران و بریتانیا که آمریکا در نقش به اصطلاح «میانجی» ظاهر شد و به لطف اقتصاد و سیاست خود توانست ۴۰ درصد «طلای سیاه» ایران را به دست آورد. حضور دائمی «کارشناسان» آمریکایی در ایران، آمریکا را قادر می‌ساخت که از همه اتفاقات ایران آگاه شود و در صورت لزوم در امور داخلی کشور دخالت کند و در سیاست و اقتصاد کشور اهرم‌های بیش‌تری به دست آورد. نمونه بارز آن در سال ۱۹۵۳ بود که آمریکا با نگرانی از «نزدیکی احتمالی» ایران به شوروی دست به کودتا زد. پس از آن دولت ایران به توصیه آمریکا حزب کمونیستی توده را در هم کوبید، بسیاری از اعضای آن را دستگیر کرد و این‌گونه از نفوذ شوروی در ایران کاست.

کمک‌های آمریکا به ایران در آن دوره افزایش چشمگیری یافت. حتا چندین بار کمک بلاعوض اختصاص داد، کسری بودجه ایران را جبران کرد و هزینه‌های دولت را تقبل نمود.

روشن است که آمریکا با سیاستی که در پیش گرفته بود بر شکل‌گیری خط‌مشی سیاست خارجی ایران تأثیر مؤثری داشت. ایران که تا آن زمان طرفدار «خط‌مشی بی‌طرفانه» بود تحت تأثیر فشار خارجی و نیز برای حل موفقیت‌آمیز مسائل خود، مانند ترکیه به «جهان آزاد» پیوست. روابط

ایران عمدتاً با کشورهای گسترش می‌یافت که تحت حمایت آمریکا بودند یا متحد آن به شمار می‌آمدند. ایران با کشورهای ضد آمریکایی عمدتاً سیاست محتاطانه‌تری پیش می‌برد.

روابط ایران و آمریکا، به خصوص پس از عضویت ایران در پیمان بغداد عمیق‌تر شد. به تصور ما ایران با عضویت در این سازمان که با تلاش آمریکا ایجاد شده بود انتظار داشت شماری از مسائل را با کمک مستقیم ابرقدرت‌ها حل کند؛ مسائلی چون حفاظت کشور از خطر کمونیسم، بازگرداندن بخشی از قلمرو ازدست‌رفته مانند بحرین و قسمتی از بلوچستان واقع در پاکستان، حل مسئله آب رودخانه هیرمند به سود ایران، تقویت کشور به یاری کمک‌های آمریکا. ایران امیدوار بود که با همپیمانی با آمریکا در همه زمینه‌های سیاست خارجی از کمک و حمایت واشنگتن بهره‌مند شود.

می‌توان اثبات کرد با وجود همه پیامدهای منفی، ایران با عضویت در سازمان‌های ایجادشده آمریکا، سپس با امضای پیمان نظامی دو جانبه امنیت بیش‌تری احساس می‌کرد. عضویت ایران در سازمان‌های مختلف به رشد نیروهای مسلح ایران کمک بسیار کرد. ارتش ایران به کمک آمریکا به تجهیزات مدرن مجهز شد، نهادهای مختلفی که اهمیت استراتژیک داشتند تأسیس کرد، و عملیات گسترده‌ای در زمینه‌های راهسازی، ساخت فرودگاه و مخابرات آغاز کرد. ایران با عضویت در این پیمان روابط خود با ترکیه و پاکستان را بهبود بخشید و برخی مسائل حاد را حل و فصل کرد. درست است که ایران می‌توانست این همه را با نیروی خود به دست آورد، اما معلوم نبود برای آن کار چه مدت و هزینه‌ای لازم می‌بود. با این حال، روشن است که ایالات متحد همه این‌ها را جهت منافع خود انجام می‌داد. در اثبات آن بگوییم که ایران در ۱۹۶۴ با آمریکا «بادداشت

تفاهم» امضا کرد که بر اساس آن به تدریج فقط سلاح‌های آمریکایی خریداری کند. این به معنای وابستگی کامل به ایالات متحد بود. در اوایل دهه ۱۹۶۰ به توصیه آمریکا شاه ایران شروع به بذل توجه ویژه به پیشرفت اقتصادی و کاهش مشکلات اجتماعی نمود.

ایران در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ به یکی از کشورهای قدرتمند منطقه تبدیل شد و با ارتش و اقتصاد و منابع عظیم طبیعی و انسانی خود تلاش کرد نفوذ خود را بر کشورهای خاور نزدیک و میانه گسترش دهد و اراده خود را در خلیج فارس تحمیل کند. چند عامل به این کار یاری دادند: کمک‌های وسیع آمریکا به ایران، امکانات مالی انباشته‌شده ناشی از ملی کردن نفت ایران، ارتش نیرومند مسلح به سلاح‌ها و مهمات مدرن. ارتش ایران در ۱۹۶۵ متشکل از ۲۲۰ هزار سرباز بود.

روابط ایران و آمریکا در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۰م وارد مرحله جدیدی شد، به خصوص که در ۱۶ ژانویه ۱۹۶۸ هارولد ویلسون، نخست‌وزیر انگلیس، در مجلس عوام اظهار داشت که تا پایان ۱۹۷۱ پایگاه‌های نظامی انگلیسی از جنوب شرق آسیا و منطقه خلیج فارس برچیده خواهد شد. طبیعتاً هم ایران و هم عربستان سعودی تلاش کردند که خلأ ایجادشده را پر کنند. عربستان سعودی که خود را «وارث طبیعی» بریتانیای کبیر می‌شمرد، ادعای سلطه بر کشورهای حوزه خلیج فارس را داشت. محمدرضا شاه نیز اعلام می‌کرد که مسئولیت حفظ صلح خاور نزدیک و میانه از این پس بر عهده ایران خواهد بود. عراق نیز چنین ادعاهایی داشت. در باره ایالات متحد نیز باید گفت که او در آن منطقه با تکیه بر ایران

1. Zonis Marvin, *The Political Elite of Iran*, p. 106.

2. Драмбянц Г.Г., *Персидский залив без романтики*, М., 1968, с. 38.

3. Валькова Л.В., *Саудовская Аравия в международных отношениях*, М., 1979, с. 190.

و عربستان سعودی سیاست «تکیه‌گاه مضاعف» را پیش می‌برد، به خصوص به رژیم شاه بسیار امیدوار بود. این گزینه برای آمریکا کاملاً باصرفه بود. جهتگیری ایدئولوژیکی و سیاسی عربستان سعودی و ایران به غرب و نیز ارتباط اقتصادی متقابل این دو کشور با بازار جهانی و اقتصاد آمریکا آن‌ها را به تکیه‌گاه‌های اصلی سیاست خارجی آمریکا در منطقه تبدیل کرد.^۱

دستگاه حکومتی آمریکا نیز، چنان‌که خصلت یک ابرقدرت است، از کمک به پیشرفت ایران در این منطقه منافع خود را داشت. آمریکا برای جلوگیری از گسترش نفوذ اتحاد شوروی در منطقه می‌کوشید ایران را قدرتمند سازد و نیز می‌کوشید جایگاه خود را در صادرات نفت ایران نگاه دارد. افزون بر آن، به تصمیم ایران مبنی بر حفظ امنیت و ثبات خلیج فارس همراه با عربستان سعودی مساعدت نشان می‌داد و روابط اقتصادی و تجاری تنگاتنگ با ایران را نگاه می‌داشت و به ثبات سیاسی و پیشرفت اقتصادی ایران و همکاری‌های منطقه‌ای از ترکیه تا هندوستان کمک می‌کرد.

میان عربستان سعودی و ایران، دو متحد ایالات متحد، رقابت پرتنش وجود داشت و مسائلی چند در روابط آن دو وجود داشت،^۲ اما دو کشور نیز در ظاهر روابط گرمی به نمایش می‌گذاشتند. به زودی دیپلماسی آمریکا با اعمال فشار بر ایران و عربستان سعودی تلاش کرد که به اختلافات دو کشور پایان دهد. بدین‌سان، این دو کشور دیگر چاره‌ای نداشتند، جز بهبود روابط برای همکاری‌های اجتناب‌ناپذیر.

ایران در منطقه احساس اطمینان بیشتری کرد، به خصوص در ۱۹۷۲ که ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور آمریکا، به شاه قول داد که برای خرید هرگونه تجهیزات نظامی ساخت ایالات متحد امکاناتی فراهم کند. این با اهداف محمدرضا شاه منطبق بود، زیرا او می‌خواست ارتش ایران را به یکی از جنگنده‌ترین و قوی‌ترین ارتش‌های منطقه تبدیل کند. شاه ایران در مصاحبه با نیوزویک در این مورد چنین گفت: «ایران تصمیم دارد ۷۰۰ هلیکوپتر، شامل ۲۲۰ هلیکوپتر جنگی، و نیز ۱۸ هلیکوپتر از نوع چینوکوف و سیکورسکی ضد زیردریایی، جمعاً به مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار از آمریکا بخرد.» سپس شاه ادامه می‌دهد برخی از کشورهای منطقه مانند مصر، سوریه و اسرائیل معتقدند که برای تأمین امنیت خود نیاز به ۵۰۰ دستگاه تجهیزات هوایی دارند. شاه می‌گوید: «ایران علاوه بر تجهیزات خریداری‌شده از ایالات متحد، از انگلیس ۸۰۰ تانک چیفتن به ارزش ۴۸۰ میلیون دلار می‌خرد، تعداد ۴۰۰ تانک نوع M-47، که از آمریکا به دست آورده بودیم و نیز ۴۶۰ تانک نوع M-60 را تعمیر و نوسازی می‌کنیم، جمعاً ۱۷۰۰ تانک. ناوگان را نیز دو برابر می‌کنیم. ایران بمب نوع اسمارت که با لیزر هدایت می‌شود نیز از ایالات متحد دریافت کرده است.»^۳ شاه در ۱۹۷۷ حدود شش میلیارد دلار سلاح از آمریکا خرید و دوازده میلیارد دیگر نیز سفارش داد.^۴

غیر از آن، به نوشته روزنامه اطلاعات، آمریکا بر اساس توافقی مخفی با شاه هفت ایستگاه رادار جاسوسی در خاک ایران تأسیس کرده بود.^۵ برای نشان دادن بهتر نظامی شدن ایران جدول هزینه‌های نظامی

1. Newsweek, 16.05.73.

2. Ramazani R.K., Iran's Revolution. The Search for Consensus, Washington, 1990, p. 49.

۳. روزنامه اطلاعات، ۴ خرداد ۱۳۵۲.

1. США и развивающиеся страны в 70-е годы, М. 1981, с. 202.

۲. «ایران عامل مؤثر در خلیج فارس در دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ م»، گوهر اسکندریان، کشورها و مردم خاور نزدیک و میانه، ج ۲۳، ایروان، ۲۰۰۴، ص ۸۷-۸۸ (به ارمنی).

کشورهای خاور نزدیک و میانه را در سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۸۰ می‌آوریم که بر اساس آمار منتشره وزارت امنیت شوروی است:

۱۹۸۰-۱۹۷۷		۱۹۷۳-۱۹۷۶		
درصد کل	میلیارد دلار	درصد کل	میلیارد دلار	کشور
۲۷/۶	۲۸	۴۴	۲۹/۱	ایران
۱۰/۱	۱۰/۳	۹/۲	۶/۱	عراق
۴۰/۵	۴۱/۱	۲۹/۹	۱۹/۸	عربستان سعودی
۷/۲	۷/۳	۷/۴	۴/۹	ترکیه

طبیعتاً اتحاد شوروی به چنین تمرکز نیروی نظامی و مهم‌تر از آن، افزایش کارشناسان نظامی آمریکایی در نزدیکی مرزهای جنوبی خود اعتراض کرد. نیکسون، رئیس‌جمهور آمریکا، در پاسخ به اعتراض‌های پیوسته اتحاد شوروی به حضور آمریکایی‌ها اظهار داشت که آمریکا نمی‌تواند حضور ناوگان مدرن شوروی در اقیانوس هند، دریای مدیترانه و سواحل آفریقا را نادیده گیرد. مطبوعات ایران در حمایت از آمریکایی‌ها به حضور پانزده هزار کارشناس روس در مصر اشاره می‌کردند که در پی فروش سلاح و مهمات شوروی به مصر آن‌جا فعالیت داشتند. به نظر آنان حضور کارشناسان خارجی در کشور در پی خرید سلاح و مهمات از خارج امری طبیعی بود. از طرف مستشاران آمریکایی طرحی برای تسلیح ارتش ایران به سلاح‌های آمریکایی و تخصیص موشک و تجهیزات جنگی، تأسیس فرودگاه نظامی، میدان پرواز، بندر، اسکله، جاده و شبکه ارتباط رادیویی و تلفنی در خاک ایران تدوین شده بود.

ایران با ساماندهی نیروهای مسلح خود و با داشتن امکانات مالی لازم از فروش نفت، مسائل خلیج فارس را، که بیش‌تر به سیاست «خط‌مشی فعال» نسبت به خلیج فارس معروف است، در دستور کار سیاسی خود قرار داد. این سیاست برای ایران اهمیتی استراتژیک داشت، زیرا هم تجارت کالاهای ایرانی و هم صادرات نفت و فرآورده‌های نفتی به بازارهای جهانی از خلیج فارس انجام می‌شد. ایران حل و فصل همه مسائل منطقه‌ای را بر عهده می‌گرفت. در ژوئیه ۱۹۶۹ در بیانیه وزارت امور خارجه ایران در باره آن آمده بود: «به هیچ وجه نباید به دیگر کشورها فرصت داد در امور خلیج فارس دخالت کنند. دولت ایران برای صلح و امنیت منطقه آماده همکاری با همه کشورهای حوزه خلیج فارس است. اما اگر دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس نمی‌توانند در دفاع جمعی شرکت کنند، ایران به تنهایی آماده است حفظ منافع این منطقه را بر عهده بگیرد»^۲ یکی دیگر از اهداف شاه در حوزه سیاست خارجی ایران جلوگیری از بی‌ثباتی، اگر نگوئیم سقوط، حکومت‌های دیکتاتور منطقه بود؛ به خصوص که حکومت‌های دیکتاتور عراق در ۱۹۵۸ و یمن در ۱۹۶۲ سقوط کرده بودند.^۳

۱. درآمد نفتی ایران در ۱۹۷۰ مبلغ ۷۹۱ میلیون دلار بود، اما در ۱۹۷۳ این مبلغ به ۲/۶ میلیارد دلار رسید، در ۱۹۷۴ به ۴/۶ میلیارد دلار و در ۱۹۷۵ به ۱۷/۸ میلیارد دلار رسید. علت افزایش درآمد نفتی ایران بیش‌تر به سبب افزایش قیمت نفت بود. عربستان سعودی در ۱۹۷۳ پیشنهاد افزایش قیمت نفت به مبلغ ۷/۵ دلار برای هر بشکه را مطرح کرد اما ایران برای یک بشکه نفت ۱۴ دلار می‌خواست. سرانجام بر سر ۱۱/۶۵ دلار برای هر بشکه نفت به توافق رسیدند.

سهم دولت نیز به جای ۳/۵ دلار سابق به ۷ دلار افزایش یافت. ن.ک:

The Iranian Journal of International Affairs, vol V, N2, Tehran 1993, p. 461.
 Примаков А.Е., Персидский залив: Нефть и монополии, Москва 1983, с. 47.
 Андреасян Р.Н., Казюков А.Д., ОПЕК в мире нефти, М. 1978, с. 99-121.
 2. Алибейли Г.Д., Иран и сопредельные страны Востока, с. 83.

۳. روزنامه اطلاعات ۲۰ دی ۱۳۵۶ و ۲۲ آبان ۱۳۵۷.

1. Военная экономика стран Востока, научный сборник N 6, для служебного пользования, М. 1986, с. 11-12.

موضع ایران در قبال انبوه مسائل ایجادشده در خلیج فارس و شیوه‌های حل آن‌ها جالب توجه است.

با اهمیت دادن به نقش ایران در منطقه، دولت‌های ایران و شارجه در ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ (۸ آذر ۱۳۵۰) رسماً موافقتنامه‌ای مبنی بر حاکمیت ایران بر جزیره ابوموسی امضا کردند. با استفاده از این موافقتنامه روز بعد در ۳۰ نوامبر به فرمان محمدرضا شاه ارتش ایران (در طول ۶ ساعت) در ابوموسی و در آن واحد، تنب بزرگ و کوچک که ایران همیشه مدعی آن‌ها بوده است مستقر شد. ایران عملاً تنگه هرمز را تحت کنترل خود در آورد.^۱

در پی تصرف این جزایر روابط دیپلماتیک میان ایران و عراق قطع شد و در روابط متقابل جهان عرب با ایران نیز تشنج به وجود آمد. از سوی چند کشور عربی دیدگاه‌هایی در باره تغییر نام خلیج فارس به خلیج عربی در مطبوعات مطرح شد.^۲

از دیگر شواهد افزایش وجهه ایران این بود که قابوس بن سعید، سلطان عمان، در مسائل پیش آمده در ظفار، ایران را بر جهان عربی ترجیح داد. قابوس بن سعید برای سرکوب جنبش انقلابی در استان جنوبی ظفار رسماً از محمدرضا شاه درخواست کمک کرد. شاه طبیعتاً این درخواست را رد نکرد، زیرا به نظر وی «صلح در حوزه خلیج فارس به خطر افتاده بود». در ۲۳ دسامبر ۱۹۷۳ (۲ دی ۱۳۵۲) ارتش سه هزار نفری ایران وارد ظفار شد.

1. Алиев Ариф, Иран vs Ирак: история и современность, М. 2002, с. 629-630.

۲. تنگه هرمز نه تنها برای کشورهای حوزه خلیج فارس بلکه برای اقتصاد جهان اهمیت استراتژیک دارد. از تنگه هرمز هر ده دقیقه یک نفتکش عبور می‌کند و این ۶۲ درصد حجم انتقال نفت جهان را تشکیل می‌دهد. تنگه هرمز تنها مسیر بیرون آمدن کشورهای ایران، عراق، عربستان سعودی، قطر، بحرین، عمان و امارات متحد عربی از خلیج فارس است. از سال ۱۹۷۱ در عمل همه این‌ها در کنترل ایران قرار گرفت.

3. Валькова Л.В., Саудовская Аравия: нефть, ислам, политика, М. 1987, с. 163.

در ۶ اکتبر ۱۹۷۳ جنگ چهارم اعراب و اسرائیل آغاز شد و کشورهای منطقه را وادار به عادی‌سازی روابط میان همه کشورهای اسلامی کرد. جهان عرب از ایران می‌خواست به اسرائیل نفت نفروشد، اما ایران روابط گسترده نظامی-سیاسی و اقتصادی با اسرائیل را همچنان ادامه داد. شاه برای افزایش هر چه بیش تر قدرت ایران در منطقه، در آغاز دهه ۱۹۷۰ پیشنهادهایی مطرح کرد، از جمله ایجاد بازار مشترک آسیایی، بلوک نظامی-سیاسی کشورهای خلیج فارس و برگزاری کنفرانس طرق حفظ امنیت منطقه.

محمدرضا شاه پهلوی برای تحقق این برنامه در ۱۹۷۴ در سفری طولانی به کشورهای جنوب آسیا شماری موافقتنامه‌های تجاری و پیمان‌های همکاری اقتصادی امضا کرد. یکی از اهداف این سفر ایجاد «بازار مشترک آسیا» بر اساس الگوی بازار مشترک اروپا، و طبیعتاً زیر حمایت ایران بود که می‌توانست به عنوان موازنه با بازار اروپا مطرح شود.

ایران در نیمه‌های دهه ۱۹۷۰ برای دستیابی به سیطره واقعی در منطقه به دستاوردهای علمی و فنی، به خصوص به پیشرفت در عرصه انرژی هسته‌ای، توجه خاص نشان داد. محمدرضا شاه در ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) سازمان انرژی اتمی ایران را تأسیس کرد. گفته می‌شد قصد دارند چند نیروگاه اتمی تأسیس کنند!

در ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) ایران قصد داشت هشت راکتور ۱۲۰۰ مگاواتی از ایالات متحد، دو راکتور ۹۰۰ مگاواتی از فرانسه و دو راکتور ۱۲۰۰ مگاواتی از آلمان خریداری کند.^۳ هدف محمدرضا شاه در کل این بود که قدرت

1. Арабаджян А.З., Исламская республика Иран: Экономический потенциал, М. 2002, с. 139.

2. Cottrell Alvin J., A. General Survey, *The Persian Gulf States*, Baltimore & London, 1980, p. 159.

نیروگاه‌های هسته‌ای ایران را تا سال ۱۹۹۴ به ۲۳۰۰۰ مگاوات برساند.^۱ این ابتکار شاه به خصوص از سوی غرب با حمایت بسیار روبرو شد. نخستین گام برای ساخت نیروگاه از سوی جمهوری فدرال آلمان در بوشهر برداشته شد. فرانسه نیز با طراحی ساخت نیروگاه اتمی در آبادان و اهواز به این کار مساعدت بسیار نشان داد. در ۱۹۷۴ ایران با آمریکا قراردادی منعقد کرد که بر اساس آن ایالات متحد تأمین سوخت انرژی هسته‌ای تا ده سال را بر عهده گرفت. ایالات متحد مطابق قرارداد سال ۱۹۷۸ با ایران در نظر داشت که هشت نیروگاه برق اتمی در ایران تأسیس کند. پیش‌بینی می‌شد که تا سال ۲۰۰۰ بیست نیروگاه برق اتمی با قدرت بیست‌وسه هزار مگاوات ساخته شود. ایران به یکی از نیرومندترین کشورهای دارای شبکه نیروگاه‌های برق اتمی در منطقه خاور نزدیک و میانه تبدیل می‌شد.^۲

بدین‌سان ارتش ایران با کمک مؤثر ایالات متحد و به لطف ملی شدن دفاکتو نفت ایران در ۱۹۷۳ (۱۳۳۲) و با صرف منابع عظیم مالی، با سرعت بسیار به سلاح و مهمات مدرن مجهز شد. ایران به نیروی نظامی و سیاسی مؤثر و مهمی در منطقه تبدیل شد.^۳

از نوشته‌های یادشده می‌توان چنین نتیجه گرفت که ایران برای حضور در ساماندهی امور منطقه هیچ فرصت مناسبی را از دست نمی‌داد و خواستار افزایش بیش از پیش قدرت خود بود. یکی از مقدمات

1. Iran's Nuclear Energy: A Cheney Casus Belli? www.arouchepum.com/other/2003/3039 iran-nuc

2. The Military Balance in the Gulf in 2001, Center for Strategic and International Studies, http://www.csis.org/military/milbalance_gulf.pdf

۳. در مورد جزئیات پیشرفت برنامه هسته‌ای ایران نگاه کنید به: «برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و تحولات پیرامون آن»، گوهر اسکندریان، کشورها و مردمان خاور نزدیک و میانه، ج ۲۳، ایروان، ۲۰۰۴ (به ارمنی).

نیرومند شدن ایران این بود که دولت به پیشرفت عرصه علمی و فنی توجه خاصی نشان می‌داد و از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد. اما چنین نبود که همه کارهای شاه ایران از سوی مردم عادی پذیرفته می‌شد. زیرا در کنار نیروهای نظامی مدرن مشکلات اجتماعی بسیاری وجود داشت که سال‌های طولانی حل نشده بود. این به تدریج کاسه صبر مردم را لبریز کرد و آن‌ها به زودی علیه شاه و حامی‌اش ایالات متحد به پا خاستند و اعتراض سر دادند.

در سپتامبر ۱۹۷۸ تظاهرات و راهپیمایی‌های ضد شاه به اوج خود رسید و روابط گرم دو کشور ایران و آمریکا را به خطر انداخت. در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ (۲۶ دی ۱۳۵۷) محمدرضا شاه پهلوی با خانواده‌اش به ناچار از کشور خارج شد. در اول آوریل ۱۹۷۹ (۱۲ فروردین ۱۳۵۸) حکومت ایران رسماً جمهوری اسلامی اعلام شد و خواستار بازگرداندن شاه شد. پس از رد این تقاضا ۴۰۰ دانشجوی ایرانی در ۴ نوامبر ۱۹۷۹ (۱۳ آبان ۱۳۵۸) به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و آن را به اشغال درآوردند و شصت‌وشش عضو آن‌جا را گروگان گرفتند. اشغال سفارت به روابط گرم گذشته دو کشور پایان داد و بحران و تنش عمیقی جایگزین آن کرد. آمریکا در پاسخ به اشغال سفارت سپرده‌های ایران را بلوکه کرد و در راه فروش نفت ایران ممنوعیت‌هایی برقرار کرد.

ایران به زودی از پیمان ستو خارج شد، «عهدنامه مودت» ایران و آمریکا را به طور یکجانبه لغو کرد و پیمان نظامی دوجانبه ایران و آمریکای سال ۱۹۵۹ را باطل اعلام کرد.

جمهوری اسلامی ایران در ۱۸ ژانویه ۱۹۸۱ (۲۸ دی ۱۳۵۹) پس از گذشت ۴۴ روز از اشغال سفارت آمریکا گروگان‌ها را آزاد کرد. آمریکا به ایران قول داده بود که در عوض آن، حدود پانزده میلیارد دلار

سپرده‌های ایران را آزاد کند. اما پیش از آن، در ژوئیه ۱۹۸۰ شاه درگذشته بود و گفتگوی دوجانبه معقول به نظر می‌رسید. اما آمریکا پس از آزاد شدن گروگان‌ها به قول خود وفا نکرد و روابط ایران و آمریکا بار دیگر دستخوش بحرانی عمیق شد.

در اواخر دهه ۱۹۹۰ در روابط تهران-واشنگتن تغییراتی دیده شد، اما این تغییرات به هیچ نتیجه مثبتی ختم نشد.

پس از عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، جرج بوش رئیس‌جمهور تازه منتخب آمریکا که در جستجوی عاملان این فاجعه بود، در ۳۰ ژانویه ۲۰۰۲ (۱۰ بهمن ۱۳۸۰) در نشست مشترک با کنگره آمریکا کشورهای عراق، جمهوری اسلامی ایران و کره شمالی را متهم کرد و آن‌ها را «محور شرارت» نامید. اوضاع متشنج‌تر شد. ایران اظهارات جرج بوش را بی‌اساس و دارای اهداف سیاسی خاص نامید و از آمریکا خواست که در خصوص این اتهامات سند ارائه دهد.

باید گفت که ایالات متحد در مبارزه با دو همسایه ایران، یعنی افغانستان و عراق در مسائلی چند با ایران همکاری کرد و این امید دوباره به از سرگیری روابط آن دو را زنده می‌کرد.

ایران امروز سیاست خارجی و داخلی مستقلی پیش می‌برد؛ اقتصاد و توان نظامی کشور رشد ثابتی دارد. ایران یکی از کشورهای قدرتمند منطقه به شمار می‌آید که بر اساس «ترازنامه نظامی ۱۹۹۱-۱۹۹۲» یک ارتش ۵۲۸ هزار نفری دارد که هجده هزار آن نیروی دریایی و سی‌وپنج هزار آن نیروی هوایی است.^۱ جمهوری اسلامی ایران موشک نوع شهاب^۲ در اختیار دارد.

1. The Military Balance 1991-1992, IISS, London, p. 106.

۲. موشک شهاب ۳ قادر به عبور از مرز اسرائیل است. این موشک بر اساس موشک No-dong کره شمالی طراحی شده و حداکثر برد آن ۱۵۰۰ کیلومتر است و برد مؤثر آن ۱۳۰۰ کیلومتر ←

اساس سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران حفظ روابط حسن همجواری با همه کشورهای همسایه است. آمریکا بارها روسیه را متهم به عرضه سلاح و مهمات و تکنولوژی نظامی به ایران کرده است. با این حال، روابط دو کشور ایران و روسیه به طور محسوسی رو به رشد است. این روند، به خصوص پس از سفر خاتمی، رئیس‌جمهور اسلامی ایران، به مسکو نمایان‌تر شد. در اوت ۲۰۰۲ ولادیمیر پوتین اظهار داشت که سیاست کشورش در قبال ایران هیچ تغییری نیافته است. در ۲۵ ژوئن ۲۰۰۳ پوتین در انگلیس موكداً اظهار داشت: «ما نمی‌خواهیم موقعیت خود را در ایران از دست بدهیم...»^۱.

اما در باره روابط متقابل گرم سیاسی و اقتصادی میان جمهوری ارمنستان و جمهوری اسلامی ایران باید گفت که از همان آغاز دهه ۱۹۹۰ لئون ترپتروسیان، رئیس‌جمهور ارمنستان، در واکنش به فشار آمریکا اعلام کرد که ایران حلقه نجات جمهوری ارمنستان است، زیرا جمهوری ارمنستان از دو سو در محاصره قرار دارد، یکی از سوی ترکیه همپیمان آمریکا و دیگری جمهوری نوبنیاد آذربایجان.

روابط ارمنستان و ایران، به خصوص پس از سفر روبرت کوچاریان،

→ و قادر به حمل کلاهکی به وزن ۷۵۰ کیلوگرم است. بنا به اظهارات واشنگتن، ایران در حال حاضر با استفاده از تکنولوژی به‌دست‌آمده از روسیه و چین در صدد ساخت موشک شهاب ۴ و موشک NP-110 است، که اولی با سوخت مایع کار می‌کند و برد آن ۲۰۰۰ کیلومتر و وزن کلاهک آن ۱۰۰۰ کیلوگرم است، و دومی با سوخت جامد کار می‌کند. ن.ک.

The Military Balance in the Gulf in 2001, Center for Strategic and International Studies, http://www.csis.org/military/milbalance_gulf.pdf. **Иран продемонстрировал на параде баллистическую ракету средней дальности "Шехаб-3"** <http://www.defense-ua.com/rus/news/?id=10331>. Р. Тимербаев, Ближний Восток..., Ядерный контроль, N3, (69), т. 9, с. 26. А.В.Хлопков, В.Ф.Лата, **Иран: ракетно-ядерная загадка для России**. N6(140), июль 2003 <http://www.pircenter.org/data/publications/vb6-2003.html>.

1. Известия, 25.07.2003.

اسرائیل باید از بین برود. «جهان اسلام به دشمن تاریخی خود اجازه نخواهد داد که در قلب جهان اسلام زندگی کند.»^۱ سراسر جهان به سرعت به این اظهارات واکنش نشان داد. در کل احمدی‌نژاد که وارث واقعی اندیشه‌های امام بود اعتقاد داشت که کشور باید با سه اصل رهبری اداره شود: حیثیت، عقل‌گرایی و منافع ملی. سیاست خارجی کشور می‌بایست بر این سه اصل استوار باشد.

رئیس‌جمهور جدید به زودی اعلام کرد که ایران به غنی‌سازی اورانیوم ادامه خواهد داد و این به بروز تنش‌های مضاعف در میان محافل رهبری ایالات متحد انجامید.

محمد البرادعی، رئیس آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای، نیز از آمریکا خواست که برای حل مسأله‌های امنیتی مسئله برنامه هسته‌ای ایران هرچه سریع‌تر به اقدامات اتحادیه اروپا بپیوندد.^۲ اما ایالات متحد در روابط متقابل اتحادیه اروپا و ایران همچنان در نقش ناظر باقی ماند.

ایران در ۱۰ ژانویه ۲۰۰۶ با حضور کارشناسان آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای پلمپ تأسیسات مجتمع تحقیقات هسته‌ای [نطنز] را شکست. ایالات متحد نسبت به این عمل ایران موضع بسیار خصمانه‌ای گرفت و طرح مسئله ایران در شورای امنیت سازمان ملل را پیشنهاد کرد.

قطعنامه شماره ۱۶۹۶ شورای امنیت در باره برنامه هسته‌ای ایران پس از مذاکرات و بررسی‌های طولانی در ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۶ (۹ مرداد ۱۳۸۵) در نشست ۵۵۰۰ این شورا به تصویب رسید. طبیعتاً طرف ایرانی در وهله نخست ایالات متحد را در این کار مقصر دانست.

سال ۲۰۰۸ سال برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحد

رئیس‌جمهور ارمنستان، به ایران در تاریخ ۲۵-۲۷ دسامبر ۲۰۰۱ (۴-۶ دی ۱۳۸۰) به سطح کیفی بالاتری ارتقا یافت و با سفر رسمی محمد خاتمی به جمهوری ارمنستان در ۹-۱۱ سپتامبر ۲۰۰۴ (۱۹-۲۱ شهریور ۱۳۸۳) مستحکم‌تر شد. این سفرها انتظارات مردم دو کشور برای ایجاد دوستی و همکاری را برآورده کرد و قراردادهایی منعقد شد.

ایران امروز در برابر چالش‌های جدیدی قرار دارد. از این نظر برنامه «چشم‌انداز بیست‌ساله» ایران که در ۲۰۰۵ تدوین شده است مورد توجه خاص قرار دارد. بر اساس این برنامه، ایران پس از بیست سال باید کشوری پیشرفته و قدرتمند در منطقه باشد.

اکنون همه دریافته‌اند که غربی‌ها در کنار موضوع دستیابی ایران به انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای، سخت‌نگران جهش علمی-فنی ایرانند، چیزی که به ایران امکان خواهد داد پس از گذشت ۱۰-۲۰ سال سیاست کاملاً مستقلی در پیش گیرد و تلاش کند همه مسائل منطقه‌ای را به کمک نیروهای خود منطقه حل و فصل کند، مانع از دخالت کشورهای غربی در امور خاور نزدیک و میانه شود و آن‌ها را از حامل‌های انرژی بسیار سودآور دور نگاه دارد.

در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۵ (۱۳۸۴) ایران محمود احمدی‌نژاد از جناح محافظه‌کار به پیروزی رسید. همه با هیجان منتظر بودند تا ببینند در دوران ریاست‌جمهوری وی چه تحولاتی در ایران روی خواهد داد. برای دیدن نتیجه کار نیاز به زمان زیادی نبود. رئیس‌جمهور در صد روز تصدی سمت خود و پس از آن نیز با بیانات جنجالی ظاهر شد، در نتیجه روشن شد که رئیس‌جمهور تازه منتخب هیچ‌گونه سازش با غرب را نمی‌پذیرد.

در ۲۶ اکتبر ۲۰۰۵ (۴ آبان ۱۳۸۴) محمود احمدی‌نژاد در کنفرانس «جهان بدون صهیونیسم» بیانات معروف امام خمینی را تکرار کرد که

1. Ahmadinejad: Wipe Israel off map, <http://english.aljazeera.net/NR/exeres/15E6BF77-6F91-46EEA4B5-A3CE0E9957EA.htm>

2. <http://www.iranatom.ru/news/media/year05/january/elbar.htm>

بود. نظریه پردازان همگی بر این نظر بودند اگر باراک اوباما از حزب دموکرات به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شود، بر خلاف نامزد جمهوری خواه برخورد ملایم تری با مسئله ایران خواهد داشت. باراک اوباما نیز بارها در باره این موضوع سخن گفته بود و بار رد گزینه نظامی ارجحیت را به گفتگوی دوجانبه برای حل و فصل این مسئله و کلیه مسائل دیگر داده بود. از قضا محمود احمدی نژاد پیام تبریکی به مناسبت انتخاب اوباما به مقام ریاست جمهوری ارسال کرد.

سال ۲۰۰۹ نیز در ایران سال انتخابات بود. باراک اوباما اعلام کرد آن‌ها آماده‌اند تا با هر رئیس جمهور ایران همکاری کنند. با وجود اظهارات اوباما تحلیلگران معتقد بودند اگر در جمهوری اسلامی ایران نماینده جناح اصلاح طلب به پیروزی برسد همکاری ایران و آمریکا به واقعیت نزدیک تر خواهد بود. به هر حال، محمود احمدی نژاد در انتخابات ایران پیروز شد. دولت آمریکا در ۵ اوت ۲۰۰۹ اعلام کرد که محمود احمدی نژاد رئیس جمهور منتخب ایران است. اوباما در واقع این کار را کرد تا زمینه لازم را برای از سرگیری روابط فراهم آورد. اوباما به موازات آن، عید نوروز را به مناسبت سال نو ایرانیان تبریک گفت.

اما هیچ یک از این اقدامات به نتیجه نرسید. نیویورک تایمز در ۱۸ فوریه ۲۰۱۰ نوشت که کارشناسان آژانس بین المللی انرژی هسته‌ای ادعا کرده‌اند که ایران در راستای ساخت کلاهک‌های اتمی فعالیت می‌کند و بسیاری از جزئیات برنامه هسته‌ای خود را از دید جهانیان پنهان می‌دارد. این به تشی مضاعف انجامید.

با این همه، اطلاعیه هیلاری کلینتون، وزیر خارجه آمریکا، در تاریخ ۹ اکتبر ۲۰۱۰ (۱۷ مهر ۱۳۸۹) جالب توجه است که بر اساس آن ایالات

متحد با وجود اعمال مجازات‌های سنگین ضد ایران آماده گفتگو با ایران پیرامون برنامه هسته‌ای است.

با این حال، به نظر ما در آینده‌ای دور یا نزدیک این دو متحد پیشین بی‌گمان به گفتگوی دوجانبه خواهند پرداخت و مسائل حاد موجود را ساماندهی خواهند کرد. سوای آن‌که روابط آن‌ها اکنون بسیار پرتنش است، اما امیدواریم که در روابط ایران و آمریکا فصل تازه‌ای گشوده شود.

منابع

اسناد:

۱. آرشیو وزارت امور خارجه جمهوری ارمنستان، اداره خاور نزدیک و میانه، بخش ایران.
2. The Tehran Declaration, December 1, 1943. (Senate, A Decade of American Foreign Policy, Basic Documents, 1941-1949, Washington, 1950.)
3. The Tri-Partite Treaty of Alliance, January 29, 1942. (Millspaugh Arthur C., Americans in Persia, New York, 1976.)
4. Declaration Regarding Iran-December 1, 1943. (Helen Miller Davis, Constitutions, Electoral laws, Treaties of states in the Near and Middle East, London, 1953.)
5. The Law of Engagement of the Administrator General of the Finances, November 12, 1942. Millspaugh Arthur C., Americans in Persia, New York, 1976.)
6. Diplomacy in the Near and Middle East. A Documentary Record: 1914-1956, volume II, New York, by Hurewitz J.C., 1972.
7. Statement Issued by the Government of Iran and the Consortium of Oil Companies, Tehran, August 5, 1954. Document on American Foreign Relations 1954, New York, 1955).
8. The Encyclopaedia of Islam, Volume IV, Leiden, 1978.
9. Pact of the Central Treaty Organisation, February 24th, 1955. (The Middle East and North Africa 1964-65).
10. An Interim Report of the Select Committee to Study Governmental Operations with Respect to Intelligence Activities. United States Senate, Washington, 1975.

11. Final Report of the Select Committee to Study Governmental Operations with Respect to Intelligence Activities. United States Senate, Washington, 1976.

12. Международные отношения в эпоху империализма. Документы из архивов царского и временного правительств 1878-1917гг., серия II, том XIX, часть 1, Москва-Ленинград, 1938.

13. Международные отношения и внешняя политика СССР (сборник документов) (1871-1957), Москва, 1957.

14. Внешняя политика Советского Союза в период Отечественной войны (Документы и - материалы 22 июня 1941г.-31 декабря 1943г.), том I, 1946.

15. Внешняя политика Советского Союза в период Отечественной войны (Документы и - материалы 1 января-31 декабря 1944г.), том II, 1946.

16. Внешняя политика Советского Союза, Документы и материалы, январь-декабрь 1946 года, Госполитиздат, 1952.

17. Внешняя политика Советского Союза, Документы и материалы, январь-июнь 1948 года, ч. первая, Госполитиздат, 1950.

18. Внешняя политика Советского Союза, Документы и материалы, январь-декабрь 1950 года, Госполитиздат, 1953.

19. Нота Советского Правительства Правительству Ирана, "Правда, 27 ноября 1955"

20. Соглашение между Турцией и США, подписанное в Анкаре 5 марта 1959г. (Прокофьев В., Агрессивный блок СЕНТО, с. 101.)

همچنین، برای مشاهده متن قرارداد ۵ مارس ۱۹۵۹ میان ایران و آمریکا،

رک: یوناو الکساندر و آلن نانر، تاریخ مستند روابط دو جانبه ایران و ایالات

متحد آمریکا، تهران، ۱۳۷۸، ص ۴۶۴-۴۶۶.

21. Памятная записка (К советско-иранским отношениям) "Известия, 17 января 1959".

مأخذ تخصصی

ارمنی:

۲۲. س. آوانسوف، «در باره ایجاد بلوک در خاور نزدیک و میانه (۱۹۵۸-»

۱۹۵۳)»، مجموعه خاورشناسی، شماره ۱، ایروان، ۱۹۶۰.

۲۳. واهان بایوردیان، ایران امروز، ایروان، ۱۹۹۹.

۲۴. واهان بایوردیان، تاریخ ایران، ایروان، ۲۰۰۵.

۲۵. آندره گرومیکو، سیاست خارجی ایالات متحد آمریکا، درس‌ها و واقعیت (دهه ۶۰-۷۰)، ایروان، ۱۹۸۱.

۲۶. هاملت یگانیان، نقش روحانیت در زندگی اجتماعی-سیاسی ایران، ایروان، ۱۹۸۷.

۲۷. هاگوب تزیان، نبرد برای نفت، ایروان، ۱۹۵۷.

۲۸. گوهر اسکندریان، «کمک‌های آمریکا به ایران مهم‌ترین عامل روابط ایران و آمریکا»، کشورها و مردم خاور نزدیک و میانه، ج ۱۹، ایروان، ۲۰۰۰.

۲۹. گوهر اسکندریان، «موضع آمریکا پیرامون جدال انگلیس و ایران بر سر نفت»، آرولک، ۲۰۰۱.

۳۰. گوهر اسکندریان، «در باره عملیات آژاکس در ایران در اوت ۱۹۵۳»، آرولک، ایروان، ۲۰۰۲.

۳۱. رومن کاراپتیان، روابط سوریه و آمریکا (۱۹۶۷-۱۹۹۶)، ایروان، ۲۰۰۰.

۳۲. نیکلای هوهانسیان، «شرق عربی در سیاست ایالات متحده آمریکا در سال‌های جنگ جهانی دوم»، کشورها و مردم خاور نزدیک و میانه، جلد ۹، ایروان، ۱۹۷۸.

۳۳. نیکلای هوهانسیان، «ایران در نظام منطقه‌ای خاور نزدیک (۱۹۷۹-۱۹۹۲)»، ایران‌نامه، ایروان، ۱۹۹۳، ش ۲، ۳، ۵.

۳۴. محمدرضا شاه پهلوی، مأموریت برای وطنم، تهران، ۱۹۷۳ (ترجمه به ارمنی).

روسی:

35. Абдуллаев З.З., Начало экспансии США в Иране, Москва, 1963.

36. Агаев С.Л., Иран в прошлом и настоящем, Москва, 1981.

37. Абдуразаков Б. Происки английского и американского империализма в Иране (1941-1947гг.), Ташкент, 1959.

38. Акопов Г.М., Сухарьков И.А., Импералистические блоки: Реальность и перспективы, Москва, 1969.

58. Демин А.И., Иран. Очерки новейшей истории, Москва 1976.
59. Дорошенко Е., Иран. Специальный бюллетень, N12/103/, Академия Наук СССР, Институт востоковедения, для служебного пользования, Москва, 1969.
60. Дорошенко Е.А., Борьба народов Азии за мир (1945–1961), Москва, 1962.
61. Драмбянц Г.Г., Персидский залив без романтики, М., 1968, с. 38.
62. Зименков Р., Под флагом “помощи”, Новое Время, N 8, Москва, 1980.
63. Кальвокоресси П., Мировая политика после 1945 года, Москва, 2000.
64. Капышин Н.В., Леонидов И., “Экспансия американского империализма в страны Среднего Востока” Американский экспансионизм, М., 1986
65. Кожекина М.Т., Федорова И.Е., Политика Великобритании и США на Среднем Востоке в английской и американской историографии, Москва, 1989.
66. Кокошина В.А., “Некоторые проблемы американско–иранских отношений в 60–70гг.”, Развивающиеся страны. Политика и идеология, Москва, 1985.
67. Кременюк В.А., Политика США в развивающихся странах. Проблемы конфликтных ситуаций 1945–1976, Москва, 1977.
68. Кременюк В.А., Борьба Вашингтона против революции в Иране, Москва, 1984.
69. Мамедова Н. М., Кооперативное движение в современном Иране, Иран (сборник статей), Москва, 1971.
70. Мамедова Н. М., Иран в XX веке. Роль государства в экономическом развитии, Москва, 1997.
71. Марунов Ю.В. Поцхверия Б.М., Политическое подчинение Турции интересам американского империализма, Политика США на Ближнем и Среднем Востоке (США и страны СЕНТО), Москва, 1960.
72. Мельников Л.И., Политическая экспансия американского империализма в Иране, Политика США на Ближнем и Среднем Востоке (США и страны СЕНТО), Москва, 1960.
73. Мирский Г., Багдадский пакт–орудие колониализма, Москва, 1956.
74. Нефтяная промышленность капиталистических стран Западной Европы, Ближнего и Среднего Востока, Дальнего Востока, Канады и Латинской Америки (краткий обзор статистических данных) Под редакцией к.э.н. Корягина И.Д., Москва, 1959.

39. Алибейли Г.Д., Иран и сопредельные страны Востока 1946–1978, Москва, 1989.
40. Алиев Ариф, Иран vs Ирак: история и современность, М.2002.
41. Алиев С.М., Иран: Очерки новейшей истории, Москва 1976.
42. Андреасян Р.Н., Казюков А.Д., ОПЕК в мире нефти, М.1978.
43. Арабаджян А.З., Экономическая экспансия американского империализма в Иране, Политика США на Ближнем и Среднем Востоке (США и страны СЕНТО), Москва, 1960.
44. Арабаджян А.З., О речи Имама Хомейни на кладбище Бехеште Захра 1 февраля 1979г. (к вопросу о характере Иранской революции 1978–1979гг.), Нефть и Америка, Иран: ислам и власть, Москва, 2001.
45. Арабаджян З.А., Иран, власть, реформы, революции (XIX–XXвв.), Москва, 1991.
46. Арабаджян З.А., Давление США на СССР и достижение договоренностей о выводе советских войск из Ирана после Второй Мировой войны, Иран: ислам и власть, Москва, 2001.
47. Арабаджян А.З., Исламская республика Иран: Экономический потенциал, М. 2002
48. Афганистан (Справочник), Москва, 1964.
49. Афганистан, Справочник, Москва, 2000.
50. Башкиров А.В., Экспансия английских и американских империалистов в Иране (1941–1953гг.), М, 1954.
51. Белинков С.Е., Современный Иран (внутриполитическое положение). Стенограмма публичной лекции, прочитанной 3 октября 1945 года в Лекционном зале в Москве.
52. Белинков С.Е., Что происходит в Иране, Стенограмма публичной лекции, прочитанной 13 февраля 1947 года в Лекционном зале в Москве.
53. Беляев И., “США и Ближний Восток”, США: Региональные проблемы внешней политики, Москва, 1971.
54. Боронов Р., Нефть и политика США на Ближнем и Среднем Востоке, Москва, 1977.
55. Валькова Л.В., Саудовская Аравия в международных отношениях, М.1979.
56. Валькова Л.В., Саудовская Аравия: нефть, ислам, политика, М. 1987.
57. Васин Н.В., Экспорт американского частного капитала в Иране—одна из форм экспансионистской политики США. Краткие сообщения Института Народов Азии, 77, Афганистан, Иран, Турция; История и экономика, Москва, 1964.

96. Черноусов М., Тогда в Тегеране, Новое Время, N2, N3, N4, Москва, 1980.
97. Шарипов У.З., Влияние конъюнктуры мирового рынка нефти на внешнеэкономическую политику Ирана, Нефтедоллары и социально-экономическое развитие стран Ближнего и Среднего Востока, Москва, 1979.
98. Шарипов У.З., Эволюция нефтяной политики иранского государства в 50–70-х годах, Иран. Проблемы экономического и социального развития в 60–70-е годы, Москва, 1980.
99. Школьников Б.А., Иран в конце 50-х начале 60-х годов в XX в., М., 1985.
100. Элвелл-Саттон Л., Иранская нефть, Москва, 1956.

انگلیسی:

101. Abrahamian E., *Iran Between Two Revolutions*, Princeton, New Jersey, 1983.
102. Abrahamian E., *The Iranian Mojahedin*, London, 1989
103. Amirsadeghi Hossein, *Twentieth-Century Iran*, London, 1977.
104. Avery Peter, *Modern Iran*, London, 1965.
105. Behrooz Maziar, *Rebels With a Cause, The Failure of the Left in Iran*, London–New York, 2000.
106. Cottam Richard W., *Iran and the United States. A Cold War Case Study*, Pittsburgh, 1988.
107. Cottrell Alvin J., A.General Survey, *The Persian Gulf States*, Baltimore & London, 1980.
108. Dulles Allen W., *The Craft of Intelligence*, New York, 1963.
109. Eden A., *The Memoirs of Sir Anthony Eden*, London, 1960.
110. Esposito John L., *The Islamic Threat Myth or Reality?*, N.Y., 1995.
111. Farougy Abbas, *The Bahrein Islands (750–1951)*, New York, 1951.
112. Farsoun Samih K. and Mashayekhi Mehrdad, *Iran: Political Culture in The Islamic Republic*, London & New York, 1992.
113. Frye Richard N., Thomas Lewis V., *The United States and Turkey and Iran*, Massachusetts, 1952.
114. Gasiorowski Mark and Malcolm Byrne, eds., *Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran*, (Syracuse: Syracuse University Press, 2004), 207.
115. Goode James F., *The United States and Iran, 1946–51, The Diplomacy of Neglect*, New York, 1989.
116. Hurewitz J. C., *Middle East Politics. The Military Dimension*, New York, 1969.
117. James Bill A., *The Eagle and the Lion. The Tragedy of American–Iranian Relations*, London, 1988.

75. Нишанов М., Американский империализм и государственный переворот 19 августа 1953г. в Иране, Материалы по Востоку, Ташкент, 1966.
76. Нишанов М., "Антиимпериалистическое движение в Иране (1951–1953)", Ташкент, 1973.
77. О'Коннор, Империя нефти, Москва, 1958.
78. Орлов Е.А., США и военно-политический блок на Ближнем и Среднем Востоке, Политика США на Ближнем и Среднем Востоке (США и страны СЕНТО), Москва, 1960
79. Орлов Е.А., Внешняя политика Ирана после второй мировой войны, Международные отношения на Ближнем и Среднем Востоке после Второй мировой войны, Москва, 1974.
80. Орлов Е.А., Внешняя политика Ирана после второй мировой войны, Москва, 1975.
81. Орлов Е.А., Россия и Иран в XX веке (основные этапы взаимоотношений), Иран: ислам и власть, Москва, 2001.
82. Попов М.В., Американский империализм в Иране в годы Второй Мировой Войны, Москва, 1956.
83. Примаков А.Е., Персидский залив: Нефть и монополии, Москва 1983.
84. Прокофьев В., Агрессивный блок СЕНТО, Москва, 1963.
85. Расади А., Иностраный капитал в Иране после Второй Мировой Войны (1945–1967гг.), Москва, 1972.
86. Рождественская Д.С., Экономические связи Ирана с развитыми капиталистическими странами, Иран. Экономика, история, историография, литература (сборник статей), Москва, 1976.
87. Тимербаев Р.М., Россия и ядерное нераспространение, М, 1999.
88. Самыловский И.В., Экспансия американского империализма на Ближнем и Среднем Востоке, Москва, 1955.
89. Саркисов Е., Англо-американские противоречия в Иране и их обострение после II мировой войны. Известия Академия Наук Армянской ССР, N1, 1952.
90. Сергеев Ф.М., Роль ЦРУ в свержении правительства Мосаддыка в 1953г., Документальные очерки, Новая и новейшая история, N4, М, 1979
91. Стамболлян А.Г., Внутренняя политика правительства национальной буржуазии Ирана 1951–1953 гг., Ереван, 1984.
92. США и развивающиеся страны в.70-е годы, М. 1981.
93. Туганова О.Э., Политика США и Англии на Ближнем и Среднем Востоке, Москва, 1960.
94. Федорова И.Е., Ирано-американские отношения-рубеж веков, Иран: ислам и власть, Москва, 2001.
95. Фурсенко А.А., Нефтяные войны (конец XIX–начало XXв.), Ленинград, 1985.

فارسی:

۱۴۰. علیرضا ازغندی، روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده) ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران، ۱۳۷۶.
۱۴۱. یوناه الکساندر و آلن نانر، تاریخ مستند روابط دوجانبه ایران و ایالات متحده آمریکا، تهران، ۱۳۷۸.
۱۴۲. اینگه بیهان، پهلوی استوری، ترجمه و تلخیص احمد مرعشی، تهران، ۱۳۷۹.
۱۴۳. ایرج ذوقی، رفتار سیاسی آمریکا در قبال نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران ۱۳۳۰-۱۳۳۲، تهران، ۱۳۸۰.
۱۴۴. منوچهر فرمانفرمائیان و رخسان فرمانفرمائیان، خون و نفت، خاطرات یک شاهزاده ایران، تهران، ۱۳۷۸.
۱۴۵. محمد مصدق، خاطرات و تأملات دکتر محمد مصدق، به قلم دکتر محمد مصدق، علمی، تهران، ۱۳۶۵.
۱۴۶. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۰۰-۱۳۵۷، تهران، ۱۳۷۳.
۱۴۷. مارک ج. گازیوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، مرکز، تهران، ۱۳۷۱.
۱۴۸. غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، رسا، تهران، ۱۳۷۹.

نشریه

روسی:

1. "Известия", 1955, 1959, 1967, 2003.
2. "Красная звезда", 1958.
3. "Новое Время", 1947, 1980.
4. "Международная жизнь", 1955, 1960, 1961.
5. "Правда", 1945, 1948, 1952, 1955-1956.
6. "Азия и Африка сегодня", 1965.
7. Ядерный контроль, N3, (69), т. 9
8. Военная экономика стран Востока, М. 1986.

118. Katouzian Homa, *Mosaddiq and the Struggle for Power in Iran*, London & New York, 1999.
119. Kamrouz Pirouz, *Iran's Oil Nationalization: Musaddiq at the United Nations and His Negotiations with George McGhee*, Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East, Vol. XXI, 2001.
120. Keddie Nikki, *Modern Iran: roots and results of revolution*, New Haven & London, 2003.
121. Lenczowski George, *The Middle East in World Affairs*, New York, 1956.
122. Lenczowski George, *Iran Under The Pahlavis*, California, 1978.
123. Lenczowski George, *American Presidents and The Middle East*, London, 1990.
124. Millsbaugh Arthur C., *Americans in Persia*, New York, 1976.
125. Nyrop Richard F., *Iran: A Country Study*, Washington, 1978.
126. Pahlavi Ashraf. *Faces in a Mirror, Memoirs from Exile*. New York, 1980.
127. Pahlavi Mohammad Reza, The Shah of Iran, *Answer to History*, New York, 1980.
128. Pahlavi Mohammad-Reza, Twelve Speeches by His Imperial Majesty Mohammad-Reza Pahlavi Aryamehr, Shahanshah of Iran on Ideological Basis of Iran's National and International Policy, Tehran, 1971.
129. Pollack Kenneth M., *The Persian Puzzle*, The conflict between Iran and America, New York, 2004.
130. Ramazani R.K., *Iran's Revolution*. The Search for Consensus, Washington, 1990.
131. Roosevelt Kermit, *Countercoup: The Struggle for the Control of Iran*, New York, 1979.
132. Saikal Amin, *The Rise and Fall of The Shah*, New Jersey, 1980.
133. Sheenan Michael Kahl, *Iran: The Impact of United States Interests and Policies 1941-1954*, New York, 1968.
134. Sick Gary, *All Fall Down America's Tragic Encounter with Iran*, N.Y., 1985.
135. Upton Joseph M., *The History of Modern Iran*, Massachusetts, 1965.
136. Wilber Donald N., *Iran: Past and Present*, Princeton, New Jersey, 1950.
137. Wilber Donald N., *Afghanistan*, New Haven, Connecticut, 1962.
138. Yossi Melman and Meir Javedanfar, *The Nuclear Sphinx of Tehran*, Mahmoud Ahmadinejad and the state of Iran, New York, 2007.
139. Zonis Marvin, *The Political Elite of Iran*, Princeton, 1976.

5. Royalists Oust Mossadegh; Army Seizes Helm August 20, 1953, By Kennett Love, The New York Times
<http://www.nytimes.com/library/world/mideast/082053iran-army.html> 209
6. Shah Leaves Rome to Fly to Teheran
<http://www.nytimes.com/library/world/mideast/082153iran-ome.html>,
[w.w.w.payk.net/politics/cia-docs/nytimes-article/041600iran-archiv-articles](http://www.w.w.payk.net/politics/cia-docs/nytimes-article/041600iran-archiv-articles).
7. Iran Dooms Aide of Mossadegh for Role in Revolt Against Shah, October 11, 1954, By Kennett Love,
<http://www.nytimes.com/library/world/mideast/101154iran-aide.html>
8. Mossadegh Out as Premier; Ghavam to Take Iran Helm, July 18, 1952, <http://www.nytimes.com/library/world/mideast/071852iran-ghavam.html>
9. Iran and Oil Group Initial Agreement to Resume Output, by Welles Hagen, August 6, 1954, The New York Times,
<http://www.nytimes.com/library/world/mideast/080654iran-output.html>
10. Иран продемонстрировал на параде баллистическая ракету средней дальности "Шахаб-3"
"http://www.defense-ua.com/rus/news/?id=10331"
11. "А.В. Хлопков, В.Ф. Лата. Иран: ракетно-ядерная загадка для России. №6(140), июль 2003"
<http://www.pircenter.org/data/publications/vb6-2003.html>
12. Iran's Nuclear Energy: A Cheney Casus Belli?
www.arouchepum.com/other/2003/3039iran-nuc-
13. The Military Balance in the Gulf in 2001, Center for Strategic and International Studies, http://www.csis.org/military/milbalance_gulf.pdf

انگلیسی:

9. Economist, 1951.
10. The Iranian Journal of International Affairs, Tehran, 1990, 1993, 1996-97, 2000, 2001.
11. Kabul Times, 1968.
12. The Middle East Journal, 1956.
13. The Military Balance 1991-92, The International Institute for Strategic Studies.
14. Newsweek, New York, 1951, 1974.
15. The New York Times, 1949-1950, 1953-54, 1956.
16. The Nation, 1961.
17. The New York Post, 1953.
18. The New York Times Magazine, 1959.
19. New York Herald Tribune, New York, 1951, 1959.
20. Petroleum Times, 1951, 1955, 1958, 1960, 1961

فارسی:

۲۱. کیهان، سال ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۵۲.
۲۲. اطلاعات، سال ۱۳۲۶، ۱۳۳۰، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۵۲، ۱۳۵۷.
۲۳. فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۴، تهران، ۱۳۷۹.

سایت های اینترنتی

1. How a Plot Convulsed Iran in '53 (and in '79), By JAMES RISEN
<http://www.nytimes.com/library/world/mideast/041600iran-cia-intro.html>
2. Britain Is Cautious on Revolt in Iran, By Peter D. Whitney, August 20, 1953
<http://www.nytimes.com/library/world/mideast/082053iran-britain.html>
3. Initial Operational Plan for TPAJAX as Cabled from Nicosia to Headquarters on 1 June 1953,
Appendix A, www.nytimes.com/library/world/mideast/iran-cia-intro.pdf
4. Moscow Says U. S. Aided Shah's Coup August 20, 1953
<http://www.nytimes.com/library/world/mideast/082053iran-moscow.html>

